

✓ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و..... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند،

شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید. برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

www.karnil.com

WWW.KARNIL.COM

سرشارت جنسی انسان

جلد دوم

کریستوفر ریان
سایلد ا جفا

ترجمہ
آرمیتا گلالی



سرشناسه : ریان، کریستوفر *Christopher Ryan* – جفا، ساسیلدا *Cacilda Jethá*
عنوان و پدیدآور : سرشت جنسی انسان: فراز و نشیب روابط جنسی از ماقبل تاریخ تا امروز/
جلد دوم / کریستوفر ریان و ساسیلدا جفا: ترجمه‌ی آرمیتا کلالی.
مشخصات نشر : اینترنتی، ۱۳۹۲
عنوان اصلی : *Sex at dawn: the prehistoric origins of modern sexuality, 2010*
موضوع : ۱. روابط جنسی؛ ۲. تاریخ آمیزش جنسی؛ ۳. آداب و رسوم جنسی؛ ۴. ازدواج
موضوع : کتابی بحث‌برانگیز که رویکرد آن به موضوعات مختلف، تمام تصورات شما در
زمینه‌ی آمیزش جنسی، ازدواج، خانواده و جامعه را به چالش می‌گیرد.
شناسه افزوده : کلالی، آرمیتا ۱۳۵۳ – مترجم

This is a Persian translation of
Volume one of “*Sex at dawn: the prehistoric origins of modern sexuality*”
By Christopher Ryan and Cacilda Jethá
HarperCollins, 2010

سرشت جنسی انسان: فراز و نشیب روابط جنسی از ماقبل تاریخ تا امروز
(جلد دوم)

نویسندگان: کریستوفر ریان، ساسیلدا جفا

مترجم: آرمیتا کلالی

تصویر روی جلد از مارک شاگال

چاپ اول - ۱۳۹۲

← استفاده از مطالب کتاب با ذکر منبع آزاد است.

فهرست

- فصل پنجم - چه کسی چه چیزی را در بهشت از دست داد؟..... ۵
- اجتماعی بودن و آمیزش جنسی به طور شبانه‌روزی..... ۹
- فصل شش - کدام‌ها پدر تو هستند؟..... ۱۷
- لذت نهفته در تبادلات اجتماعی - جنسی..... ۲۱
- تعهد به بی‌تعهدی..... ۳۰
- آغاز کردن از بونوبو..... ۳۴
- فصل هفتم - عزیزدردانه‌ی مامان..... ۴۰
- ذوب‌شدن هسته‌ای..... ۴۷
- فصل هشتم - ابهام در مفهوم ازدواج، جفت‌گیری، و تک‌همسری..... ۵۲
- ازدواج: «الگوی بنیادی» گونه‌ی انسان؟..... ۵۵
- در باب «هرجایی بودن» ازدواج..... ۶۲
- فصل نهم - قطعیت پدری: سنگ‌بنای در حال فروپاشی روایت مرسوم..... ۷۰
- عشق، شهوت، آزادی در لوگو لیک..... ۷۳
- در گریزناپذیری پدرسالاری..... ۸۲
- رژهی تک‌همسری..... ۸۶
- فصل دهم - حسادت جنسی: یک راهنمای مقدماتی برای طمع‌داشتن به همسر همسایه..... ۹۳
- آمیزش جنسی به سبک برد-باخت..... ۹۸
- چه زمان می‌توان گفت یک مرد یک زن را دوست دارد..... ۱۰۶
- یادداشت‌ها..... ۱۱۳
- منابع..... ۱۲۵

فصل پنجم

چه کسی چه چیزی را در بهشت از دست داد؟

[انسان] یک بهشت را تصویر کرده، با این تفاوت که بزرگترین لذتش را از آن حذف کرده است، لذتی که در قلب یک‌یک افراد نژادش، بهترین لذت به شمار می‌رود. . . . آمیزش جنسی! مثل این است که فردی در کویری جگرسوز گم شده باشد و نزدیک به مرگ باشد، و فرد ناجی به او بگوید که می‌توانی هر چه می‌خواهی آرزو کنی، جز یک چیز: آب!

مارک تواین، نامه‌هایی از زمین^۱

معلوم شده است که باغ عدن {بهشت-م} اصلاً باغ نبوده است. هر چیزی بوده جز یک باغ: یک جنگل بوده است، یک بیشه، یک ساحل وحشی، یک گرم‌دشت^۲ بی‌مرز، یک دشت بی‌درخت و دست‌خوش باد. همچنین معلوم شده که آدم و حوا از هیچ باغی بیرون انداخته نشده‌اند بلکه به درون باغ انداخته شده‌اند.

وقتی می‌گوییم «باغ»، چه چیز در ذهنتان نقش می‌بندد؟ زمینی زیر کشت و مراقبت‌شده، با چیدمانی مرتب، سازمان‌یافته، و از روی برنامه. در چنین زمینی، علف‌های هرز به شکلی بی‌رحمانه هرس شده یا با سم از بین برده می‌شوند؛ دانه‌ها گزینش می‌شوند و بر زمین پاشیده

¹ Mark Twain, *Letters from the Earth*

² Savanna

می‌شوند. چنین جایی، هیچ شباهتی به یک مکان طبیعی و خودرو ندارد و هر نوع رخداد برنامه‌ریزی نشده‌ای ناخوشایند و شوم است. اما این هیچ شباهتی به مکان زندگی آدم و حوا ندارد. داستان چنین می‌گوید که آدم و حوا، پیش از هبوط، از فیض و برکت برخوردار بوده، و در آسودگی، برهنه و ساده زندگی می‌کردند- و هیچ چیز کم نداشتند. دنیای آنها، هرچه که نیاز داشتند برایشان فراهم می‌کرد: غذا، سرپناه، و یار. اما پس از هبوط، دوران خوشی به پایان رسید. غذا که قبلاً موهبتی از یک دنیای بخشنده بود حال باید از طریق کار دشوار به دست می‌آمد. زنان در زایمان با دشواری و رنج روبرو شدند و لذت جنسی- که سابقاً بی‌هیچ احساس گناهی صورت می‌گرفت- از آن پس به منبعی از سرافکنندگی و شرمندگی بدل شد.

گرچه داستان انجیل این‌طور می‌گوید که انسان‌های اولیه از باغ بیرون انداخته شدند، اما آشکار است که این روایت در جایی وارونه شده است. نفرین و دشنامی که حواله‌ی آدم و حوا می‌شود به دلیل تصمیم بحث‌برانگیزی است که آدم و حوا گرفتند و زندگی {احتمالاً} بی‌تنش و لذت‌بخش گشت‌زنی¹ (به سبک بونوبوها) را با زندگی به سبک کشاورزی تعویض کردند- یعنی سبکی که باید از صبح تا شام بر روی زمین جان می‌کنند.

در حقیقت، مفهوم «گناه آغازین»² نشان‌دهنده‌ی کوششی است برای توضیح این مساله، که اصلاً چرا نیاکان ما حاضر به پذیرش چنین معامله‌ی نابرابری شدند. [۱] داستان هبوط روایتی است از یک گذار دردناک: گذار از یک زندگی همراه با شکارگری و گردآوری- که قانونش این بود "هر چیزی که در هرجا پیدا کردید بردارید"- به زندگی به سبک طاقت‌فرسای کشاورزی. یعنی سبکی که سرشار بود از نبرد با حشرات، جوندگان، آب و هوا، و زمینی که چندان با آنها راه نمی‌آمد. حال کشاورزان مجبور بودند به جای اینکه همچون اجدادشان صرفاً میوه‌ای که حالا ممنوعه شده بود- را بیابند و به داخل دهان بگذارند، برای بدست آوردن

¹ Foraging

² original sin

تکه‌ای نان، عرقِ جبین بریزند. تعجبی ندارد که گشت‌زنان، تقریباً هیچ رغبتی برای یادگیری فنون کشاورزی از اروپایی‌ها نشان نداده‌اند. همان‌طور که یک گشت‌زن می‌گوید، "چرا باید چیزی کاشت، وقتی مقدار فراوانی دانه‌ها و مغزهای وحشی در دنیا وجود دارد؟"

کتاب‌هایی همچون کتابِ حاضر، که درباره‌ی سرشتِ انسان هستند باعثِ دردسرند. چرا که در این زمینه همه خود را متخصص می‌دانند. از آنجا که همه‌ی ما انسان هستیم، در مورد سرشتِ انسان نقطه‌نظراتی داریم و این‌طور گمان می‌کنیم که برای فهمِ سرشتِ انسان، تنها اندکی عقلِ سلیم نیاز است و کمی توجه به چیزهایی که همواره به آنها تمایل داریم یا از آنها بیزاریم. در نگاه اول، موضوع ساده به نظر می‌رسد.

ولی باید بدانید که فهمِ سرشتِ انسان هر چیزی هست جز ساده. سرشتِ انسان، به همان اندازه خاک‌برداری شده، دوباره کاشته شده، وجین شده، کود داده شده، دیوارکشی شده، بذپاشی شده، و آبیاری شده است که هر باغ یا زمینِ گلفِ ساحلی می‌شود. در حقیقت، انسان، بسیار بیش از آنچه کشت کرده، خود زیرِ کشت بوده است. موضوع از این قرار است که جوامع، ما را با اهدافِ نامعلومی اهلی می‌کنند، ابعادِ ویژه‌ای از رفتار و تمایلاتِ ما را پرورش داده و تقویت می‌کنند، درحالی‌که برخی دیگر را که ممکن است فتنه‌انگیز و اخلاص‌گر باشد حذف و نابود می‌کنند. به این ترتیب، می‌توان گفت جامعه‌ی مبتنی بر کشاورزی، به همان اندازه که گیاهان و حیوانات را اهلی کرده، انسان را نیز اهلی کرده است. [۲]

همانندِ تنوعِ موادِ غذایی، درکِ ما از تنوعِ ابعادِ سرشتِ انسان نیز پیوسته در حالِ کاهش بوده است. مهم نیست که عنصرِ مورد نظر چقدر مغذی باشد، مسئله این است که هر چیزِ وحشی وجین می‌شود- هرچند همان‌طور که خواهیم دید بعضی از این علف‌های اصطلاحاً هرزی که

در ما می‌رویند ریشه‌شان تا گذشته‌ی مشترک‌مان عمیق است. مشکلی نیست؛ وجینشان کنید، اما آنها دوباره و دوباره سبز خواهند شد.

آنچه در زمین‌های زراعی و همین‌طور اذهانِ اعضای یک جامعه کاشته می‌شود الزاماً برای اعضایی که در جامعه‌ی مذکور زندگی می‌کنند مفید نیست. مواردی وجود دارد که چیزی به یک جامعه به طور کل سود می‌رساند و در عین حال برای اکثرِ اعضای آن جامعه بحران‌آفرین است. مثلاً اعضای یک جامعه در جنگ‌ها شرکت می‌کنند، رنج می‌کشند و کشته می‌شوند اما ممکن است جامعه‌ی مذکور از آن نفع بسیار ببرد. سمومِ صنعتیِ رها شده در هوا و آب، قراردادهای تجارتِ جهانی، موادِ غذایی‌ایی که از نظرِ ژنتیکی دستکاری شده‌اند . . . همه‌ی اینها توسطِ افرادی پذیرفته می‌شود که به احتمال زیاد از این معامله متضرر خواهند شد.

این تمایز، میانِ منافعِ فرد و گروه کمک می‌کند توضیح دهیم که چرا از گذار به دورانِ کشاورزی معمولاً به عنوانِ جهشی بزرگ رو به جلو یاد می‌شود، در حالیکه برای بیشترِ کسانی که آن دوران را تحمل کردند چیزی جز یک فاجعه و مصیبتِ رنج‌آور نبوده است.

بقایای اسکلت‌هایی که از نقاطِ مختلفِ جهان جمع‌آوری شده و مربوط به دورانِ گذار از گشت‌زنی به کشاورزی هستند همگی از داستانِ مشابهی حکایت دارند: قحطیِ روزافزون، فقرِ ویتامین، اختلال در رشد، کاهشِ شدید در طولِ عمر، افزایشِ خشونت . . . جایی برای دل‌خوشی باقی نمی‌گذارد. همان‌طور که خواهیم دید، برای بیشترِ انسان‌ها، گذار از گشت‌زنی به کشاورزی به جای آنکه جهشی بزرگ رو به جلو باشد، هبوطی سرگیجه‌آور از دنیایی پر از فیض و برکت بوده است.

اجتماعی بودن و آمیزش جنسی به طور شبانه روزی

اگر شک دارید که انسان، بیش از هر چیز، حیوانی اجتماعی است، کافی است در نظر بگیرید که به جز اعدام یا شکنجه‌ی بدنی، همواره بدترین مجازات در هر جامعه‌ای، تبعید بوده است. اما از آنجا که امروزه، مکانی خالی از سکنه برای تبعید بدترین زندانی‌ها باقی نمانده، به عنوان جدی‌ترین شکل مجازات، به تبعید داخلی رو آورده‌ایم: زندان انفرادی. وقتی سارتر^۱ می‌گفت، «دوزخ، دیگرانند»^۲، سخنی وارونه می‌گفت. این نبود دیگران است که برای انسان جهنم به بار می‌آورد. انسان‌ها آنقدر نیازمند ارتباط اجتماعی هستند که زندانیان، تقریباً در همه‌ی نقاط جهان، هم‌نشینی با آدم‌کش‌های روانی را به تنهایی‌های طولانی مدت ترجیح می‌دهند. خبرنگاری به نام تری اندرسون^۳، در حالی که از تجربه‌ی ۷ ساله‌ی دشواریش به عنوان گروگان در لبنان یاد می‌کرد، گفته بود: "من ترجیح می‌دهم که بدترین هم‌نشین را داشته باشم تا اینکه هیچ هم‌نشینی نداشته باشم" [۳]

نظریه پردازان تکامل، شیفته‌ی آن هستند که شگفت‌انگیزترین ویژگی‌های جانوران گوناگون را تبیین کنند: چرا شاخ گوزن شمالی به این شکل تکامل یافته، چرا گردن زرافه چنین دراز شده است، چرا یوزپلنگ وحشی قادر است چنین سریع حمله کند. موضوع از این قرار است که این ویژگی‌ها بازتاب محیطی است که این جانوران در آن تکامل یافته‌اند و همین‌طور جایگاه‌های ویژه‌ای که در محیط یادشده اشغال کرده‌اند.

اما ویژگی برجسته‌ی گونه‌ی ما چیست؟ غیر از آلت جنسی بسیار بزرگ در جنس مذکر انسان (به جلد چهارم نگاه کنید)، انسان از لحاظ بدنی چندان پرابهت نیست. یک شامپانزه‌ی معمولی

¹ Sartre

² L'enfer, c'est les autres

³ Terry Anderson

که وزنش نصف وزن ماست، چهار یا پنج برابر آتش نشان‌های سیلو زور دارد. تعداد بسیار زیادی از حیوانات قادرند از ما سریع‌تر بدونند، عمیق‌تر شنا کنند، بهتر بجنگند، فاصله‌ی دورتری را ببینند، بوهای ضعیف‌تری را تشخیص دهند و صداهایی را بشنوند که ما از شنیدن آن ناتوانیم. پس ما در چه چیزی حرفی برای گفتن داریم؟ چه چیزی در مورد انسان‌ها این قدر خاص است؟

پاسخ: تعامل بی‌نهایت پیچیده‌ی ما با هم.

معلوم است به چه فکر می‌کنید: مغزهای بزرگ. درست است، اما مغزهای بی‌همتای ما، نتیجه‌ی تعامل اجتماعی پر از گفتگوی ما با یکدیگر است. گرچه بحث در مورد علت رشد سریع مغز انسان همچنان ادامه دارد، اما اکثر دیدگاه‌ها با دیدگاه انسان‌شناسی به نام ترنس دابلیو. دیکون^۱ هم‌سو است که می‌نویسد، "دلیل تکامل مغز انسان، نه صرفاً برآوردن نیازی عمومی به هوش بیشتر، بلکه کسب ظرفیت‌های لازم برای زبان بوده است."

در یک حلقه‌ی بازخوردی کلاسیک، مغزهای بزرگ ما، هم نیاز ما به ارتباط پیچیده و ظریف را تامین می‌کند و هم خود از این ارتباط پیچیده و ظریف نتیجه می‌شود. زبان به نوبه‌ی خود، عمیق‌ترین و منحصر به فردترین مشخصه‌ی ما را ممکن می‌سازد: توانایی شکل‌دادن و حفظ یک شبکه‌ی اجتماعی انعطاف‌پذیر، چندبُعدی و قابل تطبیق. شاید بتوان گفت که مهم‌ترین مسئله در مورد انسان این است که او اجتماعی‌ترین موجود زنده است.

علاوه بر مغزهای بیش از حد بزرگ‌مان، و توانایی زبانی مرتبط با آن که مختص انسان است، ما یک ویژگی منحصر به فرد دیگر نیز داریم. تعجب‌آور نیست که این ویژگی نیز با ویژگی حیاتی ما- یعنی اجتماعی بودن ما- در هم تنیده است: پُرکاری ما در مسائل جنسی.

¹ Terrence W. Deacon

هیچ حیوانی در روی کره‌ی زمین، به اندازه‌ی هومو ساپینس^۱، وقتِ خود را در طولِ زندگی صرفِ مسائلِ جنسی نمی‌کند- حتی بونوبوها که به شهوتی بودن مشهورند نیز به گردِ ما نمی‌رسند. گرچه هم ما و هم بونوبوها به ازای تولدِ هر فرزند، صدها بلکه هزاران بار آمیزشِ جنسی انجام می‌دهیم- یعنی بسیار بیشتر از هر نخستیِ دیگر- اما «اعمال» بونوبوها بسیار مختصرتر از ماست. در واقع، حیواناتی که الگوی جفت‌یابی‌شان به شکلِ یک زوج و «تک‌همسر» است تقریباً همیشه از نظرِ جنسی بسیار کم‌کار هستند، و همان‌گونه رفتار می‌کنند که واتیکان توصیه می‌کند: به ندرت، بی‌هیاهو و تنها به قصدِ تولیدمثل. اما انسان‌ها، صرف‌نظر از قومیت و مذهب‌شان، در بالاترین رتبه‌ی شهوانیت قرار دارند: آنها نمادِ بیش‌فعالیِ جنسی هستند.

در انسان‌ها و بونوبوها، تمایلاتِ جنسی، وسیله‌ای برای کسبِ لذت و همین‌طور تحکیم پیمان و دوستی است. (به یاد بیاورید که از نظرِ تاریخی، ازدواج نیز، بیشتر معادل با ادغامِ دو نهادِ مالی بود تا اعلامِ یک عشقِ ابدی). برای این دو جانور (و ظاهراً تنها برای این دو جانور) آمیزشِ جنسی با هدفی غیر از تولیدمثل، امری «طبیعی» و مشخصه‌ی این دو جانور محسوب می‌شود. [۵]

آیا این همه پرداختن به آمیزشِ جنسی، عملی اصطلاحاً «حیوانی» محسوب نمی‌شود؟ به هیچ وجه. در واقع، اکثر جانوران در دنیای حیوانات تنها طی دوره‌هایی کوتاه‌مدت- که جنسِ ماده‌شان در حالِ تخمک‌گذاری است- دست به آمیزشِ جنسی می‌زنند. تنها دو جانور می‌توانند این کار را هر هفته، و به دلایلی غیر از تولیدمثل انجام دهند: یکی انسان و دیگری جانوری بسیار شبیه به انسان. به این ترتیب، آمیزشِ جنسی از برای کسبِ لذت و آن‌هم با شریک‌های جنسی متعدد، بیشتر عملی «انسانی» است تا «حیوانی». در واقع باید گفت که این

¹ Homo sapiens : نام علمی گونه‌ی کنونی انسان- م

آمیزش جنسی محدود و آنهم تنها به قصد تولیدمثل است که شایسته‌ی برچسب «حیوانی» است. به عبارت دیگر، میمونی که از نظر جنسی بیش از اندازه فعال است، حرکتی «انسانی» انجام داده است؛ و یک زن و مرد بی‌علاقه به آمیزش جنسی، که تنها سالی یکی دو بار آمیزش جنسی دارند عملی اصطلاحاً «حیوانی» انجام داده‌اند.

اگرچه بسیاری از افراد تلاش می‌کنند تا شهوانیت انسانی خود را از خود و دیگران پنهان کنند، اما از آنجا که این موضوع، نیرویی طبیعی است موانع را از سر راه خود برمی‌دارد. بسیاری از آمریکایی‌های درستکار و شریف، از نحوه‌ای که الویس پریسلی درحال خواندن «راک اند رول»^۱ میان‌تنه‌اش را حرکت می‌داد برمی‌آشتند اما چند نفر از آنها متوجه بودند که عبارت «راک اند رول» چه معنایی دارد؟ مورخ فرهنگی «مایکل ونتورا»^۲، که ریشه‌های موسیقی آفریقایی-آمریکایی را بررسی می‌کرد متوجه شد که عبارت «راک اند رول» از کافه‌های کوچک جنوب شهر منشاء گرفته است. این عبارت که بسیار پیش از ظهور الویس استفاده می‌شده آن‌طور که ونتورا توضیح می‌دهد به معنای یک سبک موسیقی نبوده، بلکه به معنای «جماع کردن»^۳ بوده است. حداقل از دهه‌ی بیست، واژه‌ی «راک» در آن محافل تقریباً به این معنی بکار می‌رفته است. ونتورا می‌گوید، تا اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ که این عبارت در فرهنگ عامه به طور گسترده مورد استفاده قرار گرفت، دی‌جی‌ها "یا نمی‌دانستند دارند چه می‌گویند، یا اینکه موزی‌تر از بودند که اعتراف کنند از ماجرا باخبرند."

اگر اد سالیوان^۴ پیر و بدعنت متوجه می‌شد که این "راک اند رول" جدید که جوان‌ها دیوانه‌اش هستند" و او از آن تجلیل می‌کند سبکی آمیخته به ارجاعات جنسی است اوضاع خیلی بد می‌شد. [۶]

¹ Rock and roll

² Michael Ventura

³ To fuck

⁴ Ed Sullivan

میلیاردها دلاری که روانه‌ی پورنونگاری می‌شود به کنار. تصاویرِ مربوط به پستان‌ها و باسن‌ها در تلویزیون، تبلیغات و فیلم‌های سینمایی به کنار. آوازهای عاشقانه‌ای که هنگام ورود به یک رابطه‌ی عاطفی-جنسی می‌خوانیم و ترانه‌های غمگینی که با پایان یافتنِ رابطه‌ها زمزمه می‌کنیم به کنار. حتی اگر هیچ یک از این‌ها را به حساب نیاوریم، همچنان درصدی از زندگیِ ما انسان‌ها، که صرفِ اندیشیدن، برنامه‌ریزی، اقدام و یادآوریِ مسائلِ جنسی می‌شود به طورِ چشمگیری بیش از سایرِ جانورانِ این سیاره است. علاوه‌بر پایین بودنِ نسبیِ میزانِ باروری در انسان، (تعدادِ زنانی که تا به حال بیش از دوازده فرزند داشته‌اند اندک است) گونه‌ی ما قادر است به طورِ شبانه‌روزی آمیزشِ جنسی داشته باشد و در این کار کوتاهی نیز نمی‌کند.

اگر قرار بود مکانِ تولدم را خودم انتخاب کنم، جایی را بر می‌گزیدم که همه یکدیگر را بشناسند. آنگاه دیگر نه اعمالِ پلید و فسق و فجورِ ما می‌توانست از قضاوت و موشکافیِ جامعه پنهان بماند و نه اعمالِ نیک و پرهیزکارانه‌ی ما.

ژان ژاک روسو، «گفتاری در باب ریشه‌ی نابرابری» (۱۷۵۴)

روسو در زمان و مکانِ اشتباهی به دنیا آمد. اگر بیست هزار سال پیش، در میانِ هنرمندانی متولد شده بود که بر دیوارِ غارهای اروپا مشغولِ نقاشیِ گاوهایی به اندازه‌ی واقعی بودند، تمام اعضای اجتماعِ خود را می‌شناخت. حتی اگر در زمانِ خود، ولی در یکی از جوامعِ فراوانی که هنوز به واسطه‌ی کشاورزی تغییر نکرده بودند به دنیا آمده بود با همان روابطِ اجتماعی درهم‌تنیده‌ای روبرو می‌شد که خواهانش بود. این حسِ تنها بودن- حتی در شهری

شلوغ و پرجمعیت - جنبه‌ی غریبی از زندگی انسان امروز است، درست مثل خیلی چیزهای دیگر که در این سبک زندگی وابسته به کشاورزی غریب می‌نمایند.

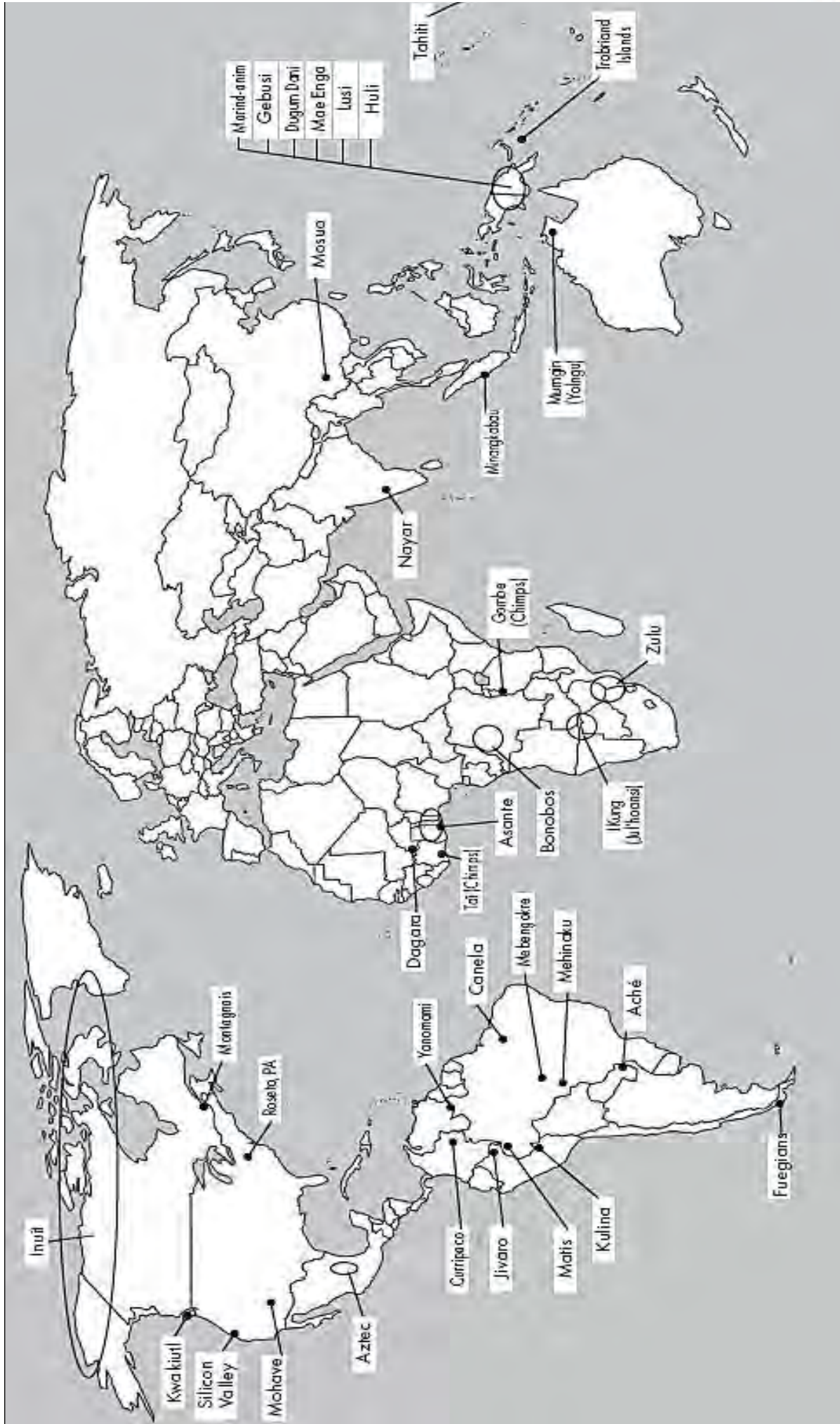
توماس هابز^۱، که با عینکی متعلق به زمانه‌ی بیش از حد شلوغ خود به تاریخ می‌نگریست، تصور می‌کرد که زندگی انسان در ماقبل تاریخ، به طرز طاقت‌فرسایی در تنهایی و انزوا سپری می‌شده است. ما نیز امروزه، در حالیکه تنها با دیوارهای نازک، گوشی‌های تلفن ظریف، و برنامه‌های شخصی‌مان از تعداد بی‌شماری افراد «غریبه» جدا شده‌ایم این‌طور تصور می‌کنیم که اجدادمان چه احساس غم‌باری از انزوا و تنهایی داشته‌اند؛ سرگردان در علفزارهای موج پیش از تاریخ. اما واقعیت این است که این فرض ظاهراً معقول، به کلی اشتباه است.

زندگی اجتماعی گشت‌زنان، از چنان ارتباطات عمیق و فراوانی برخوردار بوده است که کمتر کسی از ما می‌تواند آن را تصور (و یا تحمل) کند. برای آن دسته از ما که در جوامعی متولد شده و پرورش یافته‌ایم که حول اصول درهم‌تنیده‌ی فردیت، حریم شخصی و مالکیت خصوصی سازمان‌بندی شده‌اند، دشوار است بتوانیم جوامع درهم‌تنیده‌ای را تصور کنیم که تقریباً تمام مکان‌ها و دارایی‌ها متعلق به همگان بوده، و هویت‌ها بیشتر جمعی بوده تا فردی. از مناسبات مربوط به نخستین روز تولد گرفته تا آیین‌های هنگام مرگ، زندگی یک گشت‌زن مملو از تعامل، مناسبات مشترک، و وابستگی شدید و دائم به یکدیگر بوده است.

در این بخش، ما اولین قسمت از گفته‌ی معروف هابز در باب زندگی انسان پیش از تاریخ را به بحث خواهیم گذاشت و نشان خواهیم داد که زندگی انسان پیش از تاریخ، پیش از ظهور دولت، به هیچ‌وجه "در تنهایی و انزوا" سپری نمی‌شده است.

تصویر صفحه‌ی بعد: جوامعی که در متن از آنها نام برده شده است.

¹ Thomas Hobbes



فصل شش

کدام‌ها پدر تو هستند؟

نظر به رواج فراوان گروه‌های خانوادگی امروزی، که دیگر از یک زوج انحصاری تشکیل نشده‌اند، متوجه نمی‌شوم که چرا باید همچنان کسی پافشاری کند که نیاکان ما از نوع خانواده‌های هسته‌ای تک‌همسر بوده‌اند، و پیوند دونفره^۱، طبیعی‌تر از سایر الگوهای رابطه است.

ماروین هریس^۲ [۱]

پرنده‌ها و زنبورهای آمازون، متفاوت از پرنده‌ها و زنبورهای منطقه‌ی ما هستند. اما این همه‌ی ماجرا نیست. در آنجا، نه تنها یک زن می‌تواند تنها تا حدودی حامله باشد بلکه بیشتر زنان، تا حدودی حامله‌اند. در این جوامع، باور مشترکی وجود دارد که دانشمندان آن را «پدری بخش‌پذیر»^۳ می‌نامند. علاوه بر این، در مورد حاملگی نیز عقیده‌ی بدیعی وجود دارد: جنین از انباشت منی درست شده است.

دو انسان‌شناس به نام‌های استفن بکرمن^۴ و پل ولنتین^۵، توضیح می‌دهند که "در این جوامع، حامله شدن^۶ یک پدیده‌ی نسبی و درجه‌ای است و مرز مشخصی با «دوران حاملگی»^۷ ندارد....

¹ pair-bonding

² Marvin Harris

³ partible paternity

⁴ Stephen Beckerman

⁵ Paul Valentine

⁶ pregnancy

⁷ gestation

از دید این جوامع، تمام زنانی که از لحاظ جنسی فعال هستند تا حدودی حامله‌اند. به عبارت دیگر، در طول زمان . . . منی در رحم انباشت می‌شود، و جنین شکل می‌گیرد، به دنبال آن آمیزش‌های بیشتری صورت می‌گیرد و منی اضافه شده باعث رشد بیشتر جنین می‌شوند. " [۲]

در این فرهنگ‌ها عقیده بر این است که اگر زنی پس از قطع عادت ماهیانه، از آمیزش جنسی دست بکشد، جنین از رشد باز می‌ماند.

این نوع نگاه به منی به عنوان عامل رشد جنین، در واقع به نتایج جالبی در مورد رفتار جنسی «مسئولانه» منتهی می‌شود. در توضیح این مطلب باید بگوییم که، همچون تمام مادران جهان، در این جوامع نیز، یک زن مشتاق است تا برای فرزندش هر مزیت ممکن را در طول زندگی او فراهم کند. به این منظور، معمولاً به دنبال آمیزش جنسی با دسته‌ای از مردان خواهد بود. زیرا خواستار آن است که بهترین شکارچیان، بهترین داستان‌گویان، شوخ‌طبع‌ترین، مهربان‌ترین، خوش‌سیماترین، قوی‌ترین مردان و . . . در تولید فرزند او سهم داشته باشند. به این امید که کودکش، در واقع خمیره و جوهره‌ی هر یک از این مردان را در خود داشته باشد.

پژوهش‌های انسان‌شناسی نشان می‌دهد که این نوع نگاه به حامله‌شدن و رشد جنین، در میان تعداد زیادی از جوامع آمریکای جنوبی- از جوامع گردآورنده-شکارچی ابتدایی گرفته تا جوامع کشاورزی- وجود دارد. نام برخی از این جوامع عبارت است از: آچ^۱، آراوته^۲، باری^۳، کانلا^۴، کاشیناهوا^۵، کوریپاکو^۶، اسه اجا^۷، کایاپو^۸، کالینا^۱، ماتیس^۲، مهیناکو^۳، پیاروا^۴، پیراها^۵،

¹ Aché

² Araweté

³ Barí

⁴ Canela

⁵ Cashinahua

⁶ Curripaco

⁷ Ese Eja

⁸ Kayapó

سکویا^۶، سیونا^۷، واراو^۸، یانوما می^۹ و یه کوانا^{۱۰} - جوامعی از ونزوئلا گرفته تا بولیوی. این نوع نگاه به تولیدمثل، نه یک پدیده‌ی نادر قوم‌نگارانه است و نه یک ایده‌ی عجیب که در فرهنگ‌های نزدیک به هم منتشر شده باشد. پدیده‌ی «پدری بخش‌پذیر» مختص به آمریکای جنوبی نیست. در میان فرهنگ‌هایی نیز، که هیچ مدرکی مبتنی بر برخورد آنها با سایر جوامع در طول هزاران سال وجود ندارد چنین باوری به چشم می‌خورد. برای مثال، لوسی‌های^{۱۱} «پاپوای گینه‌ی نو»^{۱۲} بر این باورند که رشد جنین به آمیزش‌های متعدد، و غالباً با مردان مختلف وابسته است. حتی امروز، جوانان این قوم، که فهم‌شان از تولیدمثل تا حدودی مدرن شده است، همچنان عقیده دارند که یک نفر می‌تواند از بیش از یک پدر ناشی شده باشد. همان‌طور که بکرمن و ولتین توضیح می‌دهند،^{۱۲} «به سختی می‌توان به نتیجه‌ای جز این رسید که الگوی «پدری بخش‌پذیر» یک باور قومی کهن است که قادر است به شکلی کارآمد از بنیان خانواده حمایت کند. این نوع خانواده، مراقبت‌هایی را که کودک به آن نیاز دارد به شکلی موفق تامین می‌کند و کودک را با موفقیت به بزرگسالی می‌رساند.» [3]

¹ Kulina
² Matis³ Mehinaku⁴ Piaroa⁵ Pirahã⁶ Secoya⁷ Siona⁸ Warao⁹ Yanomami¹⁰ Ye'kwana¹¹ Lusi¹² Papua New Guinea

وقتی یک انسان‌شناس که در پاراگوئه مشغول پژوهش بود از افراد قوم «آچ»^۱ خواست تا پدرشان را معرفی کنند با یک معمای ریاضی روبرو شد. معمایی که تنها با درک معنی واژه‌ها قابل حل بود. ۳۲۱ نفر از قوم آچه مدعی شدند که بیش از ۶۰۰ پدر دارند. چه کسانی پدران شما هستند؟

معلوم شد که افراد قوم «آچه»، چهار نوع پدر دارند. طبق گفته‌ی یک انسان‌شناس به نام کیم هیل^۲، این چهار نوع پدر عبارتند از:

- میاری^۳: پدرهایی که آن را داخل قرار می‌دهند؛
- پروآر^۴: پدرهایی که آن را مخلوط می‌کنند؛
- مبار^۵: پدرهایی که آن را بیرون می‌آورند؛ و
- بیکوآر^۶: پدرهایی که خمیره‌ی کودک را فراهم می‌کنند. [۴]

کودکانی که چند پدر دارند به جای اینکه به عنوان «حرام‌زاده» یا «ولد زنا» طرد شوند، از مزیت حمایت توسط بیش از یک پدر برخوردار می‌شوند. انسان‌شناسان محاسبه کرده‌اند که شانس زنده ماندن و گذشتن از دوران کودکی برای این کودکان، به طرز معناداری بیش از کودکانی است که در همان جوامع زندگی می‌کنند اما تنها یک پدر شناخته شده دارند. [۵]

در این جوامع یک مرد به جای اینکه نگران این باشد که میراث ژنتیکی‌اش به خطر بیفتد، نسبت به پدران دیگر، به دلیل کمک در آفرینش و مراقبت از یک کودک قوی‌تر، احساس قدردانی دارد. برخلاف «روایت مرسوم» که پیش‌بینی می‌کند این مردان از غیرت کف به دهان آورند، بین این مردان به دلیل حس مشترک پدری و فرزندی که با کمک هم به وجود

¹ Aché

² Kim Hill

³ Miare

⁴ Peroare

⁵ Momboare

⁶ Bykuare

آورده‌اند پیوند عمیقی وجود دارد. آن گونه که بکرمن توضیح می‌دهد، حتی در موقیعت‌های ناگوار این الگو می‌تواند امنیتی بیش از معمول برای کودک فراهم سازد: "می‌دانی که اگر بمیری، چند مرد دیگر هستند که به عنوان بازمانده، وظیفه‌ی مراقبت از دست‌کم یکی از فرزندان تو را به عهده خواهند گرفت. پس چشم بستن بر و یا حتی به فال نیک گرفتن اینکه همسرت معشوق دیگری بر می‌گزیند تنها چیزی است که می‌توانی روی آن حساب کنی."

[۶] اگر برخی خوانندگان فکر می‌کنند که این رفتارها صرفاً یک سری رفتارهای عجیب و غریب^۱ است و به آنها مربوط نمی‌شود، باید بگوییم که مثال‌های آشنا تر و ملموس‌تری نیز وجود دارد.

لدت نهفته در تبادلات اجتماعی - جنسی

فهمیدن تا حد زیادی همچون آمیزش جنسی است. هر دو، هدفی کاربردی دارند اما به این دلیل نیست که افراد به آنها می‌پردازند.

فرانک اُپنهایمر^۲

دزموند موریس، در اواخر دهه‌ی ۷۰ و اوایل ۸۰، ماه‌ها به بررسی یک تیم فوتبال حرفه‌ای در بریتانیا پرداخت و بعدها دیدگاه‌هایش را در کتابی به نام *قبیله‌ی فوتبال*^۳ چاپ کرد. همان‌طور که عنوان این کتاب نشان می‌دهد، موریس متوجه شد که رفتار هم‌تیمی‌ها، به شدت شبیه به

^۱ B.A.D. (Bizarre And Distant)

^۲ Frank Oppenheimer

^۳ *The Soccer Tribe*

رفتاری است که در پژوهش پیشین خود در مورد گروه‌های قبیله‌ای به آن برخورد کرده بود. او متوجه شد که دو رفتار، به طور ویژه‌ای در هر دو محیط برجسته‌اند: یکی هم‌سطح بودن افراد هم‌گروه و دیگری نبود انحصارگرایی.

موریس نوشت، "اولین چیزی که هنگام گفتگوی هم‌تیمی‌ها با یکدیگر توجه شما را به خود جلب می‌کند حاضر جوابی و نیش‌دار بودن گفتگوی بین آنهاست. شوخ‌طبعی آنها معمولاً بی‌رحمانه است و از آن برای برخورد با هر عضوی از تیم که کمترین نشانه‌ای از خودبینی بروز دهد بکار می‌رود." اما جلوه‌های مساوات‌خواهی پیشاتاریخی این افراد، تنها به جریمه‌ی اعضای خودبین در رختکن محدود نمی‌شود و در مورد مسائل جنسی نیز صادق است. "اگر یکی از آنها فرصتی برای آمیزش جنسی بیابد، انحصارطلبی نمی‌کند و خوشحال می‌شود که هم‌تیمی‌هایش نیز با آن زن آمیزش کنند." اگرچه ممکن است برخی از خوانندگان این عمل را به حساب سنگ‌دلی این افراد بگذارند، اما موریس به خواننده‌هایش اطمینان داد که نبود حسادت جنسی، "صرفاً نشان‌دهنده‌ی این است که خودخواهی افراد نسبت به هم‌تیمی‌ها تا چه حد سرکوب می‌شود- هم در میدان بازی و هم در خارج از آن." [۷]

همان‌طور که برای اعضای مونث و مذکر در بسیاری از جوامع گشت‌زن صادق است، روابط مشترک و ضربداری برای ورزشکاران حرفه‌ای، موسیقی‌دانان و زنان طرف‌دار آنها، می‌تواند انسجام و پیوستگی گروه را افزایش داده و در یک جهان نامطمئن، درجه‌ای از امنیت را برای افراد فراهم کند. به واقع، گاهی اوقات، و شاید در اکثر اوقات، آمیزش جنسی در انسان، تنها برای کسب لذت یا تولیدمثل صورت نمی‌گیرد. در اجتماع بزرگسالان، داشتن نیم‌نگاهی به روابط جنسی گاه و بیگاه، می‌تواند کارکردهای اجتماعی مهمی نیز داشته باشد- کارکردهایی که از ارضای جسمی صرف، بسیار فراتر می‌رود.

بیاید این شورِ جنسی باطراوت را در قالب کلمات خشکِ دانشگاهی بیان کنیم: فرض ما این است که در جوامع کوچکِ چادرنشین (و ظاهراً در دیگر گروه‌هایی که بین اعضاء وابستگی متقابل وجود دارد)، «تبادلات اجتماعی-جنسی»^۱ می‌تواند باعث تقویت روابط موجود بین افراد گردد و شبکه‌ای پراهمیت و بادوام از عواطف، پیوستگی و تعهد متقابل ایجاد کند. از لحاظ تکاملی، به سختی می‌توان در اهمیت چنین شبکه‌هایی اغراق کرد. از هر چه بگذریم، بیش از هر چیز، به دلیل وجود همین گروه‌های انعطاف‌پذیر و سازگار شونده بوده است که گونه‌ی گُند، ضعیف، و نه چندان برجسته‌ی ما توانست دوام آورد و در نهایت بر تمام سیاره چیره شود. البته نباید از حلقه‌ی بازخوردی رشد مغز و توانایی‌های زبانی که هم از وجود این گروه‌ها ناشی شدند و هم به این گروه‌ها سرعت بخشیدند غافل شد. بدون «تبادلات اجتماعی-جنسی» مکرر، بعید است که دسته‌های گشت‌زن قادر می‌شدند برای هزاران سال، تعادل اجتماعی و شکوفایی خود را حفظ کنند. در گروه‌هایی که پدرِ کودکان نامعلوم یا اشتراکی بوده است و بزرگسالان به طور مشترک از کودکان مراقبت می‌کردند و هر کودک به احتمال زیاد با بیشتر یا همه‌ی مردانِ گروه، خویشاوند بوده است (اگر نه همواره به شکل پدر-فرزند، اما مطمئناً به شکلِ عمو، عموزاده و ...)، «تبادلات اجتماعی-جنسی» برای ایجاد همبستگی بین بزرگسالان، امری ضروری بوده است.^۲

^۱ Socio-Erotic Exchanges: به طور خلاصه S.E.Ex

^۲ در ارتباط شخصی با دان پولاک، او در مورد مفهوم «پدری اشتراکی» به نکته‌ی جالبی اشاره کرد: «من همواره عقیده‌ی اقوام کالینا را مبنی بر اینکه بیش از یک مرد می‌تواند پدر «زیستی» یک کودک باشد به شکل جالبی از نظر ژنتیکی نیز صحیح می‌دیدم. به عبارت دیگر، در یک جمعیت کوچک خویشاوند (یا نزدیک به آن، پس از نسل‌های بسیار ازدواج با یکدیگر، هر کودک با تمام مردانی که با مادرش رابطه‌ی جنسی دارند اشتراک ژنتیکی فراوانی دارد- و حتی با آنهایی که با مادرش رابطه‌ی جنسی ندارند.» -

نویسنده

از آنجا که این ارتباطات در هم تنیده، برای پیوند اجتماعی بسیار حیاتی هستند، سرپیچی از آنها می‌تواند مشکل‌ساز باشد. یک انسان‌شناس به نام فیلیپ اریکسون^۱، وقتی در مورد قوم ماتیس می‌نویسد تایید می‌کند که، "پدری اشتراکی . . . چیزی بیش از یک امکان نظری است. . . . آمیزش جنسی خارج از ازدواج، نه تنها به گستردگی صورت می‌گیرد و معمولاً تحمل می‌شود بلکه در بسیاری موارد اجباری است. متاهل یا مجرد، هر فرد وظیفه‌ای اخلاقی دارد که به پیشروی‌های جنسی عموزاده‌هایش (از جنس مخالف) پاسخ گوید (خواه این پیشروی واقعاً برای آمیزش جنسی باشد یا چیزی مربوط به سلسله‌مراتب) تا به این شکل مانع آن شود که به او برچسب «خساست جنسی» زده شود. چرا که چنین برچسبی در اخلاقیات قوم «ماتیس»، جرمی بسیار جدی‌تر از خیانت جنسی آشکار محسوب می‌شود. [۸]

ظاهراً برچسب «خساست جنسی»، موضوعی برای شوخی و خنده نیست. اریکسون در مورد مرد جوانی می‌نویسد که ساعت‌ها در کلبه‌ی این انسان‌شناس مخفی شده بود تا از دست دخترخاله (دختر عمه)‌ی شهوتی خود در امان بماند، زیرا اگر دخترخاله (دختر عمه)‌اش او را گیر می‌آورد خلاف قانون بود که دست رد به سینه‌ی دخترخاله‌اش بزند. جدی‌تر اینکه، در جشن‌های خال‌کوبی قوم ماتیس، آمیزش جنسی با شریک یا شریک‌های جنسی خود به شدت ممنوع است تا جایی که مجازات‌های بسیار سنگین و حتی مجازات مرگ در پی دارد. [۹]

ولی اگر این صحیح باشد که «تبادلات اجتماعی-جنسی»، نقشی مرکزی در پیوستگی جوامع پیش از تاریخ ایفا کرده است باید بتوان بقایایی از چنین رفتارهای جنسی رها از شرم و سرافکنندگی، در همه‌ی نقاط دنیا- هم در گذشته و هم حال حاضر- پیدا کرد. ما این کار را انجام داده‌ایم.

¹ Philippe Erikson

در میان اقوام «موهاو»^۱، زنان به دلیل رفتارهای سهل گیرانه شان و عدم تمایل شان به جفت شدن با یک مرد معروف بوده‌اند. [۱۰] سزار (بله، همان سزار) با آشفستگی از بریتانیای عصر آهن یاد می‌کند که، "ده یا حتی دوازده نفر با یکدیگر زنان مشترک دارند، به خصوص برادران با هم شریک می‌شوند. . . ." [۱۱] کاپیتان «جیمز کوک» و خدمه‌اش در طول ۳ ماه اقامت در «تاهیتی» به سال ۱۷۶۹، متوجه شدند که اهالی تاهیتی "هر هوس و خواسته‌ای را در برابر ناظرین برآورده می‌کنند." در گزارش سفر کوک که نخستین بار در سال ۱۷۷۳ منتشر شد، جان هاوکس ورث^۲ نوشته است، "(یک) مرد جوان تقریباً ۱۸۰ سانتی، بدون کمترین احساس شرم و خجالت، در برابر چشمان عده‌ی کمی از افراد ما، و تعداد زیادی از بومی‌ها، تشریفات «ونوس» را با دخترکی ۱۱ یا ۱۲ ساله اجرا می‌کرد- گویی که این با سنت آنجا کاملاً هم‌نوا بود." بعضی از زنان مسن‌تر جزیره که این نمایش عاشقانه را تماشا می‌کردند، به راهنمایی دخترک می‌پرداختند؛ هرچند که کوک به ما می‌گوید، "با وجود اینکه دخترک سنی نداشت، به نظر نمی‌رسید نیاز چندانی به راهنمایی آنها داشته باشد." [۱۲]

سموئل ولیس^۳، کاپیتان یک کشتی دیگر که مدتی را در تاهیتی گذرانده بود، گزارش کرد که "در مجموع، زنان این منطقه بسیار خوش‌سینما هستند، بعضی از آنها از نظر زیبایی فوق‌العاده هستند، اما پاکدامنی آنها در مواجهه با «میخ» دوام چندانی ندارد" شیفتگی تاهیتی‌ها به آهن، منجر به معامله‌ای غیررسمی بین خدمه‌ی کشتی و زنان محلی شده بود: یک دانه میخ در ازای آمیزش جنسی. تا زمانی که ولیس تاهیتی را ترک کرد بیشتر مردانش در عرشه‌ی کشتی می‌خوابیدند زیرا دیگر هیچ میخی باقی نمانده بود تا ننوی خود را به آن بیاویزند. [۱۳]

¹ Mohave,

² John Hawkesworth

³ Samuel Wallis

در جزایر «تروبریانده» امروزی، جشن دروی سیب‌زمینی بر پا می‌شود که طی آن گروه‌هایی از زنان جوان در جزایر پرسه می‌زنند و به مردانی که از دهکده‌ی خود نیستند «تجاوز» می‌کنند و از قرار معلوم اگر مردان آنها را راضی نکنند با دندان ابروهای آنها را می‌کنند. در یونان باستان، در جشن‌های «آفرودیسیا»، «دیونسیا» و «لنیا» روزهایی برای آمیزش جنسی آزاد وجود داشت. در روم، اعضای فرقه‌ی «باکوس» حداقل پنج‌بار در ماه، میزبان مجالس عیش و نوش بودند؛ و جزایری در اقیانوس آرام جنوبی، با وجود تلاش‌های برنامه‌ریزی‌شده‌ی چندین نسل از مبلغان مسیحی برای جانداختن مفهوم شرم، هنوز به دلیل رفتارهای جنسی آزاد و سهل‌گیرانه‌شان مشهورند. [۱۴] بسیاری از برزیلی‌های امروزی، در کارناوال‌ها و جشن‌ها همه چیز را کنار می‌گذارند و در تشریفات آمیزش جنسی خارج از ازدواج که مبتنی بر رضایت طرفین است و «سکاناگم»^۱ نام دارد شرکت می‌کنند. ماجراهایی که در نیواورلئان و لاس وگاس اتفاق می‌افتد در برابر این جشن‌ها پیش‌وپا افتاده هستند.

گرچه ممکن است که شرکت مشتاقانه‌ی زنان در این فعالیت‌ها بعضی از مخاطبان کتاب را حیرت‌زده کند، اما باید تاکید کنیم که بر خلاف آنچه داروین و دیگران فرض کرده‌اند دلیل کناره‌گیری جنسی زنان در جوامع مدرن، بیشتر فرهنگی است تا زیست‌شناختی. بیش از پنجاه سال پیش، کلن فورد و فرانک بیچ^۲ که در زمینه‌ی مسائل جنسی تحقیق می‌کردند اعلام کردند که "در جوامعی که معیارهای دوگانه^۳ بر مسائل جنسی زنان و مردان حاکم نیست و طیف گوناگونی از فعالیت‌های جنسی مجاز شمرده می‌شود، زنان به همان اندازه‌ی مردان، از فرصت‌های جنسی‌شان مشتاقانه استفاده می‌کنند." [۱۵]

¹ *sacanagem*

² Clellan Ford and Frank Beach

³ Double standard

به همین نحو، رفتار جنسِ ماده در نزدیک‌ترین عموزاده‌های «نخستی» ما، گواه دیگری از این واقعیت است که بی‌میلیِ زنان از مسائل جنسی به دلیل دغدغه‌های زیست‌شناختی نیست. در عوض، مردیث اسمال^۱، نخستی‌شناس، عنوان کرده است که برای نخستی‌های ماده، جدید بودن شریک جنسی به شدت جذاب است. هنگام جفت‌گیری، نرهای ناشناس در مقایسه با نرهای آشنا با هر ویژگی (جایگاه بالا، جثه‌ی بزرگ، رنگ پوست، جوریدن مداوم، سینه‌ی مودار، زنجیرهای طلائی، انگشت کوچک و هر چیز دیگر) برای مونث‌ها جذاب‌تر هستند. اسمال می‌نویسد که "تنها علاقه‌ی مشترکی که در میان عموم نخستی‌ها مشاهده می‌شود علاقه به تازگی و تنوع است. . . در حقیقت جست‌وجوی ماده‌ها برای موردهای ناآشنا، بیش از هر ویژگی دیگری به چشم می‌آید." [۱۶]

سخن فرانس دی‌وال می‌تواند در مورد هریک از جوامع آمازونی که پیش از این ذکر شد صادق باشد وقتی می‌نویسد، "نر، از اینکه کدام دفعه از آمیزش، منجر به بارداری می‌شود هیچ اطلاعی ندارد. تقریباً {هر} کودکی که در گروه بزرگ می‌شود می‌تواند متعلق به او باشد. . . اگر قرار باشد کسی جامعه‌ای که در آن وضعیت پدری نامعلوم است بنا کند به سختی می‌تواند نقشه‌ای بهتر از آنچه مادر طبیعت برای این جوامع طرح ریخته پیشنهاد دهد." [۱۷] گرچه سخنان دی‌وال می‌تواند در مورد هر یک از جوامع فراوانی که به آمیزش جنسی آیینی خارج جفتی می‌پردازند صادق باشد، اما در حقیقت، او این مطالب را در مورد بونوبوها نوشته است. این تاکید است بر شباهت جنسی سه تن از نزدیک‌ترین میمون‌های انسان‌نما به یکدیگر: شامپانزه، بونوبو و عموزاده‌ی خوددرگیرشان انسان.

¹ Meredith Small

با توجه به بیش‌فعالی جنسی انسان‌ها، شامپانزه‌ها و بونوبوها این سوال مطرح می‌شود که چرا بسیاری همچنان اصرار دارند که زنان، در تمامی دوران تکامل انسان، طی میلیون‌ها سال، از نظر جنسی انحصاری عمل می‌کرده‌اند. علاوه بر تمامی شواهد و مدارک مستقیمی که در اینجا ارائه شده است، نکات بسیاری نیز وجود دارد که در تقابل با «روایت مرسوم» است.

برای شروع، یادآوری می‌کنیم که تعداد گونه‌های نخستین تک‌همسر که در گروه‌های اجتماعی بزرگ زندگی می‌کنند دقیقاً صفر است - مگر اینکه اصرار کنید انسان تنها نمونه‌ی چنین موجودی است. از میان صدها گونه نخستین، آن نخستین‌های معدودی نیز که تک‌همسر هستند همه بر فراز درختان زندگی می‌کنند. نخستین‌ها را که کنار بگذاریم، تنها ۳ درصد از پستانداران و یکی از ده هزار گونه‌ی بی‌مهرگان را می‌توان از لحاظ جنسی تک‌همسر محسوب کرد.

در تمام جوامع انسانی مطالعه شده که به ظاهر تک‌همسر هستند، زنا به چشم می‌خورد و امروزه در سرتاسر دنیا، بیشترین عامل طلاق به این موضوع بر می‌گردد. با این وجود، همان دزموند مورسی که فوتبالیست‌هایی را توصیف می‌کرد که با خرسندی در معشوقه‌هایشان با هم شریک می‌شوند حتی در آخرین ویراست‌های کتاب قدیمی‌اش «میمون برهنه»، اصرار دارد که "در میان انسان‌ها، رفتار جنسی تقریباً همیشه در قالب یک زوج دو نفره روی می‌دهد" و اینکه "زنا، نشان‌دهنده‌ی یک نقصان در سازوکار جفت‌یابی است." [۱۸]

اما آقای موریس باید بداند که این «نقصان» ظاهراً کوچک، بسیار جدی است.

در جوامع تک‌همسر، مجازات‌های شدید علیه متخلفین جنسی و کسانی که قواعد تک‌همسری را زیر پا می‌گذارند از لحاظ تاریخی به هیچ‌وجه نادر نیست. اریک مایکل جانسون می‌گوید "یهودیت، مسیحیت، و هندویسم در دغدغه‌ی بنیادی پیرامون

جرم دانستنِ آزادیِ جنسیِ زنان با هم شریک هستند. "جانسون ادامه می‌دهد، "در حالی که هر مردی که با زنِ مردِ دیگری زنا کند {هر دو} زانی و زانیه باید بمیرند" (لویتیکوس ۱۰: ۲۰)، اما هر زنِ مجردی که با مردِ مجردی آمیزشِ جنسی انجام دهد باید به خانه‌ی پدرش برده شود و سپس مردانِ شهر او را سنگسار کنند تا بمیرد" (سفر تثییه ۲۱: ۲۲) [۱۹]

با این حال، با وجودِ قرن‌ها مجازات‌های وحشیانه، همچنان زنا در همه جا، بدون استثنا ادامه دارد. همان‌طور که آلفرد کینزی در دهه‌ی ۱۹۵۰ اشاره کرد، "حتی در فرهنگ‌هایی که شدیداً تلاش می‌کنند تا آمیزش‌های جنسی خارج از ازدواجِ زنان را کنترل کنند، واضح است که میزانِ قابلِ توجهی از زنان همچنان دست به آمیزشِ خارج از ازدواج می‌زنند و حتی در بعضی موارد این کار به وفور انجام می‌شود." [۲۰]

دقت کنید. هیچ یک از نخست‌هایی که در گروه زندگی می‌کنند، تک‌همسر نیستند، و زنا در تمام جوامع انسانی ثبت شده است - حتی در آن جوامعی که مجازاتِ زناکاران سنگسار است. با در نظر گرفتن این مجازاتِ خون‌آلود، دشوار است که تک‌همسری را همچنان قالبِ «طبیعی» برای گونه‌مان بدانیم. چرا باید عده‌ی زیادی آبرو، خانواده، شغل - حتی کرسی ریاست جمهوری - را بابت چیزی که در تقابل با طبیعتِ انسانی است از دست بدهند؟ اگر تک‌همسری - آن‌طور که روایتِ مرسوم اصرار دارد - یک ویژگیِ باستانی-تکاملی گونه‌ی ما بود، انتظار می‌رفت تخلفاتِ فعلی معدود باشند و چنین مجازات‌های دهشتناکی غیرضروری گردند.

هیچ موجودی وجود ندارد که برای اینکه مطابقِ طبیعتِ خود رفتار کند نیازمند تهدید به مرگ باشد.

تعهد به بی تعهدی

زنان و مردانِ امروزی از نظرِ جنسی دچارِ عقده هستند. چرا که این تنها عرصه‌ای از ماجراجویی‌های کهن است که برای اغلبِ ما باقی مانده است. ما، همانندِ میمونی در قفسِ یک باغ وحش، انرژیِ خود را در تنها زمینِ بازیِ باقی مانده صرف می‌کنیم. در بقیه‌ی موارد، زندگیِ انسان تقریباً به طور کامل در سیطره‌ی دیوارها، بندها، زنجیرها، و درهای بسته‌ی فرهنگِ صنعتی مان حبس شده است.

ادوارد آبی¹

در همان حین که به بررسیِ دیدگاه‌های بدیل در رابطه با مسائلِ جنسی انسانِ پیش از تاریخ می‌پردازیم، به یاد داشته باشید که منطقِ «روایتِ مرسوم» بر دو پیش‌فرضِ درهم‌تنیده بنا شده است:

- در دورانِ پیش از تاریخ، مادر و فرزند به غذا (گوشت) و حمایتی نیاز داشته‌اند که تنها یک مرد می‌توانسته برای آنها فراهم آورد.
- در مقابل، یک زن بایستی کنترلِ جنسی خود را در اختیارِ مرد قرار می‌داد، تا به این شکل به مرد اطمینان دهد که منابعی که مرد سرمایه‌گذاری می‌کند به فرزندانِ واقعی او می‌رسد.

«روایتِ مرسوم»، بر اساسِ این باور بنا شده است که مبادله‌ی پروتئین و حمایت، همراه با تضمینِ قطعیتِ پدری، بهترین راه برای بقای کودک تا سنی است که قادر به تولیدمثل شود. در

¹ Edward Abbey

این راستا، داروین و نظریه پردازان متعاقب او توضیح می دهند که بقای فرزندان، موتور اولیه‌ی انتخاب طبیعی است. اما نکته اینجاست: اگر خطراتی که بقای فرزندان را تهدید می کرد، با توسل به قواعدی وارونه، به شکل موثرتری رفع می شد چطور؟ اگر به جای اینکه یک مرد گوشت، حمایت و جایگاهش را تنها با یک زن معین و فرزندش به اشتراک می گذاشت، اشتراک گذاری امری عمومی بود چطور؟ اگر اشتراک گذاری گروهی، روش موثرتری را برای مواجهه با خطراتی که نیاکان ما در دنیای ماقبل تاریخ با آن روبرو بودند فراهم می کرد چطور؟ و اگر در دنیای پرخطر آن دوران، «عدم قطعیت پدری» باعث می شد که مردان بیشتری به کودک توجه کنند و به این شکل شانس بقای کودک افزایش می یافت، چطور؟

در اینجا نیز، ما مدعی وجود یک نظام اجتماعی اخلاق محور، نجیب و شریف نیستیم، بلکه این نظام وجود داشته است صرفاً به این دلیل که برای مواجهه با چالش های شرایط ماقبل تاریخ مناسبتر بوده است و در یاری رساندن به افراد برای زنده ماندن - تا زمانی که قادر به تولیدمثل شوند - موثرتر عمل می کرده است.

این نوع زندگی اجتماعی اشتراکی، به هیچ وجه مختص به انسانها نیست. برای نمونه، می توان به خفاش های خون خوار در آمریکای مرکزی اشاره کرد. این خفاش ها از خون پستانداران بزرگ تغذیه می کنند. ماجرا از این قرار است که همه ی خفاش ها هر شب غذا پیدا نمی کنند. وقتی به غارهایشان باز می گردند، خفاش هایی که شب خوب و پُرباری داشته اند، خون را در دهان خفاش هایی که خوش شانس نبوده اند بالا می آورند. دریافت کنندگان چنین رفتار سخاوتمندانه ای محتمل است که این لطف را هنگامی که شرایط به نفع آنها برگردد به آنها بازگردانند. اما کمتر احتمال دارد که به خفاش هایی خون هدیه کنند که در گذشته از دادن خون سرباز زده اند. همانطور که یک پژوهشگر بیان کرده است: "کلید پردازش این اطلاعات در مغز هر خفاش، توانایی او برای به خاطر سپردن تاریخچه ی روابطش با سایر خفاش های

ساکن در غار است. مغزِ خفاشِ خون‌خوارِ طوری تکامل یافته است که بتواند نیاز به حافظه‌ای قوی را برای این خفاش تامین کند. جای تعجب ندارد که این خفاش، دارای بزرگترین نئوکورتکس (قشرِ مخ) در میان گونه‌های شناخته‌شده‌ی خفاش است." [۲۱]

امیدواریم این نکته که خفاش‌های خون‌خوار برای خویشاوندانِ غیرخونیِ خود خون بالا می‌آورند (پایین می‌آورند!) بتواند شما را متقاعد کند که اشتراک‌گذاری، لزوماً عملی پرهیزگارانه و اخلاقی نیست. بلکه صرفاً داستان این است که برخی از گونه‌ها، در برخی شرایط دریافته‌اند که بخشندگی و سخاوتمندی بهترین راه برای کاهشِ خطراتِ موجود در یک محیطِ نامطمئن و پیش‌بینی‌ناپذیر است. به نظر می‌رسد انسانِ هوشمند (هموساپینس) نیز تا همین زمان‌های نسبتاً اخیر، چنین گونه‌ای بوده است. [۲۲]

مساوات‌گراییِ سفت و سختی که تقریباً در بین تمامی گروه‌های گشت‌زنِ جهان یافت می‌شود حاکی از آن است که در واقع برای اجدادِ پیش از تاریخ ما، حقِ انتخابِ ناچیزی وجود داشته است. پیتر بوگوکی^۱، باستان‌شناس، می‌نویسد، "برای جوامعِ سیارِ شکارچیِ عصرِ یخبندان، مدلِ گروهیِ سازمانِ اجتماعی همراه با مشارکتِ اجباری در منابع، در واقع تنها راهِ زنده‌ماندن بوده است" از نظرگاهِ داروینی کاملاً منطقی است که فرض کنیم انسان‌های پیش از تاریخ، راهی را انتخاب خواهند کرد که بهترین شانس را برای بقای آنها به همراه داشته باشد - حتی اگر آن راه، مستلزمِ مشارکتِ مساوات‌خواهانه در توزیعِ منابع - به جای تصاحبِ خودخواهانه‌ی منابع - باشد. این برخلافِ باورِ بسیاری از جوامعِ غربیِ امروزی است که اصرار دارند تصاحبِ خودخواهانه‌ی منابع در سرشتِ انسان است. در هر حال، خودِ داروین بر این باور بود که قبیله‌ای مبتنی بر تشریکِ مساعی میانِ افراد، قبیله‌ای را که از گروهیِ افرادِ خودخواه تشکیل شده است از بین خواهد برد.

¹ Peter Bogucki

آیا ما در حال تبلیغ یک ایده‌ی احمقانه و خیالی هستیم؟ هرگز. تقریباً در همه‌ی جوامع ساده‌ی شکارچی-گردآورنده‌ای که در سرتاسر دنیا مورد بررسی قرار گرفته‌اند مساوات‌گرایی به چشم می‌خورد- و این جوامع همان گروه‌هایی هستند که در شرایطی بسیار مشابه با آنچه اجداد ما در ۵۰،۰۰۰ یا ۱۰۰،۰۰۰ سال پیش با آن مواجه بودند قرار دارند. آنها راه مساوات‌گرایانه را نه از روی شرافتمندی و نجابت، بلکه از آن‌رو که بهترین شانس بقا را برایشان فراهم می‌کرده است دنبال کرده‌اند. آن‌طور که بوگوکی جمع‌بندی کرده است، قطعاً تنها تحت این شرایط مساوات‌گرایانه، زندگی ممکن بوده است. به اشتراک‌گذاری منابع و مسائل جنسی، همه‌ی افراد را در خطرات با یکدیگر سهیم کرده و به این شکل خطر را کاهش می‌دهد. همان‌طور که در جلد‌های بعدی خواهیم دید، این روش، به این جوامع اطمینان می‌دهد که غذا در دنیایی که یخچال فریزر وجود ندارد هدر نخواهد رفت، تاثیرات ناباروری مردان را از بین می‌برد، سلامت ژنتیکی افراد را افزایش می‌دهد و محیط اجتماعی امن‌تری برای کودکان و بزرگسالان به ارمغان می‌آورد. اصرار گشت‌زنان بر مساوات‌گرایی، نه تنها به دلیل دل‌بستگی آنها به باورهای غیرواقعی و رومان‌تیک نبوده است بلکه به آن جهت بوده که این روش، در مواجهه با واقعیت از همه راهگشاتر است.

آغاز کردن از بونوبو

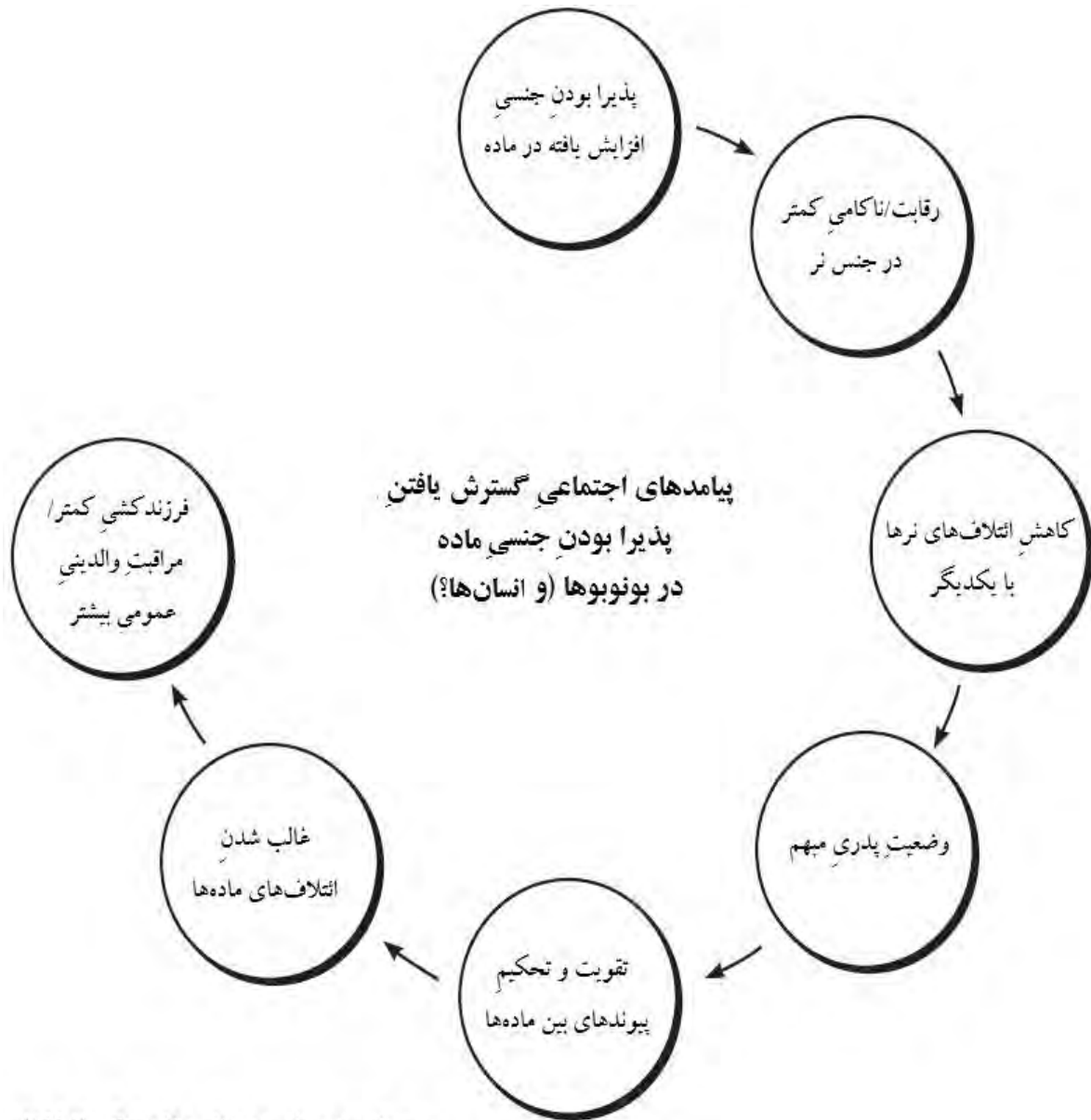
کارآمدی مساوات‌گرایی جنسی، با مطالعه‌ی رفتار بونوبوهای ماده نیز تایید می‌شود. بونوبوها در بسیاری از ویژگی‌های منحصر بفرد، تنها با انسان‌ها و نه هیچ جانور دیگری شریک هستند. این ویژگی‌های جنسی، پیامدهای اجتماعی مستقیم و قابل پیش‌بینی‌ای دارند. برای مثال، پژوهش‌دی‌وال نشان داده است که بونوبوی ماده، در مقایسه با سایر نخستی‌ها از نظر جنسی بیشتر پذیراست و این باعث می‌شود که جدال و درگیری بین نرها در بونوبوها - در مقایسه با نخستی‌هایی که در آنها ماده‌ها از لحاظ جنسی بسیار کمتر در دسترس هستند - به شدت کاهش یابد. فراوانی فرصت‌های جنسی برای نرها، ارزش خطر کردن و آسیب‌دیدگی ناشی از جدال بر سر یک فرصت جنسی معین را پایین می‌آورد. برای مثال، اتحادها میان شامپانزه‌های نر، عموماً یا به جهت دور نگاه داشتن رقبا از یک ماده‌ی در حال تخمک‌گذاری صورت می‌گیرد یا برای دستیابی به موقعیتی بالاتر - تا برای نر فرصت‌های جفت‌گیری بیشتری فراهم آورد. اما در بونوبوها که برای نرها فرصت‌های جنسی فراوانی وجود دارد، انگیزه‌ی اصلی‌ی یاغی‌گری و جنگ و جدال، در حرارت ناشی از آمیزش‌های جنسی فراوان تبخیر می‌شود و به هوا می‌رود.

این در مورد گروه‌های انسانی نیز صادق است. از «عادات اجتماعی مردِ امروزی که بگذریم» چرا باید فرض کرد که مدل تک‌همسری که در حال حاضر از آن طرفداری می‌شود، برای انسان‌های اولیه رفتاری سازشی بوده است اما برای بونوبوها در جنگل‌های آفریقای مرکزی رفتاری سازشی محسوب نمی‌شده است؟ در واقع، چنانچه «پدیرا بودنِ مداوم» جنس ماده‌ی انسان، در زنجیر ممنوعیت‌های فرهنگی نبود می‌توانست همان نقش را ایفا کند: فرصت‌های جنسی فراوانی برای نرها فراهم شود، و در نتیجه امکان افزایش اندازه‌ی گروه، همکاری

گسترده‌تر و امنیت بیشتر برای همگان میسر گردد. آن‌طور که کریس نایت^۱، انسان‌شناس، می‌گوید، "در حالی که الگوی بنیادی در {ماده‌ی} نخستی‌ها، «بله» گفتن‌های جنسی مقطعی در زمینه‌ای مداوم از «نه» گفتن‌های جنسی است، در انسان‌ها (و بونوبوها) «نه» گفتن‌های مقطعی در زمینه‌ای مداوم از «بله» گفتن قرار دارد". در اینجا ما با سازگاری رفتاری و فیزیولوژیکِ یکسانی روبرویم که منحصر به دو نخستی بسیار نزدیک است. با این حال، بسیاری از نظریه‌پردازان پا را در یک کفش کرده‌اند که این سازگاری، در هر یک از این دو گونه، ریشه‌ها و کارکردهای کاملاً متفاوتی دارد.

در واقع، افزایش همبستگی اجتماعی، احتمالاً عمده‌ترین دلیل برای ترکیب نیرومند «پذیرا بودن گسترده» و «تخمک‌گذاری پنهان» در ماده است که تنها در انسان‌ها و بونوبوها به چشم می‌خورد. [۲۵] ولی به نظر می‌رسد بسیاری از دانشمندان تنها نیمی از این ارتباط منطقی را می‌بینند. مثلاً به این نوشته دقت کنید: "تخمک‌گذاری پنهان ترجیح داده شده است زیرا گروهی که از چنین ماده‌هایی تشکیل شده باشد به ثبات صلح‌آمیزی دست می‌یابد که تک‌همسری، اشتراک‌گذاری منابع و همکاری را تسهیل می‌کند". [۲۶] واضح است که بیشتر «در دسترس بودن» جنسی ماده‌ها چطور می‌تواند اشتراک‌گذاری منابع، همکاری و ثبات صلح‌آمیز را افزایش دهد اما اینکه چرا تک‌همسری نیز باید به این لیست اضافه شود سوالی است که نه تنها پاسخ داده نمی‌شود بلکه معمولاً هرگز پرسیده نمی‌شود.

¹ Chris Knight



بر مبنای پژوهش دی‌وال و لان‌تینگ (۱۹۹۸)

برای آن دسته از انسان‌شناسان که مشتاقانه آمادگی پذیرشِ واقعیت‌های جنسیِ انسان را دارند جنبه‌های اجتماعیِ مسائلِ جنسی به روشنی معلوم است. بکرمن و ولتاین به این واقعیت اشاره می‌کنند که «پدریِ اشتراکی»، خطرِ جدال‌های احتمالی میانِ مردان را به شدت کاهش می‌دهد و علاوه بر این، چنین جدال‌هایی معمولاً برای منافعِ طولانی مدتِ تولیدمثلیِ زن نیز مفید نیستند.

توماس گرگور^۱، انسان‌شناس، که به مطالعه‌ی هشتاد و هشت رابطه‌ی جاری در میانِ سی و هفت بزرگسالِ دهکده‌ی مهیناکو^۲ در برزیل پرداخته است چنین نتیجه می‌گیرد که، روابطِ خارج از ازدواج، "از طریقِ تحکیمِ روابطِ میانِ افرادِ (طایفه‌های) مختلف، و ترویجِ روابطِ پایدار بر پایه‌ی مهرِ متقابل، به همبستگیِ دهکده کمک می‌کند." طی این تحقیقات او دریافت که "بسیاری از عشاقِ شیفته‌ی یکدیگر هستند و از جدایی، به عنوانِ محرومیتی یاد می‌کنند که باید از آن دوری کرد." [۲۷]

به جای اینکه شما را با ده‌ها مثالِ دیگر از این آمیزش‌های جنسیِ جامعه‌ساز و کاهنده‌ی نزاع‌ها خسته کنیم این بحث را تنها با یک مثالِ دیگر به پایان می‌رسانیم. در سال‌های پایانیِ دهه‌ی ۱۹۵۰، ویلیام و جین کروکر^۳، دو انسان‌شناس، به منطقه‌ای به نام کانلا^۴ واقع در بخشِ برزیلیِ آمازون سفر کردند و برای بیش از سه دهه به مطالعه‌ی مردمِ این منطقه پرداختند. این دو انسان‌شناس توضیح می‌دهند که:

برای اعضای جوامعِ مدرن، که زندگی‌شان بر فردگرایی استوار است، حتی تصورِ میزانی که کانلاها گروه و قبیله را مهم‌تر از فرد می‌دانند دشوار است. سخاوتمندی و به اشتراک‌گذاری، امری مطلوب به شمار می‌رود و حساست یک گناه اجتماعی

¹ Thomas Gregor

² Mehinaku

³ William and Jean Crocker

⁴ Canela

محسوب می‌شود. شریک کردن دیگران در دارایی‌ها، بر احترام و اعتبار افراد می‌افزاید. به اشتراک‌گذاری مسائل جنسی، نتیجه‌ی مستقیم این موقعیت است. میل به کنترل دارایی‌های افراد یا خود آنها نوعی حساست و پستی به شمار می‌رود. در چنین شرایطی، آسان است دریابیم که چرا زنان و مردان به دنبال آنند که نیاز مردان و زنانی را که آمیزش جنسی مطالبه می‌کردند برآورده کنند. هیچ‌کس آن قدر خودپسند نبود که برایش ارضاء هم‌قبیله‌ای‌اش، از نفع شخصی‌اش کمتر خوشایند باشد (تاکید در متن اصلی). [۲۸]

اگر آمیزش جنسی با هدف غیرتولیدمثلی، به عنوان راهی برای ساختن و تداوم شبکه‌ای سودمند از روابط متقابل درک شود، دیگر نیازی به تبیین‌های عجیب و غریب نخواهد بود. برای مثال، همجنس‌گرایی دیگر آنقدرها هم گیج‌کننده نیست. همان‌طور که ادوارد ویلسون نوشته است، "هم‌جنس‌گرایی، بیش از همه شکلی از رابطه است . . . که به واسطه‌ی تحکیم روابط انسانی، با بیشتر رفتارهای دگرجنس خواهانه هم‌راستا و هماهنگ است." [۲۹]

اطمینان از پدری، نه تنها- آن‌طور که روایت مرسوم اصرار می‌کند- دغدغه‌ای جهان‌شمول و برجسته برای تمامی مردان در همه‌ی مکان‌ها و همه‌ی زمان‌ها نیست، بلکه احتمالاً برای مردانی که پیش از دوره‌ی کشاورزی و در نتیجه، به دور از نگرانی‌های مربوط به نگاه‌داشتن دارایی‌ها در تبار پدری زندگی می‌کرده‌اند اساساً مطرح نبوده است.

فصل هفتم

عزیزردانه‌ی مامان

در نتیجه‌ی وجود این شبکه‌های متقاطع و ضربداری از تعامل جنسی، مسئولیت والدینی مادران نیز همچون پدران تا اندازه‌ی زیادی کاهش می‌یابد. انسان‌شناسی به نام دونالد پولاک^۱ توضیح می‌دهد، در حالیکه اقوام کالینا بر این باورند که جنین اساساً از انباشت منی (به زبان کالینا، شیر مردان) ساخته می‌شود، رشد کودک پس از تولد را به شیر زنان نسبت می‌دهند. پولاک ادامه می‌دهد: "هر تعداد از زنان ممکن است از بچه پرستاری کنند؛ به ویژه یک گروه از خواهران. . . که وظایف پرستاری را با هم سهیم می‌شوند. گاهی نیز این مادر مادر است که تا زمانی که سر مادر شلوغ است، بچه‌ی گریان را ساکت می‌کند، از او پرستاری می‌کند، حتی اگر دیگر شیری در پستان نداشته باشد." هنگامی که پولاک پرسیده بود، "آیا این زنان دیگر هم مادر کودک به حساب می‌آیند؟"، به پولاک گفته شده بود: "البته که چنین است." [۱]

نویسنده و روان‌شناس، مالیدوما پاتریک سام^۲، که دوران کودکی‌اش را در میان قوم داگارا^۳ در بورکینافاسو گذرانده بود، به یاد می‌آورد که چه آزادانه کودکان به داخل خانه‌های روستا وارد می‌شدند و پرسه می‌زدند. سام توضیح می‌دهد که، "این در کودک حس گسترده‌ای از تعلق داشتن ایجاد می‌کند"، و اینکه "همه در پرورش کودک سهم ایفا می‌کنند." جدا از بسیاری مزیت‌های آشکار برای والدین، سام بر مزیت‌های روان‌شناختی این الگو برای کودکان تاکید

¹ Donald Pollock

² Malidoma Patrice Somé

³ Dagara

می کند و می گوید: "بسیار نادر است که به کودک حسِ انزوا دست دهد یا دچار مشکلِ روانی شود، هر یک از کودکان کاملاً آگاه است که به کجا تعلق دارد." [۲]

هرچند ممکن است توصیفِ سام، همچون یک خاطره‌ی آرمانی به نظر بیاید، اما آنچه او توصیف می کند حتی امروز نیز یک وضعیتِ متداول از زندگی در اکثر بخش‌های روستایی آفریقا است، یعنی جایی که کودکان مجاز هستند در خانه‌های بزرگسالانِ غیرخویشاوندِ روستا نیز رفت و آمد کنند. از بی‌همتاییِ عشقِ مادر که بگذریم، زنان (و برخی مردان) حتی نسبت به بچه‌هایی که متعلق به خودشان نیستند نیز با اشتیاق برخورد می کنند.

این اشتیاق در سایرِ نخستنی‌های اجتماعی نیز به چشم می خورد، و اتفاقاً هیچ‌یک از آنها تک‌همسر نیستند. این احساسِ عمیق و خواستِ مشترک برای مراقبت از کودکانِ غیرخویشاوند، در جهانِ کنونی نیز همچنان به چشم می خورد: دشواری‌های دیوان‌سالارانه‌ی فرزندخواندگی، اگر از دردها و هزینه‌های به دنیا آوردنِ کودک بیشتر نباشد کمتر نیز نیست. با این وجود، همچنان میلیون‌ها زوج، مشتاقانه پاداش‌های نامعلومِ آن را دنبال می کنند. دانشمندانی که تنها به خانواده‌ی هسته‌ای توجه می کنند نقشِ محوریِ شبه‌والدین^۱ را در گونه‌ی ما از قلم می اندازند. سارا بلافر هردی^۲، نویسنده‌ی کتاب «مادران و دیگران»^۳، تاسف می خورد که، "به اشتراک‌گذاریِ کودکان در سایرِ نخستنی‌ها و همین‌طور در شمارِ فراوانی از جوامعِ قبیله‌ای، هیچگاه در متونِ انسان‌شناختی به شکلی جدی مطرح نشده است. بسیاری از مردم حتی نمی دانند که چنین چیزی نیز وجود دارد. این در حالی است که . . . مراقبتِ اشتراکی - از نظرگاهِ زیست‌شناختی نیز - برای مادر و کودک نتایجِ خوبی به همراه دارد." [۳]

^۱ منظور زمانی است که افرادی غیر از والدین، در نقش‌های والدینی ظاهر می شوند - نویسنده

^۲ Sarah Blaffer Hrdy

^۳ Mothers and Others

داروین این امکان تندرانه را پذیرفته بود که ممکن است برای انسان‌های «نامتمدن»^۱، پیوندِ مادر-فرزند، کم‌اهمیت‌تر از پیوندشان با گروه اجتماعی بزرگ بوده باشد. او در موردِ استفاده‌ی عمومی از واژه‌های مربوط به خانواده، نظیر «مادر»، «پدر»، «پسر» و «دختر»، برای خطاب قرار دادنِ همه‌ی اعضای گروه چنین نظر می‌دهد، "این نحوه‌ی کاربردِ واژه‌ها، به منظور بیانِ پیوند با قبیله، و حذفِ یک مادر به عنوانِ مادرِ اصلی کودک صورت می‌گیرد. به نظر ممکن می‌آید که در این قبایلِ نامتمدن که در معرضِ همه نوع خطر قرار دارند، همبستگیِ میانِ هم‌قبیله‌ای‌ها، به واسطه‌ی توانی که برای محافظت و کمکِ متقابل افراد به یکدیگر در آن نهفته است، بسیار مهم‌تر از رابطه‌ی بین مادر و فرزند باشد." [۴]

در قرنِ هفدهم، هنگامی که مُبلغِ یسوعی، پل ل.جون^۲ برای یک مردِ سرخ‌پوست در موردِ خطراتِ رواجِ خیانتِ جنسی موعظه می‌کرد، اعتراف می‌کند که این مردِ سرخ‌پوست با پاسخش درسی مناسب در موردِ بچه‌داری به او داد. ل.جون به یاد می‌آورد، "من به او گفتم که شایسته نیست زن، شخصی غیر از شوهرش را دوست داشته باشد، و اینکه بینِ زنِ او و سایرِ مردانِ شیطان حضور دارد، و به این شکل نمی‌تواند مطمئن باشد که پسری که در کنارش ایستاده است فرزندِ واقعیِ اوست یا نه. او پاسخ داد، "معنیِ این حرف را نمی‌فهمم، شما فرانسوی‌ها تنها به فرزندانِ خود عشق می‌ورزید، اما ما عشقِ خود را از هیچ یک از فرزندانِ قبیله‌مان دریغ نمی‌کنیم." [۵]

اگرچه این برای اکثرِ ما بدیهی می‌نماید، اما حتی درکِ انسان از نظامِ خویشاوندیِ زیستی‌اش نیز یکی دیگر از همین مواردِ وابسته به فرهنگ است. ما به سادگی اینطور گمان می‌کنیم که برداشتی که از خانواده داریم چیزی ازلی-ابدی و جهان‌شمول است، اما همانطور که دیدیم،

¹ barbarous

² Paul Le Jeune

حتی در مورد این مساله‌ی ظاهراً واضح، که یک زن با یک بار آمیزش جنسی نیز می‌تواند باردار شود، بین همه‌ی انسان‌ها توافق وجود ندارد.

مفهوم یک مادر به ازای هر فرزند، حتی در جوامع غربی نیز با مشکل روبروست. ویلیام سالتان^۱، متخصص سرشت انسان در وبسایت slate.com، می‌نویسد، «مادری در حال فروپاشی است. شما می‌توانید یک مادر ژنتیکی داشته باشید، یک مادر که شما را به دنیا بیاورد، یک مادر که شما را بزرگ کند و بقیه‌ی آن را خدا می‌داند. و وقتی یکی از مادران شما مادربزرگ‌تان باشد، مسئله گیج‌کننده‌تر نیز می‌شود.» سالتان با صحبت از مادران جانشین که جنین زن دیگری را در رحم بزرگ می‌کنند، استدلال می‌کند که قابل فهم است اگر مادر آن زن پیشنهاد مراقبت از بچه را بدهد: «هنگامی که این مادر جانشین، مادربزرگ آن جنین باشد، موضوع کمتر گیج‌کننده است، زیرا مادربزرگ و مادر هر دو با یکدیگر و با جنین اشتراک ژنتیکی دارند. به این شکل، احتمال بیشتری وجود دارد که بتوانند از پس کارها به خوبی برآیند و برای کودک یک محیط خانوادگی باثبات فراهم کنند.» [۶] به شکل مشابهی، با گسترده شدن فرزندخواندگی، خانواده‌های التقاطی (که بر اثر ازدواج مجدد به وجود می‌آیند)، و فنونی نظیر اجاره‌ی رحم، اهدای اسپرم، و نگهداری تبریدی از رویان، شاید بتوان گفت که انسان هوشمند به شکلی شتابناک در حال دور شدن از ساختار خانوادگی «سنتی» و شاید به سوی الگویی منعطف‌تر، و یادآور گذشته‌ی دور است.

¹ William Saletan

باور به «پدری اشتراکی»، باعث گسترش حس پدری در گروه می‌شود، اما این تنها یکی از سازوکارهای فراوانی است که به افزایش انسجام گروه می‌انجامد. انسان‌شناسان، خبر از وجود جوامع بیشماری می‌دهند که در آنها نام‌گذاری‌های آیینی و پیوندهای طایفه‌ای، تعهداتی مستحکم‌تر از پیوندهای خونی بین افراد آن جامعه، ایجاد می‌کند. انسان‌شناسی به نام فیلیپ اریکسون^۱ با اشاره به قوم ماتیس که مدتی با آنها زندگی می‌کرد، می‌نویسد:

"وقتی صحبت از تعریف پیوندهای خویشاوندی به میان می‌آید، روابط مبتنی بر مراسم نام‌گذاری، نسبت به هر گونه ملاحظات دیگر، نظیر ارتباطات دودمانی، در اولویت قرار دارد.

وقتی مسئله‌ای به وجود می‌آید، به اشتراک‌گذاری نام از اولویت برخوردار است." [۷]

برخی انسان‌شناسان این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا اساساً مسئله‌ی «خویشاوندی» - هر طور که تعریف شود - یک مفهوم مهم در جوامع همبسته به شمار می‌آید. آنها استدلال می‌کنند از آنجا که هرکس در چنان جامعه‌ی کوچکی احتمالاً با دیگری به شکلی خویشاوند است، خویشاوندی در قالب سیال‌تری سنجیده می‌شود، نظیر دوستی یا داشتن شریک‌های جنسی مشترک.

همانطور که داروین متوجه شده بود، حتی مستقیم‌ترین و بی‌واسطه‌ترین واژگان مرتبط با «خویشاوندی» نیز تحت‌تاثیر ویژگی‌های فرهنگی است. جانث چرنلا^۲ می‌گوید، "در یک طایفه‌ی بومی، از تمامی مردان و جوانان انتظار می‌رود نسبت به همه‌ی کودکان، رفتار پدرانه داشته باشند. همه‌ی مردان طایفه، در جنبه‌های مختلف مراقبت، نظیر حمایت عاطفی و تغذیه‌ی کودکان مشارکت می‌کنند." [۸] وانسالی^۳، انسان‌شناس، بر مبنای تجربیاتش در میان

¹ Philippe Erikson

² Janet Chernela

³ Vanessa Lea

اقوام مبن گوک^۱ می نویسد، "میزان و گستره‌ی مسئولیت، امری تعریف شده توسط جامعه است و نباید آن را چیزی عینی و مطلق پنداشت." [۹] در میان اقوام توکانوآن^۲، "برادران طایفه‌ای، برای فرزندان خود و یکدیگر به طور جمعی غذا تهیه می‌کنند. از طریق ادغام دستاورد روزانه، هر فرد مذکر عموماً برای تمامی کودکان دهکده نیرو می‌گذارد- هم برای زادگان خود و هم برای زادگان برادرانش." [۱۰]

این رویکرد به بچه‌داری به قبایل آفریقا یا آمازونیا محدود نمی‌شود. دزموند موریس، بعد از ظهری را به یاد می‌آورد که با یک راننده کامیون زن در پولینزی گذرانده بود. این زن به موریس گفته بود که نه بچه دارد که دو تا از آنها را به یک دوست نازا داده است. وقتی موریس پرسیده بود بچه‌ها درباره‌ی این موضوع چه حسی دارند، زن گفته بود، "این برای آنها اصلاً اهمیتی ندارد زیرا همه‌ی ما بچه‌ها را دوست داریم." موریس به یاد می‌آورد، "این آخرین نکته از آن نظر جالب توجه بود که وقتی ما به روستا رسیدیم... زن وقت خود را با گروهی از کودکان خردسال سپری کرد، با آنها در چمن دراز کشید و مشغول بازی شد- دقیقاً مثل اینکه آنها کودکان خود او هستند. آنها او را در لحظه می‌پذیرند، بدون هیچ پرسشی، و یک رهگذر هرگز آنها را چیزی جز یک خانواده‌ی طبیعی که مشغول بازی با یکدیگرند نمی‌بیند." [۱۱]

¹ Mebengokre

² Tukanoan,

«یک خانواده‌ی طبیعی.» شاید چنین جوامع و چنین خانواده‌هایی که در آنها:

- بین بزرگسالان و کودکانِ غیرخودی پذیرشِ متقابل وجود دارد،
- کودکان، تمامی مردان را «پدر» و تمامی زنان را «مادر» خطاب می‌کنند،
- جمعیت به قدرِ کافی کوچک و منزوی است تا بتوان هیچ‌کس را غریبه در نظر نگرفت،
- و روابطِ جنسیِ متقاطع و التقاطی، باعث می‌شود که قطعیتِ پدری ناشناخته باشد و در عین حال این موضوع مشکل‌ساز نیز نباشد.

شاید برای گونه‌ی ما، ساختارِ «طبیعی» خانواده، چنین ساختاری باشد.

آیا ممکن است انزوای اتم‌وارِ موجود در خانواده‌ی هسته‌ای - هسته‌ای متشکل از زن و شوهر که یک یا دو فرزند حولِ آنها گردش می‌کنند - در حقیقت انحرافی باشد که از نظر فرهنگی به گونه‌ی ما تحمیل شده است - به همان اندازه که کُرست‌ها و کمربندهای نجیب‌ماندن و پوشش‌های زرهی برای جلوگیری از تماس با آلتِ خویش، در تغایر با گرایش‌های طبیعی ما هستند؟

جرات می‌کنیم و می‌پرسیم آیا واقعاً مادران، پدران و کودکان برای نوعی از ساختارِ خانواده ساخته شده‌اند که به واقع برای هیچ یک از آنها رضایت‌بخش نیست؟

آیا نمی‌توان گفت که پدیده‌های معاصر، نظیر متلاشی شدنِ خانواده‌ها، بحرانِ مراقبتِ والدینی، و کودکانی گیج و بی‌تفاوت، همگی پیامدهای قابل پیش‌بینیِ یک ساختارِ تحریف شده و تحریف‌کننده از خانواده است که با ویژگی‌های گونه‌ی ما نامتناسب است؟

ذوب شدن هسته‌ای

اگر خانواده‌ی مستقل و منزوی هسته‌ای، حقیقتاً ساختاری است که بیش از همه به طبیعت انسان نزدیک است، پس چرا جوامع و ادیان معاصر در تلاشند تا آن را به زورِ معافیت‌های مالیاتی و قوانین حمایتی، و همین‌طور نامشروع ساختنِ زوج‌های هم‌جنس‌گرا و هر الگوی دیگر غیر از ازدواج سنتی حفظ و تقویت کنند؟ می‌توان پرسید که اصولاً چرا ازدواج یک موردِ قانونی است - جدا از ارتباطش با قوانین مهاجرت و مالکیت. چرا چیزی که به اصطلاح این‌قدر در سرشت انسان ریشه دارد، نیازمند چنین حمایت قانونی سفت و سختی است؟ علاوه بر این، اگر مثلث هسته‌ای چنین عمیق در سرشت ما نهفته است، چرا روز به روز تعداد کمتری از ما این الگو را برای زندگی انتخاب می‌کنیم؟ در ایالات متحده آمریکا، درصد خانوارهای هسته‌ای، از دهه‌ی ۱۹۷۰ تا امروز، از ۴۵ درصد به ۲۳.۵ درصد کاهش یافته است. در سال ۱۹۳۰، زوج‌های ازدواج کرده (با یا بدون فرزند)، تقریباً ۸۴ درصد از تمام خانوارهای آمریکا را تشکیل می‌دادند، اما آخرین اعداد و ارقام کمتر از ۵۰ درصد را نشان می‌دهد. در حالیکه، تعداد زوج‌های ازدواج نکرده‌ای که با هم زندگی می‌کنند همچون قارچ در حال افزایش است - از ۵۰۰ هزار زوج در ۱۹۷۰ به ۱۰ برابر آن در سال ۲۰۰۸.

پیش از آنکه برانیسلاو مالینوفسکی (۱۸۸۴-۱۹۴۲)، برجسته‌ترین و بانفوذترین انسان‌شناس زمان خود، موضوع را خاتمه‌یافته اعلام کند، بر سر اینکه آیا الگوی مادر-پدر-فرزند حقیقتاً سلول ابتدایی جهان‌شمول برای سازمان‌دهی اجتماعی انسان است یا نه، مجادلات بسیاری وجود داشت. مالینوفسکی، دیدگاه مورگان - مبنی بر اینکه جوامع در گذشته به شکلی غیرهسته‌ای سازمان‌بندی می‌شده‌اند - را به تمسخر گرفت و نوشت:

«واضح است که در آغاز، این بازیگران سه نفر هستند- پدر، مادر و فرزندشان . . . این اصل بی چون و چرا صحیح . . . نقطه‌ی شروع مناسبی برای تفسیری جدید از فرضیه‌ی مورگان درباره‌ی الگوی رایج ازدواج در دوران ابتدایی است. کاملاً روشن است که ازدواج گروهی، بچه‌داری گروهی را ایجاب می‌کند و بچه‌داری گروهی، یک فرضیه‌ی تقریباً غیرقابل تحمل است. . . این نتیجه‌گیری منجر به چنین ادعای مضحکی شده است که «یک طایفه با یک طایفه ازدواج می‌کند و یک طایفه‌ی جدید به دنیا می‌آید» و اینکه «یک طایفه، همچون یک خانواده یک گروه تولیدمثلی است.» (تاکید از متن است) [۱۲]

«یک اصل بی چون و چرا صحیح؟»، «یک فرضیه‌ی غیرقابل تحمل؟»، «ادعای مضحک؟» به نظر می‌رسد مالینوفسکی، شخصاً از اینکه مورگان در جهان‌شمولی و طبیعی بودن ساختار مقدس خانواده‌ی هسته‌ای تردید کرده است رنجیده بوده است. در همان زمان، چند ساختمان آن طرف‌تر از کلاس‌های درس مالینوفسکی در لندن، تعداد بیشماری از کودکانی که وجودشان مثال نقضی دندان‌شکن برای «اصل بی چون و چرای» مالینوفسکی محسوب می‌شد، در یتیم‌خانه‌ها- به معنایی- در حال قربانی شدن در راه حق بودند. در ایالات متحده آمریکا نیز وضعیت بهتر از این نبود. در سال ۱۹۱۵، پزشکی به نام هنری چاپین^۱ از ده یتیم‌خانه بازدید کرد و دریافت که در نه تا از آنها، همه‌ی کودکان پیش از سن دو سالگی می‌میرند- همه‌ی کودکان! [۱۳] این سرنوشت تاریک در انتظار کودکان سرتاسر اروپا نیز بود. برای مثال، دوریس دراگر^۲ در سرگذشت خود که مربوط به یک زندگی طبقه‌ی متوسط در اوایل قرن بیستم در آلمان است، دهکده‌ی «آنجل-میکر» را توصیف می‌کند

¹ Henry Chapin

² Doris Drucker

که کودکانِ مادرانِ ازدواج نکرده به آنجا فرستاده می‌شدند و «این کودکان در آنجا آنقدر گرسنگی داده می‌شدند تا جان می‌باختند»، در حالیکه مادرِ مجرد و حالا فرزندمُرده، به عنوان دایه به خانواده‌های طبقه‌ی بالا کرایه داده می‌شد. [۱۴] چه روشِ کارآمدی!

کودک‌کشیِ گسترده، محدود به روزگار مالینوفسکی نبود. برای قرن‌ها، میلیون‌ها کودکِ اروپایی در جعبه‌های چرخانی که در دیوارهای یتیم‌خانه‌ها وجود داشت قرار داده می‌شدند. این جعبه‌ها طوری طراحی شده بودند تا فردی که کودک را رها کرده بود ناشناخته بماند؛ اما این جعبه‌ها محافظتِ چندانی از خودِ نوزاد نمی‌کرد. میزانِ بقاء در این موسسات، تنها کمی بیشتر از زمانی بود که جعبه‌ها مستقیماً به مراسمِ کفن و دفن فرستاده می‌شدند. این موسسات، نه تنها مکان‌هایی برای شفای کودکان نبودند، بلکه کشتارگاه‌هایی وابسته به حکومت و کلیسا بودند که از طریقِ آنها، کودکانی که وجودشان، در ذهنِ افراد، پرسش‌هایی چالش‌برانگیز در موردِ «طبیعی بودن» الگوی خانواده‌ی هسته‌ای ایجاد می‌کرد در یک فرایندِ کودک‌کشیِ صنعتی از صحنه خارج می‌شدند. [۱۵]

مورخی به نام رابرت اس. مک‌الوین^۱، در کتابش به نام «بذرِ حوا: زیست‌شناسی، جنس‌ها و سیرِ تاریخ» چندتایی از این «ادعاهای مضحک» را بررسی می‌کند و می‌نویسد: " روندِ عمومی در تکاملِ انسان، به شکلی انکارناپذیر به سمتِ زوج‌های دوتایی و خانواده‌های بادوام است." او تاکید می‌کند، " استثناها را که کنار بگذریم، جفت‌شدنِ دو نفره (البته اغلب همراه با برخی اشتباهات به ویژه از سوی مردان) و خانواده، را می‌توان از جمله مشخصه‌های جهان‌شمول گونه‌ی انسان دانست." (تاکید از ماست) [۱۶]

¹ Robert S. McElvaine

دقیقاً همینطور است؛ تمامی اشتباهات و استثناهای فراوان را فراموش کنید، آنگاه به یک قانون واقعاً قوی می‌رسید!

علازغم شواهد و مدارک روزافزون، که خلاف دیدگاه مالینوفسکی را نشان می‌دهد، همچنان دیدگاه مالینوفسکی در عمق فرضیات علمی و دیدگاه‌های عوام در مورد ساختار خانواده جا خوش کرده است. در حقیقت، تعریف خانواده در جوامع غربی، بر دیدگاه مالینوفسکی استوار است که پافشاری می‌کند در همه‌ی جوامع، هر کودک همواره تنها یک پدر داشته است.

اما اگر دیدگاه مالینوفسکی روزی پیروز شده است، و قائله خاتمه یافته است، پس چرا کتاب نبوغ‌آمیز مورگان همچنان برای توهین بیشتر از زیر خاک بیرون کشیده می‌شود؟ لورا بتزیگ^۱، انسان‌شناس، مقاله‌ای در مورد فروپاشی ازدواج می‌نویسد و اظهار می‌کند که خیال‌بافی مورگان (در مورد ازدواج گروهی) . . . در مواجهه با شواهد و مدارک از دور خارج شد، و امروز، یک قرن پس از مورگان، . . . همه بر سر این موضوع توافق دارند که ازدواج (تک همسری) تقریباً یک امر جهان‌شمول برای انسان است، درست همانطور که هر رفتار دیگری می‌تواند چنین باشد. " [۱۷] اما در حقیقت، فهم مورگان از ساختار خانواده، «خیال‌بافی» نبود. نتیجه‌گیری او، مبتنی بر ده‌ها سال مطالعه و پژوهش میدانی گسترده بود. بعدتر، که بادهای موافق از قایق بتزیگ روگردان می‌شود، اعتراف می‌کند که، "با این وجود همچنان معلوم نیست که چرا ازدواج چنین همه‌شمول و گسترده است."

بسیارخوب، پس این در حال حاضر یک راز است. در ادامه خواهیم دید که دلیل اینکه انسان‌شناسان به هر جا می‌نگرند چیزی جز ازدواج نمی‌یابند اساساً به این بر می‌گردد که آنها معلوم نکرده‌اند منظور از ازدواج چیست.

¹ Laura Betzig

فصل هشتم

ابهام در مفهوم ازدواج، جفت‌گیری، و تک‌همسری

ازدواج طبیعی‌ترین وضعیت بشر است، و از همین روست که بیش از همه احتمال دارد شما را به خوشبختی برساند.

بنجامین فرانکلین

عشق، یک امر آرمانی‌ست؛ ازدواج یک امر واقعی. آمیختن یک امر واقعی با یک امر آرمانی هرگز بدون عواقب نیست.

یوهان ولفگانگ فون گوته

هنگامی که آلبرت اینشتین مطرح کرد که $E = mc^2$ ، هیچ فیزیکدانی از دیگری نپرسید که، "معنی E چیست؟". در علوم محض، چیزهای مهم با اعداد و نمادهای از پیش تعیین‌شده بیان می‌شوند؛ و حتی عبارت‌سازی‌های نادقیق به ندرت منجر به سردرگمی می‌شود. اما در علوم تفسیری نظیر انسان‌شناسی، روان‌شناسی، و نظریه‌های تکاملی، سوء تفسیر و بدفهمی امری متداول است.

برای نمونه، عبارت‌های «عشق^۱» و «عشق‌بازی^۲» را در نظر بگیرید.^۳ «عشق» و «عشق‌بازی»، به همان اندازه از هم متفاوت‌اند که شرابِ قرمز و پنیرِ آبی^۴؛ اما از آنجاییکه بکار بردنِ آنها در کنارِ یکدیگر خوش‌قافیه و وزین است، آنها در ترکیب‌هایی حیرت‌انگیز و گیج‌کننده با یکدیگر بکار برده می‌شوند.

در متون روان‌شناسی تکاملی، در فرهنگ‌های مشهور، در دفاترِ سلیقه‌ای مشاوره برای ازدواج، در دروسِ مذهبی، در گفتمانِ سیاسی، و در زندگی‌های خودمان، «عشق به کسی» غالباً با «عشق‌بازی با او» اشتباه گرفته می‌شود. و شاید حتی برای جوامعی که بر تک‌همسری درازمدت و از نظر جنسی انحصاری پافشاری می‌کنند این ابهام مشکل‌سازتر است، و شکلِ منفی این ابهام نیز در آنها صادق است - یعنی «عشق‌بازی نکردن با کسی»، به غلط به عنوان نشانه‌ای از «نداشتنِ عشق به او» تعبیر می‌شود. (ما این موضوع را در جلد پنجم بررسی خواهیم کرد.)

کارشناسان، غیرعامدانه به این ابهامِ واژگانی دامن می‌زنند. کتابِ هلن فیشر به نام «آناتومیِ عشق»، که پیش‌تر به آن اشاره کردیم، بیشتر با سهیم‌شدنِ مسئولیتِ والدینی برای اولین سال‌های تولدِ کودک سروکار دارد تا با رابطه‌ی والدین به یکدیگر. اما ما نباید فیشر را مقصر بدانیم، چرا که این خودِ زبان است که مشکل دارد. ما می‌توانیم «با کسی بخوابیم» بدون اینکه حتی یک لحظه چشمان‌مان را ببندیم. [۱] وقتی می‌خوانیم که یک سیاست‌مدار با یک

¹ love

² Lust

^۳ در معادل‌گذاریِ واژه‌های ابهام‌آمیزِ مورد اشاره‌ی نویسنده در این دو صفحه، سعی بر این بوده که از واژه‌های نسبتاً مشابهی که در زبان فارسی چنین ابهامی را ایجاد می‌کنند استفاده شود. از این رو معادل‌ها از نظر معنایی به طور نعل به نعل منطبق بر واژه‌های انگلیسی نیستند. با این وجود، برای رعایتِ امانت‌داری نسبت به متن اصلی، معادلِ انگلیسیِ واژه‌های مذکور در پانویس آورده شده است. -م

⁴ blue cheese

تن فروش «عشق‌بازی»^۱ کرده است، ما می‌دانیم که بین آنها چندان خبری از عشق نیست. وقتی اعلام می‌کنیم که تا به حال چند تا «معشوقه»^۲ داشته‌ایم، آیا منظورمان این است که تا به حال «عاشق»^۳ چند نفر شده‌ایم؟ به طرز مشابه، وقتی با کسی «جفت‌گیری»^۴ می‌کنیم، آیا این ما را تبدیل به «جفت»^۵ می‌کند؟ به یک مرد عکسی از یک زن خوش بر و رو نشان دهید و از او بپرسید که آیا دوست دارد با آن زن «جفت»^۶ شود. بعید نیست که مرد پاسخ دهد، "حتماً!". همچنین به احتمال زیاد چیزهایی نظیر ازدواج، کودکان، و چشم‌انداز یک آینده‌ی درازمدت با یکدیگر هرگز به ذهنش خطور نخواهد کرد.

همه می‌دانند که اینها واژه‌هایی دلبخواهی برای اشاره به طیف تقریباً نامحدودی از موقعیت‌ها و روابط است - همه، به نظر می‌رسد متوجه این موضوع می‌شوند جز متخصصان. به نظر می‌رسد بسیاری از روان‌شناسان تکاملی و سایر محققان، واژه‌های «عشق‌داشتن»^۷ و «عشق‌بازی»^۸ را مترادف یکدیگر می‌دانند. و همین‌طور واژه‌های «جفت‌گیری»^۹ و «جفت‌شدن»^{۱۰} را نیز هم‌معنی می‌دانند. ناتوانی در تعریف دقیق واژه‌ها غالباً منجر به سردرگمی شده و به سوگیری‌ها و تعصبات فرهنگی اجازه می‌دهند تا تفکر ما در مورد سرشت جنسی انسان را آلوده کنند. بیایید از درون این کاموای گره‌خورده‌ی واژه‌ها، به بیرون نقب بزنیم.

1 made love

2 lovers

3 In love

4 Mate

5 Mates

6 mate with her

7 love

8 sex

9 mating

10 copulating

ازدواج: «الگوی بنیادی» گونه‌ی انسان؟

رابطه‌ی نزدیکِ نر-ماده . . . که جانورشناسان آن را «پیوندِ زوجی» لقب داده‌اند، در گوشت و استخوانِ انسان جای دارد. من بر این باورم که این بیش از هر چیزِ دیگر، ما را از میمون‌های انسان‌نما متمایز می‌کند.

فرانس دی‌وال [۲]

اکثرِ زوجها مرا یادِ اورانگوتانی می‌اندازند که سعی می‌کند ویولون بنوازد.

هونور دی بالزاک^۱

دغدغه‌ی بنیادیِ روان‌شناسیِ تکاملی بر شمردنِ «مشخصه‌های جهان‌شمولِ انسان» است. هدفِ کلی این شاخه، متمایز کردنِ الگوهای ذاتیِ ادراک، شناخت، و رفتار از الگوهای بی‌ست که در سطحِ یک فرهنگ یا شخص تعیین می‌شوند. مثلاً آیا شما به این دلیل بیس‌بال دوست دارید که با پدری بزرگ شده‌اید که بیس‌بال تماشا می‌کرده است یا به این دلیل که تماشای گروه‌های کوچکی از مردان که برای رسیدن به هدفی با یکدیگر نقشه می‌ریزند و همکاری می‌کنند با یک قسمتِ بسیار کهن در مغز شما مرتبط است؟ این یکی از آن نوع پرسش‌هایی است که روان‌شناسانِ تکاملی به بررسیِ آن علاقه‌مندند.

¹ Honoré de Balzac

از آنجاییکه روان‌شناسان تکاملی، تماماً به دنبال نشان دادن «یکپارچگی روانی انسان» هستند، و از آنجاییکه برای کشف خصلت‌های هم‌راستا با جهت‌گیری‌های سیاسی معین، فشار سیاسی و حرفه‌ای قابل ملاحظه‌ای وجود دارد- خوانندگان بایستی در مورد قبول مباحثی نظیر جهان‌شمول‌های انسانی با احتیاط عمل کنند. در اغلب موارد، این گفته‌ها بی‌اساس هستند و در برابر موشکافی دوام نمی‌آورند.

یکی از موارد، جهان‌شمول انگاشتن ازدواج در انسان و همه‌گیری خانواده‌ی هسته‌ای است. ظاهراً تردید یا به پرسش گرفتن این موضوع، که سنگ‌بنای روایت مرسوم از تکامل جنسی انسان نیز به شمار می‌رود، جزء مسائل ممنوعه به شمار می‌رود- در قالب واژگان مالدینوفسکی، این مسئله‌ای «بی‌چون و چرا صحیح» است. اگرچه این باور، حتی پیش از ظهور داروین نیز باور غالب بوده است، اما رابرت تراپورز^۱، زیست‌شناس تکاملی، در مقاله‌ی در حال حاضر کلاسیکش تحت عنوان «سرمایه‌گذاری والدینی و انتخاب جنسی» که در سال ۱۹۷۲ منتشر شد، جهان‌شمولی ازدواج را به عنوان مبنای اکثر نظریه‌های مربوط به تکامل جنسی انسان معرفی و تثبیت کرد. [۳]

یادآوری می‌کنیم که بر مبنای این نظریه‌ها، ازدواج یک مبادله‌ی بنیادی است که در بنیان تکامل جنسی انسان قرار دارد. دزموند موریس، در مجموعه‌ی تلویزیونی‌اش تحت عنوان «حیوانی به نام انسان» که از BBC پخش می‌شود دائماً مطرح می‌کند که، «پیوند دو تایی، الگوی بنیادی گونه‌ی انسان است.» مایکل گیگلیری^۲، زیست‌شناس و مرید جین گودال^۳، می‌نویسد، «ازدواج، . . . کهن‌ترین قرارداد انسانی است. مردان و زنان در تمامی جوامع به شکلی تقریباً شبیه به هم ازدواج می‌کنند. ازدواج، ... یک جفت‌شدن «دائمی» بین یک زن و

¹ Robert Trivers

² Michael Ghiglieri

³ Jane Goodall

یک مرد است که در آن زن به پرورشِ کودکان می‌پردازد، و مرد منابعِ مورد نیاز را تامین می‌کند و از زن و فرزند دفاع می‌کند. " گیگلیری نتیجه‌گیری می‌کند، " نهاد ازدواج، کهن‌تر از دولت، کلیسا، و قانون است. [۴]" عجب! «الگوی بنیادی»؟ «کهن‌ترین قرارداد انسانی»؟ چطور می‌توان با چنین استدلال‌های قدرتمندی رویارو شد؟!

اما بد نیست تلاشی بکنیم. چرا که استفاده‌ی سهل‌انگارانه از واژه‌ی «ازدواج» در متون انسان‌شناسی، باعث شده است تا کسانی که به دنبال فهم رابطه‌ی بین ازدواج، و خانواده‌ی هسته‌ای با سرشت انسان هستند عمیقاً دچار سرگردانی شوند. همان‌طور که خواهیم دید، از این واژه، برای اشاره به همه نوع روابط استفاده شده است.

مردیت اسمال^۱، نخستی‌شناس، در کتابش به نام «انتخاب‌های ماده»^۲، که به بررسی مسائل جنسی جنس ماده‌ی نخستی‌ها می‌پردازد به سردرگمی‌ای اشاره می‌کند که در نتیجه‌ی استفاده از واژه‌ی «هم‌نشینی»^۳ در معنایی غیر از معنی اصلی‌اش ایجاد شده است - یک مورد برجسته‌ی دیگر از سردرگمی ناشی از واژه‌های چندپهلوی. اسمال توضیح می‌دهد، واژه‌ی «هم‌نشینی» در ابتدا برای اشاره به پیوند جنسی نزدیک بین نر و ماده در بونوبوهای ساوان استفاده می‌شد و بعداً استفاده از این واژه به روابط سایر زوج‌های جفتی نیز گسترش یافت. اسمال می‌گوید، این تعمیم معناشناختی، یک اشتباه بود. زیرا "محققان این طور گمان کردند که همه‌ی نخستی‌ها در همین الگوی «هم‌نشینی» رابطه می‌گیرند، و این طور شد که این واژه را برای اشاره به هر جفت‌گیری کوتاه‌مدت یا بلندمدت، انحصاری یا غیرانحصاری بکار بردند." این اقدام مشکل‌ساز بود زیرا، "آنچه در ابتدا قصد داشت یک رابطه‌ی نر-ماده‌ی معین را توصیف کند که تنها در روزهای حول و حوش تخمک‌گذاری دوام دارد، تبدیل به

¹ Meredith Small

² Female Choices

³ consortship

یک واژه‌ی فراگیر و عمومی برای جفت‌گیری شد . . . و در حال حاضر، هنگامی که یک ماده به عنوان «هم‌نشین» خطاب می‌شود، هیچ‌کس به اهمیت جفت‌گیری‌های متعدد او با سایر نرها پی نمی‌برد.» [5]

خوان راف‌گاردن^۱، زیست‌شناس، متذکر شده است که در مورد ارزش‌های حاکم بر جفت‌گیری در انسان و تعمیم آن به سایر حیوانات نیز کاربرد مشکل‌ساز مشابهی وجود دارد. او می‌نویسد، "متون اولیه در مورد انتخاب جنسی، آمیزش جنسی خارج از ازدواج را به عنوان «تقلب» در پیوند زوجی توصیف می‌کردند، به چنین نری «زن‌قحبه» می‌گفتند؛ و به فرزندان به وجود آمده در نتیجه‌ی آمیزش جنسی خارج از ازدواج، «نامشروع یا حرام‌زاده» گفته می‌شد؛ و ماده‌ای که در جفت‌گیری‌های خارج جفتی شرکت نکند «نجیب» خوانده می‌شد. این دستگاه واژگانی پر از سوگیری و ارزش، کارش به جایی رسیده است که ارزش‌های حاکم بر جوامع غربی معاصر را به حیوانات نیز تعمیم می‌دهد.» [6]

در واقع، مسئله این است که وقتی از واژه‌ها و برچسب‌های آشنا استفاده می‌شود، شواهد و مدارک حمایت‌کننده بیشتر به چشم مخاطب می‌آیند تا شواهد و مدارک باطل‌کننده. به این فرایند در روان‌شناسی، «سوگیری تایید»^۲ گفته می‌شود. وقتی الگویی در ذهن داریم، به شواهد و مدارکی که از الگوی ما حمایت می‌کنند در مقایسه با شواهد و مدارک مخالف، هم بیشتر توجه می‌کنیم و هم بهتر آنها را به خاطر می‌سپریم. در این راستا، پژوهش‌های پزشکی معاصر، سعی دارند با استفاده از روش «دو لایه»^۳ در تمامی پژوهش‌های جدی، این سوگیری‌ها را از بین ببرند. در این روش، نه محقق و نه فرد مورد آزمایش هیچ‌یک خبر ندارند که کدام قرص‌ها حاوی داروی واقعی است و کدام‌ها صرفاً دارونما هستند.

¹ Joan Roughgarden

² confirmation bias

³ Double blinded

به بحث اصلی برگردیم. داستان از این قرار است که انسان‌شناسان، بدون بدست دادن تعریفی روشن از آنچه به دنبالش هستند، «ازدواج» را در هر کجا که جستجو کرده‌اند یافته‌اند. جورج مرداک¹، انسان‌شناس مشهور آمریکا، در پژوهش کلاسیکش در حوزه‌ی انسان‌شناختی بین‌فرهنگی مدعی شد که خانواده‌ی هسته‌ای «یک مشخصه‌ی جهان‌شمول گروه‌بندی اجتماعی» است. او تا آنجا پیش رفت که عنوان کرد ازدواج در تمامی جوامع انسانی به چشم می‌خورد.

اما همان‌طور که دیده‌ایم، پژوهش‌گرانی که سعی در توصیف سرشت انسان دارند شدیداً مستعد آلوده بودن به تعصبات و سوگیری‌های فرهنگی هستند: گرایش ناخودآگاه به کشف مشخصه‌هایی که به نظر آشنا می‌آیند، و بنابراین جهان‌شمول جلوه دادن مشخصه‌های اجتماعی معاصر و ناخواسته چشم بستن بر حقیقت. روزنامه‌نگاری به نام لوئیس مناند² در نوشته‌ای در نیویورکر به این موضوع اشاره می‌کند و می‌نویسد، "علوم مرتبط با سرشت انسان تمایل دارند تا فعالیت‌ها و ترجیحات همان حکومتی را معتبر بدانند که از آنها حمایت می‌کند. در حکومت‌های تمامیت‌خواه، مخالفت و اختلاف نظر به عنوان یک بیماری ذهنی معرفی می‌شود. در حکومت‌های تبعیض نژادی، تماس‌های بین‌نژادی چیزی غیرطبیعی قلمداد می‌شد. در حکومت‌های بازار آزاد، دنبال کردن نفع شخصی چیزی اجتناب‌ناپذیر و تغییرناپذیر معرفی می‌شود." [۷] در هر یک از این موارد، آنچه رفتار طبیعی خوانده می‌شود تقویت و تشویق می‌شود و آنچه غیرطبیعی معرفی می‌شود انحراف در نظر گرفته شده و طرد و تنبیه می‌شود.

¹ George Murdock

² Louis Menand

دو بیماری به نام‌های دراپاتومانیا^۱ و اختلال حواس جسمانی^۲ که در حال حاضر به فراموشی سپرده شده است به خوبی بیانگر این موضوع هستند. این بیماری‌ها هر دو در سال ۱۸۵۱ توسط دکتر ساموئل کارت‌رایت^۳ توصیف شد. کارت‌رایت شخصیت پیش‌رو در خدمات پزشکی سیاپوستان در لوئیزیانا و متفکر پیش‌رو در جنبش ضدبرده‌داری بود. او در مقاله‌اش به نام «بیماری‌ها نژاد سیاه» توضیح می‌دهد که دراپاتومانیا بیماری‌ای است که باعث می‌شوند سیاه‌ها فرار کنند . . . و از خدمت‌رسانی به اربابان سفیدپوست خود سرباز زنند، در حالیکه مشخصه‌ی اختلال حواس جسمانی، کودنی و لمس شدن حسی بدن است.^۴ او متذکر شد که برده‌دارها غالباً به این بیماری، به طور خلاصه به عنوان «نابکاری و رذالت» اشاره می‌کنند. [۸] همان‌طور که در این مثال می‌بینیم، حتی کسی که با بزرگ‌منشی با این باورهای نژادپرستانه مبارزه می‌کند- غالباً به واسطه‌ی زبان انتخاب شده برای تشر زدن به مخالفان (اختلال حواس جسمانی!) آب در جوی مخالفان خود می‌ریزد. مسئله این است که علم در اغلب موارد، پای خود را در جای پای پارادایم فرهنگی غالب می‌گذارد و آن را بازتولید می‌کند.

یک ضعف دیگر در بسیاری از این پژوهش‌ها، به «تناقض ترجمه»^۴ مربوط می‌شود. یعنی باور به اینکه وقتی یک واژه (برای مثال، ازدواج) از یک زبان به زبان دیگر ترجمه می‌شود در هر دو زبان معنایی یکسان دارد. می‌توان قبول کرد که کسی بگوید پرنندگان «آواز» می‌خوانند و زنبورها «می‌رقصند»، اما به این شرط که حواس‌مان باشد که آواز خواندن و رقصیدن آنها تقریباً هیچ نقطه‌ی مشترکی با آواز خواندن و رقصیدن ما ندارد- از انگیزه‌ی ابتدایی تا نحوه‌ی اجرا. در واقع، ما برای اشاره به رفتارهایی بسیار متفاوت، از واژه‌های یکسانی استفاده می‌کنیم. در مورد واژه‌ی ازدواج نیز همین‌طور است.

¹ drapetomania

² dysaesthesia aethiopica

⁴ Translation paradox

آدمیان در همه‌ی جوامع جفت می‌شوند- حتی گاهی تنها برای چند ساعت، روز، یا سال. گاهی این کار را برای کسب لذت انجام می‌دهند، گاهی برای درست کردن کودک، گاهی برای خشنودی خانواده‌شان، یا حتی برای تحکیم یک ائتلاف سیاسی یا معامله‌ی تجاری، یا صرفاً به این دلیل که همدیگر را دوست دارند. وقتی چنین می‌کنند، انسان‌شناس مقیم که در زیر سایه‌ی باورهای خود نشسته است می‌گوید، عجب! پس در این فرهنگ هم آدمیان با یکدیگر ازدواج می‌کنند. پس این یک امر جهان‌شمول است! اما بسیاری از این روابط همان‌قدر با مفهوم ازدواج در جوامع ما متفاوت است که نو با تُشکِ مادر بزرگ ما فرق دارد. صرفاً تغییر دادن اصطلاح فنی و استفاده از عبارت «روابطِ جفتی درازمدت» به جای «ازدواج» نیز مشکل را حل نمی‌کند. همان‌طور که دونالد سیمون عنوان کرده است، "واژه‌نامه‌های زبان انگلیسی، به شکلِ وخیمی برای بیانِ دقیقِ تار و پودِ تجربه‌ی انسانی ناکافی هستند. . . ادغامِ واژگانِ کنونی در یک اصطلاح- پیوندِ جفتی- و تصورِ اینکه با این عمل کاری علمی صورت گرفته است . . . چیزی جز خودفریبی نیست." [۹]

در باب «هرجایی بودن» ازدواج^۱

حتی اگر از ابهام همه گیر زبان شناختی چشم پوشی کنیم، نکته ی دیگری نیز مطرح است: افراد و جوامع مختلف درباره ی اینکه چه کسانی را باید مزدوج محسوب کرد نیز نظرات بسیار متفاوتی دارند. اقوام آچ در پاراگوئه می گویند اگر یک مرد و یک زن در یک کلبه بخوابند ازدواج کرده محسوب می شوند. اما اگر یکی از آنها رخت خوابش را به کلبه ی دیگری ببرد، آنها دیگر مزدوج به حساب نمی آیند. به همین سادگی. یک طلاق توافقی اصیل.

در میان اقوام کانگ سن^۲ در کشور بوتسوانا، (که به عنوان جو هونسی^۳ نیز شناخته می شوند) اکثر دختران، پیش از آنکه وارد یک رابطه ی بلندمدت شوند چندین بار ازدواج می کنند. برای اقوام کریپاکو^۴ در برزیل، ازدواج یک فرآیند تدریجی و تعیین نشده است. یک دانشمند که با این قوم زندگی کرده است توضیح می دهد که:

"هنگامی که یک زن ننوی خود را در کنار مردی آویزان کند و برایش آشپزی کند، آنگاه افراد جوان تر قبیله می گویند که آنها ازدواج (کانیوکانا^۵) کرده اند. اما گوینده های مسن تر، با آنها مخالفند: آنها می گویند که دو نفر تنها زمانی ازدواج کرده محسوب می شوند که نشان داده باشند که می توانند از هم حمایت کرده و در کنار یکدیگر دوام بیاورند. بچه آوردن و دوام آوردن هنگام سختی ها، باعث تحکیم ازدواج است." [۱۰]

¹ On Matrimonial Whoredom

² !Kung San

³ Ju/'hoansi

⁴ Curripaco

⁵ kainukana

در عربستان سعودی و مصرِ معاصر، نوعی از ازدواج وجود دارد که به آن «ازدواجِ میسیار»^۱ گفته می‌شود. (که معمولاً تحتِ عنوانِ «ازدواجِ مسافر» نیز ترجمه می‌شود.) بر اساسِ مقاله‌ی اخیر در رویترا:

این نوع ازدواج، توسطِ مردانی که توانِ مالیِ پایینی دارند انتخاب می‌شود و همین‌طور توسطِ مردانی که به دنبالِ روابطی انعطاف‌پذیر هستند- شوهر می‌تواند از یک «میسیار» به راحتی بیرون بیاید و با زنانِ دیگر، بدونِ اطلاعِ همسرِ اولش ازدواج کند. مسلمانانِ ثروتمند گاهی در تعطیلات، قراردادِ «میسیار» می‌بندند تا به آنها امکان دهد بدونِ شکستنِ اصولِ مذهبی‌شان، به روابطِ جنسی بپردازند. سهیلا زین‌العابدین، از انجمنِ بین‌المللی دانشجویانِ مسلمان در مدینه، می‌گوید، تقریباً ۸۰ درصد از ازدواج‌های میسیار به جدایی ختم می‌شوند. «یک زن همه‌ی حقوقش را از دست می‌دهد. حتی اینکه چه مقدار شوهرش را دیدار کند توسطِ خلق و خوی مرد تعیین می‌شود.» [۱۱]

در سنت‌های مسلمانانِ شیعه نیز، یک الگوی مشابه به نام «ازدواجِ موقت»^۲ وجود دارد. (که به آن «ازدواج از برای لذت» نیز گفته می‌شود.) در این نوع ازدواج، زمانِ پایانِ رابطه، از همان ابتدا معلوم است؛ درست عینِ اجاره کردنِ ماشین. مدتِ این ازدواج‌ها می‌تواند بینِ چند دقیقه تا چندین سال باشد. یک مرد می‌تواند (علاوه بر «همسرِ دائمی‌اش») هر تعدادِ زنانِ موقت را به‌طورِ همزمان داشته باشد. از «ازدواجِ موقت» غالباً به عنوانِ یک اقدام از نظرِ مذهبی مشروع استفاده می‌شود که در آن تن‌فروشی، و همین‌طور آمیزشِ جنسی با هدفِ لذت‌جویی می‌تواند در محدوده‌ی موازینِ شرعی صورت بگیرد. برای صیغه، هیچ تشریفاتِ اداری یا مراسمی نیاز نیست. آیا این را هم می‌توان ازدواج محسوب کرد؟

¹ Nikah Misyar

² Nikah Mut'ah

از معیارهایی نظیر میزان پایایی رابطه یا میزان مشروعیت اجتماعی که بگذریم، تکلیف باکرگی و تعهد جنسی چه می‌شود؟ آیا آنطور که نظریه‌ی سرمایه‌گذاری والدینی پیش‌بینی می‌کند آنها بخش‌هایی جهان‌شمول و جدایی‌ناپذیر از ازدواج هستند؟ نه. برای بسیاری از جوامع، باکرگی به قدری بی‌اهمیت است که حتی برای این مفهوم، کلمه‌ای در زبان‌شان وجود ندارد. کراکر و کراکر^۱ توضیح می‌دهند که در میان اقوام کانلا، "برای زنان، از دست دادن بکارت، تنها اولین گام برای ورود به ازدواج کامل است." به عبارت دیگر، پیش از آنکه جامعه‌ی «کانلا» یک زوج را واقعاً ازدواج کرده در نظر بگیرد گام‌های متعدد دیگری وجود دارد، مثلاً زنان جوان باید از طریق خدمت‌رسانی در «جشن‌های اجتماعی مردان» برای خود پذیرش اجتماعی بدست آورند. این «خدمت‌رسانی» پیش از ازدواج، شامل برقراری آمیزش‌های جنسی پی در پی، با پانزده تا بیست مرد است. اگر عروس آینده، خوب از عهده‌ی این کار برآید، از مردان مذکور مواعبی در قالب گوشت دریافت می‌کند که در روز جشن به طور مستقیم به مادرشوهر آینده‌اش تحویل داده می‌شود.

سایلیدا جفا (نویسنده‌ی همکار در این کتاب) که در سال ۱۹۹۰ پژوهش سازمان بهداشت جهانی در مورد رفتار جنسی در میان ساکنان بخش‌های روستایی موزامبیک را عهده‌دار بود، دریافت که ۱۴۰ مرد مورد تحقیق، مجموعاً با ۸۷ زن به عنوان همسر، ۲۵۲ زن دیگر به عنوان شریک جنسی بلندمدت، و ۲۲۶ زن دیگر به عنوان روابط گهگاهی، ارتباط جنسی داشتند که این به معنای به طور متوسط ۴ رابطه‌ی جنسی همزمان به ازای هر مرد بود، و این غیر از موارد گزارش نشده‌ی گهگاهی بود که بسیاری از این مردان احتمالاً تجربه کرده بودند.

در میان اقوام «واروا»^۲، که در جنگل‌های برزیل زندگی می‌کند، روابط معمول به طور دوره‌ای به حالت تعلیق در می‌آیند و جای خود را به روابط آیینی که به آن «ماموس»^۱ گفته می‌شود

¹ Crocker and Crocker

² Warao

می دهند. حین این جشن‌ها، بزرگسالان آزادند تا با هر که دلخواه‌شان است آمیزش جنسی داشته باشند. این روابط، محترم شمرده می‌شوند و این باور وجود دارد که اثر مثبتی بر بچه‌هایی که در نتیجه‌ی آن درست می‌شوند دارد.

روزنامه‌نگاری به نام جان کلاپیتو^۲، در توصیف جالب توجه‌ش از اقوام پیراها^۳ توضیح می‌دهد که "اگرچه آنها اجازه‌ی ازدواج با فردی خارج از قبیله را ندارند، اما با مجازشمردن آمیزش جنسی بین زنان‌شان و افراد بیرون‌قبیله‌ای، توانسته‌اند خزانه‌ی ژنی خود را تر و تازه نگاه دارند." [21]

در میان اقوام سیرینو^۴، امری متداول است که برادران با خواهران ازدواج کنند، که به خودی‌خود شکل‌دهنده‌ی نوع کاملاً متفاوتی از برادی بانچ^۵ است. در این قوم، ازدواج به خودی، بدون هر نوع مراسم یا آیین صورت می‌گیرد: بدون هر نوع مبادله‌ی دارایی‌ها یا عهد و پیمان، و یا حتی یک ضیافت. قابل توجه پسرها: تنها ننوی خود را در کنار ننوی زنان پهن کنید، آنگاه ازدواج کرده محسوب می‌شوید.

این رویکرد آسان‌گیرانه به آنچه که انسان‌شناسان آن را ازدواج می‌نامند به هیچ‌وجه پدیده‌ای نادر نیست. اولین جستجوگران، شکارچیان وال، و تله‌اندازه‌های پوست در ناحیه‌ی یخ‌زده‌ی قطب شمال، در برخورد با اسکیموها^۶ متوجه رسم مهمان‌نوازی عجیب آنها شدند. قدرشناسی همراه با حیرت این مسافران را تصور کنید هنگامی که متوجه می‌شوند که رئیس قبیله، تخت شخصی خود را (همراه با همسرش) به مسافر خسته و یخ‌زده پیشکش می‌کند. در حقیقت،

¹ mamuse

² John Colapinto

³ Pirahã

⁴ Siriono

⁵ Brady Bunch : نام یک کمدی امرکایی است. این کمدی حول محور خانواده‌ای می‌گردد که فرزندان والدین

مربوط به ازدواج‌های قبلی‌شان هستند- م

⁶ Inuit

این رسم خوش آمدگویی که ناد راموسن^۱ و دیگران با آن مواجه شدند نظامی از معاوضه‌ی همسر است که نقشی محوری در فرهنگ اسکیموها دارد. چنین عملی در آن اقلیم بی‌رحم، مزایای واضحی دارد. به عبارت دقیق‌تر، معاوضه‌ی جنسی، از طریق ایجاد پیوند با خانواده‌های ساکن در آبادیهای دور، و شکل‌گیری شبکه‌ای پایدار از یاری متقابل در مواقع بحران، نقش مهمی ایفا می‌کرده است. اگرچه جغرافیای خشن ناحیه‌ی قطب، در مقایسه با ناحیه‌ی آمازون یا حتی صحرای کالاهاری، تراکم جمعیت بسیار پایینی را به ساکنان این منطقه تحمیل می‌کند، اما این تعاملات جنسی غیر زوج-محور، به پیوندهای مستحکمی یاری می‌رساند که در مقابله با مشکلات پیش‌بینی نشده و غیرمنتظره به یاری این اقوام می‌آید.

هیچ یک از این رفتارها برای افرادی که دست به آن می‌زنند خیانت در نظر گرفته نمی‌شود. اما نباید فراموش کنیم که واژه‌ی «خیانت» نیز همانند «ازدواج»، واژه‌ای مبهم است. مثلاً در برخی فرهنگ‌ها، زن همسایه تنها نمی‌تواند یک مرد را از راه بدر کند، بلکه قادر است شوهرش را نیز از راه بدر کند. یک راهنمای اخلاقی معروف در قرون وسطی به نام اسپیکولوم داکترینال^۲ (آینه‌ی تعالیم) که توسط وینسنت بیواس^۳ نوشته شده است، می‌گوید، "مردی که زنش را بسیار دوست دارد یک خیانت‌کار است. هرگونه عشق‌ورزی به زن دیگران، یا عشق زیاد به زن خود شرم‌آور است." نویسنده توصیه می‌کند که: "یک مرد درستکار بایستی زنش را با عقلش دوست داشته باشد و نه با احساسات."

وینسنت بیواس چنانچه با دانیل دوفو^۴ (از لندن) نویسنده‌ی مشهور «رابینسون کروزو» آشنا می‌شد از مصاحبت با او خرسند می‌شد. دوفو، در سال ۱۷۲۷، با انتشار مقاله‌ای مستند تحت عنوان جذاب «هرزگی ازدواج: یا فاحشگی نهفته در ازدواج»، بریتانیا را به رسوایی کشاند.

¹ Knud Rasmussen

² *Speculum Doctrinale (Mirror of Doctrine)*

³ Vincent of Beauvais

⁴ Daniel Defoe

ظاهراً این عنوان، کمی زیادی غیرعادی بود. در چاپ بعدی، او آن را به «مقاله‌ای در باب استفاده و سوء استفاده از قباله‌ی ازدواج» تغییر داد. این یک ماجراجویی در باب یک جزیره‌ی دورافتاده نبود، بلکه یک بیانیه‌ی اخلاقی در باب خطرات جسمانی و معنوی ناشی از لذت‌آمیزش جنسی با همسر شخصی دیگر بود.

دوفو باید اقوام «نایار»^۱ یعنی ساکنان بومی هند جنوبی را می‌دید که نوعی از ازدواج دارند که ضرورتاً شامل هیچ نوع فعالیت جنسی، هیچ انتظاری از تداوم، و هیچ زندگی مشترکی نمی‌شود. در حقیقت، عروس ممکن است هیچگاه پس از آنکه مراسم ازدواج صورت می‌گیرد شوهر را دوباره دیدار نکند. اما از آنجاییکه در نظام آنها اجازه‌ی طلاق وجود ندارد، ثبات و پایداری این ازدواج‌ها می‌تواند برای انسان‌شناسان مثال‌زدنی باشد!

همانطور که این نمونه‌ها نشان می‌دهد، بسیاری از معیارهایی که در غرب معاصر، از آنها به عنوان مولفه‌های ذاتی ازدواج یاد می‌شود به هیچ‌وجه جهان‌شمول نیستند: انحصارطلبی جنسی، معاوضه‌ی دارایی‌ها، حتی تصمیم به ماندن در کنار یکدیگر برای مدتی طولانی. در بسیاری از روابطی که روان‌شناسان و انسان‌شناسان تکاملی اصرار دارند آنها را «ازدواج» بنامند هیچ یک از این معیارها مطرح نیست.

حال، ابهامی را در نظر بگیرید که واژه‌های «جفت» و «جفت‌گیری» ایجاد می‌کند. واژه‌ی «جفت»، گاهی به معنای شریکی است که با او آمیزش جنسی صورت می‌گیرد. در سایر مواقع، اشاره دارد به یک شریک در یک ازدواج رسمی، که بچه‌ها همراه با او پرورش می‌یابند و تمامی انواع الگوهای رفتاری و اقتصادی با او محقق و برقرار می‌شوند. «جفت‌شدن با کسی»^۲ می‌تواند به معنای پیوند با یکدیگر «تا زمانی که مرگ، ما را از یکدیگر جدا کند» باشد یا صرفاً به یک آمیزش جنسی با عجله (مثلاً در حیاط پشتی) اشاره داشته باشد. هنگامی که

¹ Nayar

² To mate

روان‌شناسان تکاملی می‌گویند زنان و مردان، از نظر شناختی و عاطفی-هیجانی تفاوتی ذاتی با یکدیگر دارند و واکنش آنها به خیانت جفت‌شان بر این مبنا تعیین شود، ما فرض می‌گیریم که منظور متن از واژه‌ی «جفت»، زوجی است که در یک رابطه‌ی بلندمدت قرار دارند.

اما که می‌داند. وقتی می‌خوانیم که، "بین دو جنس در معیارهای انتخاب جفت تفاوت وجود دارد و دلیلش این است که سازوکارهای ارزیابی جفت، در زنان و مردان متفاوت است" و اینکه "بخشی از فرآیند انتخاب جفت در مردان، به واسطه‌ی برانگیختگی جنسی ناشی از محرک‌های بینایی صورت می‌گیرد." [۱۴] ما سر خود را می‌خارائیم، و می‌مانیم که آیا منظور از «انتخاب جفت» انتخاب فردی به عنوان شریک عاطفی-جنسی و در رابطه‌ای درازمدت است یا «انتخاب جفت» صرفاً به الگوهای واکنش فوری و غریزی‌ای اشاره دارد که غالباً مردان در حضور یک زن جذاب تجربه می‌کنند. با توجه به اینکه، مردان، همین الگوهای واکنشی را در واکنش به عکس‌ها، فیلم‌ها، مدل‌های لباس جذاب نیز نشان می‌دهند- و هیچ یک از اینها ربطی به ازدواج ندارند- به نظر می‌رسد که منظور از «فرآیند انتخاب جفت» در گفته‌ی بالا، صرفاً اشاره به جذابیت جنسی زنان برای مردان داشته باشد. اما باز هم نمی‌توان مطمئن بود. در مجموع، باید دید دقیقاً از چه مرحله‌ای یک جفت، با جفتش جفت می‌شود؟

فصل نهم

قطعیتِ پدری: سنگ‌بنای در حال فروپاشی روایتِ مرسوم

طبق پژوهش یک انسان‌شناس به نام رابرت اگرتون^۱، مردم ماریند انیم^۲ در ملانزی بر این باورند که:

منی برای رشد و نمو انسان ضروری است. آنها هنگامی که بسیار جوان هستند ازدواج می‌کنند و برای اطمینان از زایایی عروس، لازم است تا عروس از منی انباشته شود. بنابراین، در شب ازدواج، حدود ده نفر از تبار شوهر، با عروس آمیزش جنسی انجام می‌دهند، و اگر تعداد مردان تبار شوهر بیش از این باشد، سایرین در شب بعد با او آمیزش می‌کنند. . . . این آیین به شکلی مشابه، در فواصل مختلفی از زندگی زن تکرار می‌شود. [۱]

- به خانواده‌ی ما خوش آمدی. آیا با پسرعموهایم آشنا شده‌ای؟

مبادا فکر کنید که این یک مراسم عروسی خاص و غیرمعمول است؛ به نظر می‌رسد نیاکان رومی نیز کار مشابهی انجام می‌دادند. ازدواج با یک مراسم عروسی همراه با عیاشی جشن گرفته می‌شد که در آن دوستان شوهر با عروس آمیزش جنسی داشتند، در حالی که کسانی نیز به عنوان شاهد حضور داشتند. اوتو کیفر^۳، در کتابش به نام «زندگی جنسی در روم باستان»

¹ Robert Edgerton

² Marind-anim

³ Otto Kiefer

(۱۹۳۴) توضیح می‌دهد که از چشم‌اندازِ رومی‌ها، "قوانینِ طبیعی و جسمانی، بیگانه و حتی در تقابل با پیوندِ ازدواج هستند. بر این اساس، زنی که در حالِ ازدواج است باید بابتِ تجاوز به مادرِ طبیعت به او غرامت بپردازد، و به یک دوره تن‌فروشیِ رایگان تن دهد و به این طریق، با بی‌عفتیِ مقدماتی، پاکدامنیِ ازدواج را خریداری کند." [۲]

در بسیاری از جوامع، چنین رویدادهایی از مراسمِ شبِ ازدواج نیز فراتر می‌رود. اقوامِ کالینا در آمازون، آیینی دارند که «داسته بانی توی»^۱ یا «دستورالعملِ بدست آوردنِ گوشت» نامیده می‌شود. دان پولاک توضیح می‌دهد که زنانِ روستا، "هنگامِ طلوعِ آفتاب، به صورتِ گروهی از یک خانه به خانه‌ی دیگر راه می‌افتند، و برای مردانِ بالغِ هر خانه آواز می‌خوانند، و به آنها «دستور» می‌دهند تا به شکار بروند. در هر خانه، یک یا بیش از یک زنِ این گروه پیش‌قدم می‌شود تا با چوب به درِ خانه بزند، و معنایش این است که اگر مردانِ آن خانه در شکارشان موفق شوند، آنها به عنوانِ شریکِ جنسیِ هنگامِ شب به آنها خدمات خواهند داد. زنانِ گروه . . . اجازه ندارند شوهرِ خود را برای این کار انتخاب کنند."

اما بخشِ پراهمیتِ موضوع هنوز فرا نرسیده است. مردان، در حالی که وانمود به بی‌میلی و اکراه می‌کنند، از ننه‌های خود بیرون آمده و به سمتِ جنگل روانه می‌شوند، اما پیش از آنکه برای شکار به طور مستقل از هم جدا شوند، بر سرِ زمان و مکانِ بازگشت در بیرون از ده با یکدیگر قرار می‌گذارند. هنگامِ غروب در مکانی که از پیش مقرر شده است همه‌ی مردان هر آنچه که در کیسه دارند بین همه توزیع می‌کنند، و با این شیوه مطمئن می‌شوند که همه‌ی مردان با گوشت به روستا بازخواهند می‌گردند و همه با فردی غیر از جفت‌شان آمیزشِ جنسی می‌کنند. یک میخِ دیگر به تابوتِ «روایتِ مرسوم».

¹ dutse'e bani towi

توصیفِ پولاک از بازگشتِ فتوحانه‌ی شکارچیان جالب توجه است:

در انتهای روز، مردان به طور گروهی وارد روستا می‌شوند. زنان بالغ، در حالیکه یک نیم‌دایره‌ی بزرگ شکل داده و برای مردان آوازهایی برانگیزنده با محتوایی شهوانی می‌خوانند، از آنها «گوشت» طلب می‌کنند. مردان، توشه‌شان را به صورت یک کپه‌ی بزرگ در وسط نیم‌دایره روی هم می‌اندازند. آنها اغلب با ژست‌هایی مهیج و خنده‌های مغرورانه گوشت‌ها را پرتاب می‌کنند. پس از پختن و خوردن گوشت، هر زن با مردی که برای قرار جنسی انتخاب کرده به خلوتی می‌رود. اقوام کالینا، این آیین را با شوخ‌طبعی بسیار و به طور منظم انجام می‌دهند. [۳]

باید هم با شوخ‌طبعی و به شکل مکرر انجام دهند! پولاک با شوخ‌طبعی تایید می‌کند که منظور اقوام کالینا از گوشت (بانی^۱)، هم غذا و هم آن «چیزی» است که شما خواننده‌ی گرامی به آن فکر می‌کنید. شاید ازدواج یک امر جهان‌شمول برای انسان‌ها نباشد، اما ممکن است استعدادِ ایهام جنسی این‌طور باشد.

¹ bani

عشق، شهوت، آزادی در لوگو لیک

هیچ جامعه‌ای وجود ندارد و هرگز وجود نداشته است که در آن «قطعیتِ پدری» به قدری پایین باشد که مردان غالباً به اولادِ خواهرانشان از نظر ژنتیکی نزدیک‌تر باشند تا اولادِ همسرانشان. معلوم شده است که چیزی به نام شامپانزه‌های از نظر جنسی آسان‌گیر و سرخوش، غیرانحصارطلب و «ژان ژاک روسویی» وجود نداشته است. من با توجه به شواهد و مدارک موجود عقیده دارم که چنین نوعی از بشر نیز وجود ندارد.

دونالد سیمون^۱

تکاملِ مسائلِ جنسیِ انسان

بیانِ قاطعانه‌ی سیمون، از ایمان او به نظریه‌ی سرمایه‌گذاری والدینی ناشی می‌شد و همچنین از اهمیتِ محوریِ مسئله‌ی «قطعیتِ پدری» در تکاملِ انسان. اما سیمون در رابطه با هر دوی این موضوعات کاملاً در اشتباه بود. در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، در حالیکه او مشغول نوشتنِ آن عباراتِ محکوم به بطلان بود، نخستین‌شناسان در جنگل‌های اطرافِ رودخانه‌ی کنگو در حالِ آموختنِ این نکته بودند که بونوبوها دقیقاً همان میمون‌هایی هستند که سیمون وجودشان را منکر شده بود: از نظر جنسی بی‌بندوبار، سرخوش و غیرانحصارطلب. و در میانِ انسان‌ها نیز، اقوامِ موسو^۲ - یک جامعه‌ی کهن در جنوبِ غربِ چین - جامعه‌ای است که قطعیتِ پدری چنان پایین و بی‌اهمیت است که مردان دقیقاً فرزندانِ خواهرانشان را همچون فرزندانِ خویش بزرگ می‌کنند.

¹ Donald Symons

² Mosuo: به آنها نا یا ناری نیز گفته می‌شود - نویسنده

مردان و زنان نباید ازدواج کنند، زیرا عشق همچون فصل‌های سال می‌آید و می‌رود.

یانگ ارک نامو (زنی متعلق به قوم موسو)

در کوه‌های پیرامون لوگو لیک^۱، در نزدیکی مرز استان‌های یونان^۲ و سیچوان^۳ در چین، جامعه‌ای ۵۶ هزار نفری وجود دارد که نظام خانوادگی‌شان برای قرن‌ها، مسافران و محققان را سرگشته و مجذوب خود کرده است. قوم موسو، به دریاچه‌ی «لوگو» به عنوان الهه‌ی مادر احترام می‌گذارند، در حالی کوهی که مشرف به آن است و «گانمو» نامیده می‌شود به عنوان الهه‌ی عشق مورد احترام این قوم است. زبان ایشان نوشتاری نیست، و در قالب دونگبا ارائه می‌شود- یعنی تنها زبان تصویری‌ای که در جهان امروز همچنان مورد استفاده قرار می‌گیرد. آنها هیچ واژه‌ای برای «قتل»، «جنگ» یا «تجاوز جنسی» ندارند. زندگی موقرانه و پرآرامش قوم موسو همراه است با آزادی و خودمختاری جنسی تقریباً مطلق هم برای مردان و هم برای زنان. [۴]

در سال ۱۲۶۵، مارکو پولو^۴ از ناحیه‌ی موسو عبور کرد و بعدها با اشاره به رفتار جنسی به دور از شرم آنها، چنین می‌نویسد: "آنها با این موضوع که یک فرد بیگانه، یا هر مرد دیگر، با همسران، دختران، خواهران و یا هر زن دیگر در خانه‌شان رابطه‌ی جنسی برقرار کند هیچ مشکلی ندارند. برای آنها این عمل در واقع یک منفعت بزرگ قلمداد می‌شود و عقیده دارند این حرکت باب میل الهه‌ها و بت‌هایشان است و در نتیجه‌ی این عمل، الهه‌ها و بت‌ها به ایشان کالاهای مادی فراوان ارزانی می‌کنند. دقیقاً به این دلیل است که آنها در مورد رابطه‌ی

¹ Lugu Lake

² Yunnan

³ Sichuan

⁴ Marco Polo

زنان‌شان با غریبه‌ها چنین بخشنده و دست‌ودل‌باز هستند." مارکو پولو با لحنی حاکی از طعنه و کنایه اضافه می‌کند که، "بسیار اتفاق می‌افتد، که یک فرد بیگانه برای سه چهار روز با همسرِ فردِ ساده‌لوح و بیچاره می‌خوابد." [۵]

از آنجایی که مارکوپولو یک ایتالیاییِ مردسالار بود، این موقعیت را به کلی اشتباه فهمیده بود. او مسائلِ جنسیِ زنان را به اشتباه به عنوانِ چیزی تحتِ کنترلِ مردان قلمداد می‌کرد، در حالیکه در حقیقت، برجسته‌ترین مشخصه‌ی نظامِ موسو، دفاعِ سرسختانه‌ی آن از خودمختاریِ جنسیِ همه‌ی افرادِ بالغ، چه زن و چه مرد است.

قومِ موسو، این مقرراتِ قانونیِ خود را «سسه»^۱ اطلاق می‌کند که به معنیِ «قدم زدن»^۲ است. به همین دلیل، اکثرِ انسان‌شناسان گمان کرده‌اند که منظورِ الگوی «ازدواجِ گردشی»^۳ است و از این رو قومِ موسو را در لیستِ فرهنگ‌هایی قرار داده‌اند که دارایِ نظامِ «ازدواج» هستند. قومِ موسو با این تعریف از نظام‌شان مخالفند: "به هر شیوه‌ای که بدان بنگریم، «سسه» ازدواج محسوب نمی‌شود." این گفته‌ی یک زن موسویی به نام ینگ ارک نامو است که تاریخچه‌ای درباره‌ی دورانِ کودکی‌اش در سواحلِ «لوگو لیک» منتشر کرده است. او اضافه می‌کند: "تمامیِ «سسه»ها از نوعِ قرارِ ملاقات هستند و هیچ‌یک از آنها شاملِ مبادله‌ی عهد و پیمان، دارایی‌ها، مراقبت از فرزندان یا متعهد ماندن نمی‌شود." زبانِ قومِ موسو، هیچ واژه‌ای برای «شوهر» یا «همسر» ندارد و واژه‌ای «آزو»^۴ به معنای «دوست» ترجیح داده می‌شود. [۶]

قومِ موسو، مادرتبار و کشاورز است و دارایی و نامِ خانوداگی، از سوی مادر به دختر یا دخترها منتقل می‌شود، به این ترتیب خانواده حولِ محور زنان می‌چرخد. وقتی که دختر در حدودِ ۱۳ یا ۱۴ سالگی به سنِ بلوغ می‌رسد، به او اتاق‌خوابِ شخصی داده می‌شود که هم به

¹ sese

² walking

³ walking marriage

⁴ azhu

حیاطِ داخلیِ خانه راه دارد و هم از طریقِ یک درِ خصوصی به کوچه. دخترِ موسویی در مورد اینکه چه کسی از طریقِ درِ خصوصی واردِ «باباهواگو»^۱ یا (اتاقِ گل) او شود از خودمختاریِ کامل برخوردار است. تنها قانونِ سرسختانه این است که مهمان او باید قبل از طلوعِ آفتاب از آنجا بیرون رفته باشد. دختر اجازه دارد در صورتِ تمایل، در شبِ بعد- یا در همان شب- معشوقِ متفاوتی داشته باشد و هیچ انتظاری برای تعهد وجود ندارد. هر بچه‌ای که در این بین به وجود آید، در خانه‌ی مادرِ این دختر بزرگ می‌شود، و در این دوران، برادرانِ دختر و سایر اعضای خانواده به دختر کمک می‌کنند.



زن موسویی (عکس از: جیم گودمن)

Jim Goodman

خاطرتِ دورانِ کودکیِ یانگ ارک نامو، شبیه به توصیفِ مالیدوما پاتریس سومه از دورانِ کودکی‌اش در آفریقا است: "ما کودکان می‌توانستیم به خواستِ خود پرسه بزنیم و بدونِ نگرانیِ مادر از ناامنی، از خانه‌ای به خانه‌ی دیگر و از روستایی به روستای دیگر گردش کنیم. هر فرد بالغ، در قبالِ هر کودک مسئول بود، و در مقابل، هر کودکی برای هر بزرگسالی احترام قائل بود." [۷]

در میانِ قومِ «موسو»، فرزندانِ خواهرِ یک مرد، جزء مسئولیت‌های پدری او محسوب می‌شوند و در مقابل، فرزندانِی که ممکن است از ملاقات‌های شبانه‌ی او به

اتاق‌های گل حاصل شده باشند یا نشده باشند ربطی به او ندارند. در اینجا ما با جامعه‌ی دیگری روبرو هستیم که در آن سرمایه‌گذاریِ والدینیِ جنسِ نر، ارتباطی به پدریِ زیستی او ندارد. در زبانِ قومِ موسو، واژه‌ی «آو»^۲ هم به معنیِ «پدر» و هم به معنیِ «دایی» است. "به

^۱ babahuago

^۲ Awu

جای یک پدر، کودکِ موسوی چندین دایی دارد که از او مراقبت می‌کنند.¹ ینگ ارک نامو می‌نویسد، "از جهتی، چندین مادر نیز داریم، چون ما خاله‌هایمان را نیز «آز آمی»¹ می‌نامیم که به معنای «مادر کوچک» است."^[۸]

در اینجا نکته‌ای وجود دارد که ناقوسِ مرگِ بسیاری از نظریه‌های «روایتِ مرسوم» را به صدا در می‌آورد: روابطِ جنسی، به شکلی سفت و سخت از روابطِ خانوادگی جدا نگاه داشته می‌شود. هنگامِ شب، از مردانِ موسوی انتظار می‌رود که با معشوقه‌هایشان بخوابند. در غیر این صورت، آنها در یکی از خانه‌های بیرونی می‌خوابند و هرگز در خانه‌ی اصلی با خواهران‌شان نمی‌خوابند. رسم و رسوم، هرگونه صحبت از عشق یا روابطِ عاطفی را در جمعِ خانواده منع می‌کند و رعایتِ کامل این موضوع از همه‌ی افراد انتظار می‌رود. در حالی که زنان و مردان هر دو آزادند هرچه می‌خواهند انجام دهند، از آنها انتظار می‌رود که به حریمِ شخصی یکدیگر احترام بگذارند. هیچ مفهومی شبیه به رازداری یا فاش کردنِ اسرارِ دیگری وجود ندارد.

قومِ موسو به این روابط، اصطلاحاً «آکیا»^۲ می‌گویند. مشخصه‌ی روابطِ آکیا، نگاهی تقدس‌آمیز به خودمختاریِ هر فرد است - خواه فردِ مذکور زن باشد خواه مرد. [۹] کای هُوا،^۳ انسان‌شناسِ چینی و نویسنده‌ی کتاب «جامعه‌ای بدونِ پدران یا شوهران»^۴، اینطور توضیح می‌دهد: "نه تنها مردان و زنان آزادند تا هر میزان روابطِ آکیا که می‌خواهند اختیار کنند و به وقتِ دلخواه به آنها خاتمه دهند، بلکه هر فرد می‌تواند به طورِ همزمان چندین آکیا برقرار کند - خواه در طولِ یک شب یا در زمانی طولانی‌تر." این روابط غیردائمی است، و تنها تا زمانی که هر دو نفر نزد یکدیگر حضور پیدا می‌کنند دوام دارد. به گفته‌ی کای هُوا، "عزیمتِ هر مرد از خانه‌ی زن، به

¹ azhe Ami

² açia

³ Cai Hua

⁴ A Society without Fathers or Husbands

معنای پایانِ رابطه‌ی «آکیا»ی آنها در نظر گرفته می‌شود. هیچ مفهومی از آکیا که به «آینده» مربوط شود وجود ندارد و رابطه‌ی آکیا . . . تنها به طور لحظه‌ای و با رضایتِ متقابل صورت می‌گیرد. با این وجود، یک زوج می‌توانند دیدارشان را به دفعاتِ دلخواه تکرار کنند. " [۱۰]

به ویژه، موسویی‌هایی که بیش از سایرین پرشور و حرارت هستند، بدون هیچ گونه احساسِ شرم از صدها تجربه‌ی جنسیِ خود سخن می‌گویند. شرم - از نگاهِ ایشان - شایسته‌ی موقعیت‌هایی است که کسی از دیگری درخواستِ وفاداری و تعهد می‌کند. درخواستِ وفاداری و تعهد، به عنوان عملی ناشایست و تلاشی برای معامله یا معاوضه نگریسته می‌شود.



زنان موسویی (عکس از ساشی کانینگام)

Sachi Cunningham/
www.germancamera.com

همچنین، در قومِ موسو، بیانِ آشکارِ حسادتِ جنسی، نوعی تجاوز قلمداد می‌شود چرا که از نظرِ این قوم، این عمل به معنای پایمال نمودنِ «خودمختاری» مقدسِ دیگری است. از این روست که نسبت به چنین درخواستی، با حسی از تمسخر و شرم واکنش نشان داده می‌شود.

متأسفانه، خصومت نسبت به این نوع آزادی و خودمختاریِ جنسیِ زنان، منحصر به انسان‌شناسانِ کوتاه‌بین و جهانگردانِ ایتالیاییِ قرنِ سیزده نیست. اگرچه در تاریخِ قومِ موسو، هیچ تلاشی برای صادر کردنِ نظام‌شان به دیگر مناطق، یا قانع نمودنِ دیگران به برتریِ رویکردِ موسویی نسبت به عشق و آمیزشِ جنسی به چشم نمی‌خورد، اما مدت‌هاست که آنها برای رها کردنِ باورهای سنتی‌شان، از جانبِ خارجی‌ها تحت فشار قرار دارند، چرا که از نظرِ خارجی‌ها، باورهای این قوم، خطرناک است.

از زمانی که حکومت چین، در سال ۱۹۵۶ کنترل کامل منطقه را بدست گرفت، ماموران دولتی، از این منطقه به طور سالانه بازدید می کردند. در این بازدیدها درباره‌ی خطرات روابط جنسی آزاد سخنرانی می شد و افراد ترغیب می شدند تا الگوی روابط خود را به ازدواج «طبیعی» تغییر دهند. در یک اقدام که یادآور اقدام آمریکایی‌ها در ساختن فیلم تبلیغاتی «به فرزندان بگو»^۱ بود، مسئولان حکومتی چین با یک ژنراتور پرتابل و یک فیلم به میدان آمدند. در این فیلم، «بازیگران شبیه به موسیقی‌ها لباس پوشیده بودند ... و در آخرین مرحله دچار سفلیس، و جنون می شدند و بخش اعظم صورتشان را از دست می دادند.» واکنش مخاطبان با آنچه مسئولان دولتی انتظار داشتند متفاوت بود: سینمای موقت به آتش کشیده شد و با خاک یکسان شد. اما مسئولان از پا نشستند. یانگ ارک نامو به یاد می آورد، «جلسه‌های شبانه یکی پس از دیگری، جایی که آنها رجزخوانی می کردند، به باد انتقاد می گرفتند و بازجویی می کردند ... {مسئولانی دولتی} برای مردانی که در مسیرشان به سمت خانه‌ی معشوقه‌ها بودند به کمین می نشستند، زوج‌ها را از تخت بیرون می کشیدند و آنها را برهنه در مقابل چشم خویشاوندانشان به نمایش می گذاشتند.»

هنگامی که حتی این تاکتیک‌های زشت و زننده با شکست مواجه شد و مسئولان نتوانستند قوم موسو را قانع کنند تا نظامشان را کنار بگذارند، مسئولان حکومتی سعی در تحمیل (و نه تبلیغ) مفهوم نجابت و عفت در بین قوم موسو کردند. آنها کالاهای ضروری نظیر بذر غلات و پوشاک کودکان را از این قوم دریغ کردند. سرانجام، وقتی آنها را به مرحله‌ی نزدیک به قحطی رساندند، بسیاری از موسویی‌ها پذیرفتند که در جشن‌های ازدواجی که توسط دولت طراحی

¹ *Reefer Madness*: یک فیلم آمریکایی تبلیغاتی که در سال ۱۹۳۶ ساخته شد. این فیلم با توسل به صحنه‌هایی رقت‌آمیز و تصنعی، سعی در دور نگاه داشتن نوجوانان از مصرف ماری‌جوآنا می‌کرد- م

شده بود شرکت کنند، در این جشن‌ها به هر یک از آنها، یک فنجان چای، یک سیگار، قطعه‌ای کیک، و یک سندِ کاغذی داده می‌شد. [۱۱]

اما این عملیاتِ فشار اثر چندانِ پایداری نداشت. نویسنده‌ی جهانگرد، سیتیا بارنز^۱ که در سال ۲۰۰۶ از لوگو لیک بازدید کرد، دریافت که نظامِ موسو همچنان دست‌نخورده به حیاتِ خود ادامه می‌دهد، هرچند از جانبِ گردشگرانِ چینی که همانندِ مارکو پولو در ۷۵۰ سال پیش، خودمختاریِ جنسیِ زنانِ موسویی را با هرزگی اشتباه می‌گیرند تحتِ فشار قرار می‌گیرند. بارنز می‌نویسد، "اگرچه آسان‌گیریِ جنسی این قومِ توجهِ جهانیان را به موسو جلب می‌کند، اما برای موسویی‌ها آمیزشِ جنسی در محورِ دنیایشان قرار ندارد." بارنز ادامه می‌دهد:

من به طلاقِ تلخِ والدینم فکر می‌کنم، به دوستانِ دورانِ کودکی‌ام که از دست رفتند چرا که مامان‌ها یا باباها تصمیم گرفتند با فردِ دیگری بخوابند. به گمانِ من، «لوگو لیک»، بیش از آنکه قلمرویِ زنان باشد، قلمرویِ خانواده است - البته خوشبختانه خالی از سیاست‌مداران و واعظانی که در موردِ «ارزش‌های خانواده» مداحی می‌کنند. در لوگو لیک، چیزی به نامِ «خانواده‌ی گسیخته» وجود ندارد؛ هیچ جامعه‌شناسی انگشتش را به سوی «مادرانِ مجرد» نشانه نمی‌رود؛ در نتیجه‌ی جداییِ والدین، هیچ فروپاشیِ اقتصادی یا شرمندگی یا لکه‌ی ننگی به چشم نمی‌خورد. به شکلی شاداب و حمایت‌گرانه، هر یک دخترِ موسویی، با علاقه در حلقه‌ای از مردان و زنانِ خویشاوند بزرگ می‌شود. . . . وقتی او در رقص‌ها شرکت می‌کند و پسری را به اتاقِ گلِ خود دعوت می‌کند، این برای عشق، یا شهوت، یا هرآنچه که مردم به فراز و نشیبِ هورمون‌ها و نفس‌های عمیق می‌گویند صورت می‌گیرد و نه چیزِ دیگر. او برای داشتنِ خانه، یا ساختنِ یک «خانواده»، به آن پسر - و یا هر پسرِ دیگری - نیازی نخواهد داشت. او از ابتدا می‌داند که هر دو را هر هم عشق، هم خانواده‌ی همواره خواهد داشت. [۱۲]

¹ Cynthia Barnes

رویگردِ موسو به عشق و آمیزشِ جنسی، ممکن است سرانجام به واسطه‌ی فشارهای گردشگرانِ چینی قومِ «هان» که به دنبالِ آنند که لوگو لیک را به یک منطقه‌ی ساختگی برای گردشگران تبدیل کنند از بین برود. اما مقاومتِ موسویی‌ها طی دهه‌ها- اگر نه قرن‌ها- در مقابلِ فشارِ شدید برای تسلیم شدن در برابرِ آنچه که بسیاری از دانشمندان همچنان آن را «سرشت» انسان می‌دانند ستودنی‌ست- و یک مثالِ نقضِ غیرقابلِ انکار برای روایتِ مرسوم به شمار می‌رود.

در گریزناپذیریِ پدرسالاری

علازغم وجودِ جوامعی نظیرِ موسو که در آن زنان خودمختار هستند و نقشی کلیدی در حفظ ثباتِ اجتماعی و اقتصادی ایفا می‌کنند، و همین‌طور انبوهی از شواهد و مدارک در موردِ تعدادِ زیادی از جوامعِ گشت‌زن که در آنها زنان از جایگاه و احترامِ بالایی برخوردارند، همچنان بسیاری از دانشمندان با جدیت پافشاری می‌کنند که تمامیِ جوامعِ پدرسالار هستند و همواره نیز چنین بوده است. استفن گلدبرگ^۱، جامعه‌شناس، در کتاب «چرا مردان حکومت می‌کنند»^۲ (عنوان اصلی کتاب «در گریزناپذیریِ پدرسالاری» است) چند نمونه از این دیدگاهِ مطلق را ارائه می‌کند، و می‌نویسد، "پدرسالاری امری جهان‌شمول است. . . در واقع، احتمالاً در موردِ جهان‌شمولیِ هیچ یک از نهادهای اجتماعی تا این اندازه توافق وجود ندارد. . . نه اکنون و نه هیچ زمانِ دیگری، هیچ جامعه‌ای - حتی در مناطقِ دورافتاده - وجود ندارد و نداشته است که که اقتدار و رهبری در بخش‌هایی فراتر از خانواده در اختیارِ مردان نباشد." [۱۳] پس که اینطور! هیچ استثنائی وجود ندارد. عباراتِ قدرتمندی است. با این وجود، طی ۲۴۷ صفحه، گلدبرگ حتی یکبار هم به قومِ موسو اشاره نمی‌کند.

گلدبرگ از اقوامِ مینانگ‌کاباو^۳ در غرب سوماترای اندونزی صحبت می‌کند، اما تنها در پانویس، یعنی زمانی که به دو نکته از پژوهش‌های دیگران اشاره می‌کند. اولی که مربوط به سال ۱۹۳۴ می‌شود می‌گوید که در میانِ این قوم، مردان عموماً پیش از زنان شروع به غذا خوردن می‌کنند. بر مبنای این داده، گلدبرگ نتیجه می‌گیرد که مردان در جامعه‌ی مینانگ‌کاباو قدرت را در دست دارند. این نتیجه‌گیری همان‌قدر منطقی است که بگوییم جوامعِ غربی، مادرسالار هستند زیرا مردان غالباً درها را برای زنان باز می‌کنند، و ابتدا زنان از درها عبور

¹ Steven Goldberg

² *Why Men Rule*

³ *Minangkabau*

می‌کنند. دومین نکته‌ی گلدبرگ ارجاعی است به مقاله‌ای که با یک انسان‌شناس به نام پگی ریوز سندی^۱ نوشته است. در این مقاله عنوان می‌شود که مردان مینانگ‌کاباو، از نظر کاربرد جنبه‌های مختلفی از قوانین سنتی، دارای درجه‌ای از اقتدار هستند.

در مورد استفاده‌ی گلدبرگ از کار سندی دو مشکل بزرگ وجود دارد:

- اولاً، هیچ تناقضی وجود ندارد اگر بگوییم که یک جامعه پدرسالار نیست و در عین حال مردان از اشکال مختلفی از اقتدار برخوردارند. همان‌طور نقاشی مشهور وان‌گوگ، شب پرستاره، یک نقاشی زرد نیست اگرچه مقداری رنگ زرد در آن استفاده شده است.

- دومین مشکل این است که پگی ریوز سندی، انسان‌شناسی که گلدبرگ به او ارجاع می‌دهد، پیوسته عنوان کرده است که جامعه‌ی مینانگ‌کاباو مادرسالار است. در حقیقت، عنوان آخرین کتاب او در مورد مینانگ‌کاباو این است، «زنان در محور: زندگی در یک مادرسالاری مدرن»^۲. [۱۵]

پس از گذراندن بیش از بیست تابستان در میان قوم مینانگ‌کاباو، سندی می‌گوید، "قدرت زنان مینانگ‌کاباو، عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی را نیز در بر می‌گیرد،" برای مثال، او متذکر می‌شود که زنان بر نحوه‌ی به ارث رسیدن زمین کنترل دارند و اینکه یک شوهر غالباً به خانه‌ی خانواده‌ی همسرش نقل مکان می‌کند. چهار میلیون ساکن مینانگ‌کاباو در غرب سوماترا خود را یک جامعه‌ی مادرسالار می‌دانند. "در حالیکه ما در غرب سلطه‌ی مردان و رقابت بین ایشان را می‌ستاییم، جامعه‌ی مینانگ‌کاباو به تجلیل از ملکه‌ی اسطوره‌ای‌شان و همکاری بین اعضای قوم می‌پردازد." او گزارش می‌کند که "نسبت مردان و زنان با یکدیگر، بیشتر شبیه به همکاری است که برای دستیابی به یک هدف مشترک در کنار هم قرار دارند، و

¹ Peggy Reeves Sanday

² *Women at the Center: Life in a Modern Matriarchy*

نه رقیبانی که به دنبال منافع شخصی خودمحورانه هستند." و اینکه همانند گروه‌های اجتماعی بونوبوها، جایگاه زنان، با پا به سن گذاشتن و یا "ایجاد روابط مطلوب با دیگران افزایش می‌یابد. . . ." [۱۶]



زنی از مینانگ کاباو به همراه دو دختر

عکس از: کریستوفر ریان [۱۴]

همچون اغلب موارد، هنگام تلاش برای فهم و بررسی فرهنگ‌های دیگر، واژه‌ها متخصصان را به اشتباه می‌اندازد. وقتی متخصصان می‌گویند که هرگز به جامعه‌ای واقعاً مادرسالار برنخورده‌اند، ایشان به دنبال آینه‌ی معکوسِ پدرسالاری می‌گشته‌اند. این نوع نگاه، تفاوت‌های بین مردان و زنان را در نگاهشان به مفهوم قدرت و بکارگیری آن نادیده می‌گیرد. برای نمونه، سندی می‌گوید که در میان مینانگ کاباو، "نه مردان امکان سلطه دارند و نه زنان، زیرا باور آنها به اینکه تصمیم‌گیری بایستی از طریق اجماع حاصل شود این موضوع را منتفی می‌کند."

وقتی او از افراد پرسیده بود که قدرت در دست کدام جنس است، به او نهایتاً گفته شده بود که پرسش او اشتباه است. "هیچ یک از دو جنس بر دیگری سلطه ندارد. . . . زیرا مردان و زنان مکمل همدیگر هستند." [۱۷]

این را به یاد داشته باشید وقتی که برخی با هیاهو عنوان می‌کنند که "پدرسالاری چیزی جهان‌شمول است، و همواره نیز همین‌طور بوده است!" باید بدانید که نه این‌طور است و نه این‌طور بوده است. خوانندگان مذکر به جای آنکه احساس خطر کنند، این را در نظر بگیرند که در جوامعی که در آنها زنان از خودمختاری و اقتدار بالایی برخوردارند برخورد جامعه با

مردان، مهربان‌تر، سهل‌گیرتر، آرام‌تر، و بسیار سکسی‌تر است. آیا فکر می‌کنید که این یک یاوه است؟ اگر از میزان فرصت‌های جنسی در زندگی خود ناراضی هستید، زنان را بابت این موضوع سرزنش نکنید. در عوض، مطمئن شوید که آنها به قدرت، ثروت، و موقعیتی برابر دسترسی دارند یا نه. آنگاه ببینید چه اتفاقی می‌افتد.

درست همانند بونوبوها، که اقتدار اجتماعی نهایی در اختیار ائتلاف‌های زنان است و هیچ یک از ماده‌ها نیازی به ترس از یک نر بزرگ‌جثه‌تر ندارد، یا مانند آن دسته از جوامع انسانی که زنان سرزنده و با اعتماد به نفس هستند، نظیر دختران موسویی که بارنز توصیف کرده- آزاد در بیان افکار و دغدغه‌های جنسی بدون ترس از سرافکنندگی یا طرد شدن. این جوامع، در مقایسه با جوامعی که توسط اقلیت کوچکی از مردان اداره می‌شود، برای اکثر مردان بسیار دلیزیرتر است. شاید شناسایی جوامع مادرسالار، برای انسان‌شناسان مذکر غربی دشوار باشد؛ زیرا آنها توقع دارند با فرهنگی روبرو شوند که مردان در زیر پای زنان در حال زجر کشیدن باشند- یعنی یک بازتاب معکوس از سلطه‌ی درازمدت مردان بر زنان در فرهنگ‌های غربی. در عوض، وقتی به جامعه‌ای بر می‌خورند که اکثر مردان در آن به آسودگی و شادی اوقات می‌گذرانند، آنها نتیجه می‌گیرند که به یک جامعه‌ی پدرسالار دیگر پا گذاشته‌اند، و به این شکل، به کلی از ماجرا غافل می‌مانند.

رژهی تک همسری

ایده‌ی تک همسری چندان موفق نبوده و در اکثر مواقع با شکست روبرو شده و رها شده است.

جی. کی. چسترتون^۱

در میان تعجب همگان، فیلم پرفروش سال ۲۰۰۵ فیلمی بود به نام «رژهی پنگوئن‌ها»^۲. دومین مستند پردرآمد سینما تا به آن روز. با این مستند بینندگان به درون زندگی جفت‌های پنگوئن برده می‌شدند. در این مستند نشان داده می‌شد که زوج‌های پنگوئن چگونه از فرزندان خود مراقبت می‌کنند. بسیاری از بینندگان، در فداکاری پنگوئن‌ها برای فرزندان‌شان و برای یکدیگر، در واقع بازتابی از ازدواج‌های خودشان را به چشم می‌دیدند. همان‌طور که یکی از منتقدین عنوان کرده است، "غیرممکن است که هزاران پنگوئن را که در مقابل طوفان‌های قطب شمال در کنار هم تجمع می‌کنند تماشا کنید. . . و حسی انسان‌انگارانه از خویشاوندی به شما دست ندهد." کلیساهای سرتاسر ایالات متحده آمریکا، بلیط‌های سینمای این مستند را برای گروه‌های وابسته به خود پیش‌خرید کردند. ریچ لوری^۳، ویراستار «نشنال ریوو» در کنفرانسی که برای گروهی از جمهوری خواهان جوان برگزار شد گفت، "پنگوئن‌ها یک نمونه‌ی واقعی و آرمانی از تک همسری هستند. میزان گذشت و اجتماعی بودن این پرندگان حیرت‌انگیز است." آدام لایپزیگ^۴، یکی از مدیران فیلم‌های نشنال جئوگرافیک، اظهار کرد که پنگوئن‌ها «الگوی مناسبی برای والدین» هستند، شیوه‌ای که آنها از کودکان‌شان مراقبت می‌کنند حیرت‌انگیز است، و هیچ

¹ G. K. Chesterton

² *March of the Penguins*

³ Rich Lowry

⁴ Adam Leipzig

پدر یا مادری که آن را ببیند هیچ‌گاه درباره‌ی دردسرهای بچه‌داری شکایت نخواهد کرد. سبک زندگی این پرندگان با سرشت بشر همخوانی دارد و از رو تماشای آنها برای همه ضروری است.» [۱۸]

اما برخلاف ظاهر این پرندگان، مسائل جنسی پنگوئن‌ها سیاه یا سفید نیست. آن زوج‌های بی‌نقص پنگوئن، آن «مثال‌های آرمانی از تک‌همسری»، آن «الگوهای مناسب برای والدین»، تنها تا زمانی که جوجه‌شان از تخم بیرون بیاید و از درون یخ‌ها گذر کرده و به درون آب‌های منجمد قطب بروند تک‌همسر باقی می‌مانند- یعنی چیزی کمتر از یک سال. اگر این فیلم را دیده باشید، متوجه می‌شوید که طی آن سفر پر فراز و نشیب در میان یخ‌های قطب، و مقابله با آب و هوای خشن قطب، چندان وسوسه‌ای برای روابط خارج از ازدواج باقی نمی‌ماند. در حالیکه وقتی دوران بچه پنگوئن‌ها رشد کنند و به سن یازده ماهگی برسند- معادل بچه‌های مهدکودکی در انسان- وفاداری والدین نسبت به هم به سرعت فراموش می‌شود، طلاق‌ها سریعاً اتفاق می‌افتند؛ به طور خودکار و بدون درد، و مامان و بابا به دنبال شکار پنگوئن می‌روند. یک بزرگسال زایا که غالباً سی سال یا بیشتر عمر می‌کند، دست کم بیست و چهار خانواده را در طول زندگی تجربه می‌کند. آیا کسی از «الگوهای مناسب برای والدین» و «مثال آرمانی تک‌همسری» صحبت کرد؟

خواه این فیلم برای شما خسته کننده بوده باشد یا جذاب، باید جفت این فیلم را که فیلمی از ورنر هرتزوغ^۱ به نام «رویارویی‌ها در آخر دنیا» است نیز تماشا کنید. مستند هرتزوغ از قطب، یک شاهکار عکاسی است و در آن مصاحبه‌هایی ارزشمند با طیفی از شخصیت‌های جالب، از جمله دکتر دیوید آینلی^۲، بوم‌شناس دریایی صورت گرفته است. او که به طور خنده‌داری کم‌حرف است برای دو دهه به مطالعه‌ی پنگوئن‌های قطب پرداخته است. در پاسخ

¹ Werner Herzog

² David Ainley

به پرسش‌های کنایه‌آمیز هرزوغ، دکتر آینلی اعلام می‌کند که شاهد مواردی از مثلث‌های جنسی در میان پنگوئن‌ها بوده است، که طی آن دو نر به نوبت از تخم‌های یک ماده‌ی معین مراقبت می‌کنند. همین‌طور پدیده‌ی «تن‌فروشی پنگوئنی» که طی آن ماده‌ها در ازای ارائه‌ی اندکی نزدیکی جنسی به نرها، از آنها سنگریزه‌های مناسب برای ساخت لانه دریافت می‌کنند. و اما «موش صحرائی علفزار»^۱. یکی دیگر از جانورانی که نمونه‌ی کامل «طبیعی‌بودن تک‌همسری» معرفی می‌شود. بر اساس مقاله‌ی منتشر شده در یک روزنامه "موش‌های صحرائی علفزار- که در چمنزارها و دشت‌ها زندگی می‌کنند- یک نمونه‌ی نزدیک به آرمانی از تک‌همسری هستند. آنها پیوندهای جفتی تشکیل می‌دهند و در یک لانه با یکدیگر زندگی می‌کنند. هم نر و هم ماده به شکلی فعالانه از یکدیگر، قلمرو و اولادشان مراقبت می‌کنند. نر یک والد فعال است و چنانچه یکی از زوجین بمیرد، آنکه باقی می‌ماند جفت جدیدی اختیار نمی‌کند." [۱۹] وقتی حرکت متهورانه‌ی داروین را در نظر می‌گیریم که ۱۵۰ سال پیش جرأت نمود و انسان و میمون‌های انسان‌نما را با یکدیگر مقایسه کرد، ذکر اینکه دانشمندان معاصر این کار را با یکی دانستن رفتار جنسی انسان با موش‌های صحرائی علفزارها انجام می‌دهند قابل تامل است. ما که زمانی خود را با فرشتگان مقایسه می‌کردیم حال کارمان به جایی رسیده است که دست به دامان موش صحرائی شده‌ایم. اما برای سی. سو کارتر^۲ و لاول ال. گتز^۳، که به مدت بیش از سی و پنج سال به بررسی مسئله‌ی تک‌همسری در موش‌های صحرائی و سایر جانوران پرداخته‌اند، موضوع شکل دیگری است: "تک‌همسری موش‌های صحرائی از نوع «انحصارگری جنسی» نیست." [۲۰] توماس اینسل، مدیر موسسه‌ی ملی سلامت ذهنی (سابقاً مدیر مرکز نخستین یرکز) و متخصص موش‌های صحرائی، می‌گوید که

¹ prairie vole

² Lowell L. Getz

³ C. Sue Carter

آنهايي که شناختي از موضوع دارند توهم کمتری در مورد تک همسری در موش های صحرايي دارند: موش های صحرايي با اینکه عموماً در کنار شریک هایشان حضور دارند اما با هر کسی آمیزش می کنند.» [۲۱] از اینها که می گذریم، نوبت به جانور آرمانی بعدی می رسد^۱، "اگر به دنبال تک همسری هستید، با یک قو ازدواج کنید."^۲ خوب... تکلیف قوها چیست؟

از مدت ها پیش، در مورد بسیاری از گونه های پرندگان، این باور وجود داشته است که آنها تک همسر هستند، زیرا برای کارهای پرمشغله ای نظیر خوابیدن روی تخم و تغذیه ی جوجه ها وجود هر دو والد لازم است. درست همان طور که در مورد انسان نظریه پردازی شده است، محققانی که ذهنشان حول مسئله ی سرمایه گذاری می گردد، فرض کرده اند که نرها تنها زمانی به ماده کمک می کنند که مطمئن باشند پدر واقعی جوجه ها هستند. اما یافته های اخیر که از آزمون های DNA بدست آمده کشتی های این دانشمندان را به خشکی رانده است. پژوهش پاتریشیا آدیر گواتی^۳، بوم شناس رفتاری، نشان می دهد که اگرچه یک جفت پرنده ی آبی^۴ یک لانه می سازند و با هم جوجه ها را بزرگ می کنند، اما حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد از جوجه ها متعلق به نر مذکور نیست؛ و نکته اینجاست که این پرنده از نظر جنسی بی قیدتر از سایر پرندگان آوازخوان نیست: مطالعات انجام شده بر روی DNA مربوط به جوجه های حدود ۱۸۰ گونه ی مختلف از پرندگانی که قبلاً گمان می شد تک همسرند، نشان می دهد که حدود ۹۰ درصد از این گونه ها تک همسر نیستند. با نهایت تاسف باید بگوییم که قوها، در بین این ۱۰ درصد پرهیزکاران نیستند. به این ترتیب، اگر به دنبال تک همسری هستید، باید از خیر قوها نیز بگذرید!

^۱ جالب است که به برخی دلایل، موضوع همواره معطوف به زنان است-نویسنده

^۲ از همه مشهورتر در فیلم نورا افرون (Nora Ephron's) به نام خصومت (Heartburn) - نویسنده

^۳ Patricia Adair Gowaty

^۴ Bluebird: نوعی پرنده ی آوازخوان در آمریکای شمالی - م

آیا تک‌همسری در طبیعت ماست؟ بلی . . . انسان‌ها تقریباً هیچگاه در دام جفت‌شدن نمی‌افتند. بلکه در عوض، ما به طور طبیعی این کار را انجام می‌دهیم. با یکدیگر گرم می‌گیریم؛ شیفته‌ی یکدیگر می‌شویم؛ ازدواج می‌کنیم. و تقریباً همه‌ی ما، در هر زمان تنها با یک نفر ازدواج می‌کنیم. پیوند زوجهی مشخصه‌ی گونه‌ی ماست.

هلن فیشر^۱

این مشخصه، برای گونه‌ای که تا این اندازه به فعالیت‌های جنسی خارج از پیوند جفتی می‌پردازد تا اندازه‌ای غریب است. آنچه اجزای «روایت مرسوم» را کنار هم نگاه می‌دارد این فرض است که ازدواج کردن و جفت‌شدن مفاهیمی قابل کاربرد در سطح جهان‌شمول هستند، درست مثل افعالی نظیر خوردن، یا بچه آوردن. اما هر اصطلاحی که برای اشاره به رابطه‌ی بین مردان و زنان در سرتاسر جهان استفاده شود باز هم نخواهد توانست دنیایی از تنوعات را که گونه‌ی ما با آن روبرو است پوشش دهد.

«ازدواج»، «جفت‌شدن» و «عشق» پدیده‌هایی تعریف‌شده توسط جامعه هستند و در خارج از جامعه‌ی مذکور، معنای آنها دستخوش تغییر شده و یا به کلی بی‌معنا می‌شوند. نمونه‌هایی که از آیین‌های آمیزش جنسی گروهی، معاوضه‌ی جفت؛ روابط آزاد جنسی خارج از ازدواج، و ممنوعیت آمیزش جنسی متوالی ذکر شد، همگی در فرهنگ‌هایی به چشم می‌خورد که انسان‌شناسان اصرار دارند آنها را تک‌همسر معرفی کنند- صرفاً به این دلیل که پدیده‌ی

¹ Helen Fisher

چندپهلوی «ازدواج» در آنجا به چشم خورده است. در همین راستا، تعجیبی ندارد که بسیاری بر این باورند که در بین انسان‌ها، ازدواج، تک‌همسری، و خانواده‌ی هسته‌ای پدیده‌هایی جهان‌شمول هستند. مسئله این است که با چنین تفسیرهای گل‌وگشادی از مفاهیم، حتی می‌توان گفت که موشِ صحرائی، که "با هر کسی آمیزش می‌کند" نیز تک‌همسر است.

فصل دهم

حسادت جنسی: یک راهنمای مقدماتی برای طمع داشتن به همسر همسایه

زمانی که ازدواج شایع می شود، حسادت جنسی منجر به جاافتادن مفهوم پاکدامنی زن می شود. و از آنجا که این پاکدامنی ارج نهاده می شود، به زنان مجرد نیز تعمیم خواهد یافت. اینکه این موضوع با چه روندی کند به جنس نر گسترش می یابد، چیزی است که امروز می بینیم.

چارلز داروین [۱]

در جشن آیینی ازدواج در میان اقوام «کانلا»، عروس و داماد بر روی یک حصیر دراز می کشند، در حالی که بازوانشان بر زیر سر یکدیگر است و پاهایشان در هم گره خورده است. آنگاه دایی هر یک از طرفین جلو می آید و عروس و همسر جدیدش را نصیحت می کند که تا زمان بزرگ شدن آخرین فرزندشان با هم بمانند، و به طور خاص به آنها یادآوری می کند که نسبت به معشوقه های یکدیگر، حسادت جنسی نداشته باشند.

سارا بلافر هاردی^۱ [۲]

یک خطای چاپی در ۱۶۳۱ باعث شد که در انجیل نوشته شود: «تو باید به زناء متعهد باشی» [۳] اگر چه واقعاً در انجیل چنین دستوری مطرح نشده است، اما این دستور همچون یک نخ از میان دانه های تسبیح بسیاری از مثال های ما در مورد S.E.EX (اگر فراموش کرده اید،

¹ Sarah Blaffer Hrdy

تبادلات اجتماعی-جنسی) می‌گذرد. در سرتاسر این مثال‌ها، اختارهایی جدی در رابطه با ممنوعیتِ مطلقِ روابط با شریک یا شریک‌های عاطفی-جنسی فرد داده شده است، و گاهی برای تخطی از آن، مجازاتی نظیر مرگ تعیین شده است. چرا چنین است؟

از آنجایی که این موضوع در فرهنگ‌های مختلفی از سرتاسر جهان- که با یکدیگر ارتباطی ندارند- به چشم می‌خورد، می‌توان گفت که احتمالاً کارکردهای مهمی را برآورده می‌کند. در توضیح این مطلب باید گفت، از آنجایی که تنش و مجادله بین اعضای یک قبیله، تهدیدی جدی برای قبیله و روابط عمیقاً همبسته‌ی اعضای آن- از جمله نیاکان ما که برای هزاران نسل به این شکل زندگی می‌کرده‌اند- محسوب می‌شده است، این فرهنگ‌ها با توسل به تبادلات اجتماعی-جنسی آیینی‌شده، از نظر اجتماعی تعیین‌شده و حتی گاهی اجباری، از به وجود آمدن مشکلاتی نظیر حسادت جنسی و انحصارطلبی حول مسئله‌ی پدری پیشگیری می‌کرده‌اند. تعجبی ندارد که جوامع کوچک-مقیاس که شدیداً بر اعتماد میان افراد، بخشندگی و همکاری متکی‌اند، شیوه‌هایی را ترویج یا تکامل دهند که همبستگی بین اعضا را تقویت کند و مانع رفتارها و باورهایی شود که هماهنگی اعضا و بقای گروه را تهدید می‌کند.

باید تکرار کنیم که این رفتارها از روی پاکدامنی یا برعکس، رذل‌بودن پیشینیان ما صورت نمی‌گرفته است. موضوع صرفاً از این قرار است که برخی رفتارها که برای انسان‌های جوامع مدرن، عادی به نظر می‌رسد (و بنابراین به راحتی جهان‌شمول و ازلی-ابدی فرض می‌شوند) می‌تواند سریعاً به فروپاشی بسیاری از جوامع کوچک-مقیاس گشت‌زن بیانجامد و عملکرد آنها را مختل سازد. به ویژه، دنبال کردن نفع شخصی به شکلی افراطی- مثلاً با احتکار مواد غذایی یا انحصارطلبی جنسی افراطی- به راحتی می‌تواند انسجام گروه را به خطر اندازد و از این روست که در میان این اقوام، رفتاری شرم‌آور و مضحک به شمار می‌رود.

آیا در اینکه جوامع قادرند در چنین انگیزه‌هایی تغییر ایجاد کنند تردید دارید؟

همین حالا، در مناطقی از تایلند و برمه، گردن دختران توسط حلقه‌هایی برنجی کشیده می‌شوند تا دختران در نظر مردان جذاب‌تر به نظر آیند. در روستاهای سرتاسر افریقای شمالی، برای سرکوب تمایلات جنسی زنان، کلیتوریس بریده می‌شود و لوب‌های واژن به هم دوخته می‌شوند. به همین شکل، اخیراً در کالیفرنیا مسحور کننده، عمل جراحی زیبایی لوب‌های واژن و سایر جراحی‌های زیبایی واژینال، تبدیل به یک کسب و کار پررونق شده است. در نقطه‌ی دیگری از جهان، آلت جنسی پسران، طی یک مراسم آیینی ختنه می‌شود یا پوست آلت از وسط شکاف می‌خورد. فکر می‌کنم متوجه منظور شدید.



Photo: Christopher White,
www.christopherwhitephotography.com



Field sketch by Paul Kane [5]

چندتایی از قبایل بومی آمریکا، که ساکن جلگه‌های بالایی بودند، زیبایی را در این می‌دیدند که تخته چوب کوچکی را در بخش جلویی سر نوزادان که هنوز در حال رشد است قرار دهند. [۴] همانطور که بچه بزرگتر می‌شد، این تخته‌ها در حالت کشیده‌تری قرار می‌گرفت. همانطور که متخصص ارتدونسی به تدریج دندان‌ها را هم‌ردیف می‌کند. معلوم نیست که مغز در نتیجه‌ی این عمل صدمه می‌دیده است یا نه، اما این تغییر باعث می‌شده است تا سر، حالتی مخروطی و

آن‌دنیایی پیدا کند و قبایل همسایه را بترساند و صیادان پر سفید را از آن منطقه متواری کند.

اگر دقت کنید، مساله بسیار روشن است: چنانچه ظاهر آن‌دنیایی آنها بتواند دشمنان آنها را بترساند و از این طریق برای آنها مزیتی محافظتی به همراه آورد، آنگاه به وضوح می‌توان دید که چنین رفتاری در بین این قوم تکامل می‌یابد. خواه این رفتار، بوییدن آب دهان خرس و خوردن خون گاو باشد یا پوشیدن جوراب با صندل. شاید بتوان گفت که نحوه‌ی تفکر، احساس، پوشش و باورهای افراد تقریباً می‌تواند به هر حالتی درآید، تنها در صورتی که جامعه‌ای که این افراد در آن زندگی می‌کنند آنها را مجاب کرده باشد که آن کارها «طبیعی» است.

آن دسته از قواعد اجتماعی که افراد را متقاعد می‌کند تا گردن‌های خود را حتی از آستانه‌ی شکستگی گردن نیز درازتر کنند، سر نوزان خود را شکاف دهند، یا دختران خود را برای

تن فروشی مقدس بفروشدند، کاملاً قادر است تا حسادتِ جنسی را نیز با تبدیل کردن آن به امری مضحک یا بی‌معنی خنثی کند یا تغییر شکل دهد. یعنی با تبدیل کردن آن به امری «غیرطبیعی».

همانطور که دیدیم، نظریه‌ی تکامل برای توضیح دلیل حسادتِ جنسیِ نر، به محاسبات ژنتیکی‌ای تکیه دارد که در پس مسئله‌ی «قطعیتِ پدری» قرار دارد. اما اگر مسئله به زن‌ها مربوط می‌شود، بایستی یک مرد - هنگام مقایسه بین برادرش و نرهای غیرخویشاوند- دغدغه‌ی بسیار کمتری در مورد آمیزش جنسی همسرش با برادرِ خود داشته باشد، چرا که برادرِ این مرد، در نیمی از زن‌ها با او اشتراک دارد. آقایان، آیا شما چنانچه همسرتان را با برادرتان در تخت‌خواب ببینید کمتر از زمانی که او را با یک فرد کاملاً غریبه ببینید آشفته می‌شوید؟ خانم‌ها، آیا شما ترجیح می‌دهید که شوهرتان با خواهرتان روی هم بریزد تا کسی دیگر؟ گمان نمی‌کنم چنین باشد. [۶]

آمیزش جنسی به سبک برد-باخت

ما در مبحث استراتژی‌های ترکیبی جفت‌یابی که پیش‌تر مطرح شد، به دیوید باس^۱ اشاره کردیم، اما اکثر کارهای او به بررسی مسئله‌ی حسادت جنسی مربوط می‌شود. باس، تمایزی بین به اشتراک‌گذاری مواد غذایی و جفت قائل نمی‌شود، و هر دو را در قالب مفهوم «کمیابی» توضیح می‌دهد. او می‌نویسد: "اگر غذای کافی برای تغذیه‌ی همه‌ی اعضای یک گروه وجود نداشته باشد، آنگاه برخی زنده می‌مانند و برخی دیگر از بین می‌روند." به طور مشابه، "اگر دو زن به یک مرد علاقه داشته باشند . . . آنگاه پیروزی یکی از این دو زن در جذب این مرد، به معنای شکست دیگری است." باس، تقریباً هیچ تردیدی ندارد که تکامل زیستی، یک بازی برد-باخت است که در آن، بُرد فاتحان به هزینه‌ی باخت بازندگان رقم می‌خورد. [۷]

در بسیاری از موارد، مجادلات بر سر سرشت مسائل جنسی انسان، مثل یک جنگ بین فلسفه‌های اقتصادی-سیاسی رقیب به نظر می‌رسد. مدافعان روایت مرسوم، برد قابل را معادل باخت هابیل می‌دانند. آنها به شما خواهند گفت، "زندگی همین است دیگر، بچه. این سرشت انسان است. دنبال کردن نفع شخصی، چیزی است که دنیا را پیش می‌برد، خودتان را باید با دندان‌هایتان هم که شده بالا بکشید؛ دنیا جایی است که سگ، سگ را می‌خورد، و همیشه همینطور بوده است."

این نگاه اقتصاد بازاری به جفت‌یابی انسان، بر این فرض بنا شده است که تک‌همسری در سرشت انسان است. کنار گذاشتن ایده‌ی تک‌همسری، (یا همان مالیکت هر نر بر ظرفیت تولیدمثلی یک ماده)، منجر به فروپاشی بازی «من برنده-تو بازنده» خواهد شد. همانطور که در

¹ David Buss

بالا اشاره کردیم، نظریاتِ باس و همکارانش، دارای منطقی خشک و معایبی عمیق است. این دیدگاه توجهی به این موضوع ندارد که:

- ظرفیتِ جنسیِ گونه‌ی ما به شدت بالاست،
- روابطِ جنسیِ خارج از ازدواج، در همه‌ی فرهنگ‌ها امری متداول است،
- در هر دو نخست‌ای که با ما خویشاوندیِ نزدیک دارند الگوی روابطِ جنسی، روابطی متعدد و همزمان است؛
- هیچ‌یک از نخست‌هایی که در گروه‌های اجتماعیِ بزرگ زندگی می‌کنند تک‌همسر نیستند،

علاوه بر این، دیوید باس به شکلی ویژه مدافع «استراتژی‌های جفت‌یابی ترکیبی» در گونه‌ی انسان است؛ که ایده‌ای ناسازگار و خودمتناقض است.

باس و همکارانش، دست به طراحیِ مطالعاتِ بین‌فرهنگی زدند تا نشان دهند که مردان و زنان، حسادتِ جنسی را به شکلی متفاوت از یکدیگر و مطابق با شیوه‌های مختص به هر جنس تجربه می‌کنند. این محققان مدعی‌اند که موفق شده‌اند دو پیش‌فرضِ بنیادی «روایتِ مرسوم» را تایید کنند:

۱. مردان به طور جهان‌شمول دغدغه‌ی قطعیتِ پدری دارند؛ (و بنابراین، وفاداریِ جنسی جفت‌شان، دغدغه‌ی اصلی آنهاست)،
۲. در حالی که زنان به طور جهان‌شمول، دغدغه‌ی دستیابی به منابعِ مردان را دارند (و به این ترتیب، زنان در مقایسه با مردان، از هرگونه رابطه‌ی عاطفی همسرشان بیشتر احساسِ خطر می‌کنند چرا که این ممکن است باعث شود تا شوهرشان آنها را به قصدِ زنانِ دیگر ترک کند و به این شکل، از منابعِ محروم شوند).

وجود چنین تفاوت‌هایی بین مردان و زنان در نوع حسادت‌ورزی، می‌تواند مدرکی قوی در حمایت از «روایتِ مرسوم» باشد. در یکی از این پژوهش‌ها، باس و همکارانش از ۱۱۲۲ نفر خواستند تا شریکِ عاطفی-جنسی خود را در حالی که با دیگری گرم گرفته است تصور کنند. سپس از آنها پرسیده شد که کدام گزینه آنها را بیشتر می‌رنجانند:

الف: تصور اینکه شریکِ عاطفی-جنسی شما، در حالِ شکل دادن به یک رابطه‌ی عمیقِ عاطفی (و نه جنسی) با شخصِ دیگری است، یا

ب: تصور اینکه شریکِ عاطفی-جنسی شما، در حالِ بهره‌مندی از یک رابطه‌ی جنسی (و نه عاطفی) با شخصِ دیگری است؟

در مطالعاتی از این دست، که در محوطه‌ی دانشگاه‌های ایالاتِ متحدِ امریکا و اروپا صورت می‌گرفت، باس و همکارانش دائماً با نتایجِ کمابیش مشابهی روبرو می‌شدند. آنها دریافتند که پاسخ‌های مردان و زنان، در حدود ۳۵ درصد از موارد با یکدیگر فرق می‌کند و این نشان می‌داد که فرضیه‌ی آنها ظاهراً تایید شده است و "زنان نسبت به بی‌وفاییِ عاطفیِ شریک‌شان، رنجشِ بیشتری نشان می‌دهند، حتی اگر آن رابطه با آمیزشِ جنسی همراه نباشد؛ در حالیکه مردان نسبت به بی‌وفاییِ جنسیِ شریک‌شان آشفستگیِ بیشتری نشان می‌دهند، حتی اگر بینِ شریک‌شان و شخصِ سوم رابطه‌ی عاطفی وجود نداشته باشد." [۸]

پژوهشِ باس، علاوه بر اینکه ظاهراً یک پژوهشِ بین‌فرهنگی است، اما از عمقِ روش‌شناختیِ لازم برخوردار نیست. باس و همکارانش دچار همان اشتباهی شدند که گریبانگیرِ بسیاری از پژوهش‌های حولِ مسائلِ جنسی می‌شود: تکیه بر یک زیرمجموعه‌ی معین از جمعیت، آسان‌تر از نمونه‌گیری بر روی کلِ جامعه است. تقریباً همه‌ی شرکت‌کنندگان در این پژوهش‌ها، دانشجویانِ دانشگاه‌ها بودند. ما می‌دانیم که دانشجویانِ کارشناسی، گزینه‌ی مناسبی برای پژوهش نیستند. اگرچه به راحتی می‌توان موضوع را برای آنها توضیح داد و آنها را برای

همکاری دارای انگیزه کرد (مثلاً با ارائه‌ی یک مدرک اعتباری مختصر در ازای پُرکردن پرسش‌نامه) اما پاسخ‌های آنها معیار مناسبی برای درک مسائل جنسی عموم انسان‌ها بدست نمی‌دهد و با آن بسیار فاصله دارد. حتی در جوامع آزاد غربی نیز، افراد در این سن در مراحل اولیه‌ی رشد اجتماعی-جنسی خود قرار دارند و به دلیل دارا نبودن تجربه‌ی کافی، گزینه‌های مناسبی برای پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی نظیر آمیزش جنسی تنها برای یک شب، معیارهای جفت‌یابی درازمدت، یا تعداد مطلوب شریک‌های جنسی در طول عمر به حساب نمی‌آیند- و اینها پرسش‌هایی بودند که در پژوهش باس از این افراد در مورد آنها سوال شده بود.

اما باس در این اشتباه تنها نیست. اکثر پژوهش‌ها در مورد مسائل جنسی، مبتنی بر پاسخ‌های دانشجویان ۱۸ تا ۲۲ ساله‌ی دانشگاه‌های آمریکا است. در حالیکه ممکن است کسی مدعی شود که مرد بیست و دو ساله کمابیش شبیه به یک مرد پنجاه ساله است، اما عده‌ی کمی حاضرند قبول کنند که یک زن بیست ساله، در زمینه‌ی مسائل جنسی، چندان شباهتی با زنی که سی سال بزرگتر از اوست ندارد. در واقع، باید پذیرفت که مسائل جنسی یک زن در طول دوران بزرگسالی، به طور قابل ملاحظه‌ای تغییر خواهند کرد- یا بهتر بگوییم اگر شرایط اجازه دهد.

استفاده از دانشجویان کالج برای مطالعات بین‌فرهنگی، یک مشکل دیگر نیز دارد و آن، تفاوت‌های طبقاتی است. در کشورهای در حال توسعه، بیشتر دانشجویان دانشگاه‌ها از طبقات بالاتر جامعه هستند. یک دانش‌آموز ثروتمند آنگولایی، شباهت‌های بسیار بیشتری به یک دانشجوی پرتغالی دارد تا با فردی هم سن خود که در ناحیه‌ی فقیرنشین از لوآندا زندگی می‌کند. پژوهش میدانی خود ما در آفریقا، نشان می‌دهد که باورها و رفتارهای جنسی به همان اندازه که در بخش‌های مختلف جهان متفاوت است، در میان طبقات اجتماعی و خرده‌فرهنگ‌ها نیز متفاوت است. [۹]

فراتر از اثرات تحریف‌کننده‌ی سنی و طبقاتی، باس و همکارانش از این واقعیتِ کلیدی غافلند که تمامی شرکت‌کنندگان در این پژوهش‌ها، از جوامعِ پساکشاورزی انتخاب شده‌اند که مشخصه‌ی آنها مالکیتِ خصوصی، سلسله مراتبِ سیاسی، رسانه‌های بین‌المللی و چیزهایی نظیر آن است. چطور می‌توان انتظار داشت که مدعیِ یافتنِ «جهان‌شمول‌های انسان» شویم بدون آنکه دست‌کم به بررسیِ چندتایی از جوامعِ گشت‌زن پرداخته باشیم؟ یعنی جوامعی که افکار و رفتارهایشان تحت‌تاثیرِ زندگیِ مدرن شکل نگرفته است و دیدگاه‌هایشان نمایانگرِ دیدگاه‌های حاکم بر بخشِ اعظمِ تاریخِ تکاملِ ماست. این در حالی است که تعدادِ فراوانی از پژوهش‌های انجام شده بر روی جوامعِ گشت‌زن، حاکی از وجودِ شباهت‌هایی مهم حتی بین جوامعِ گشت‌زن مناطقِ مختلف و همینطور تفاوت‌های قابل توجه بین هنجارهای این جوامع با جوامعِ پساکشاورزی است. ممکن است که سوئدی‌ها و افرادِ طبقاتِ بالای نیجریه، خود را بسیار متفاوت از یکدیگر ببینند، اما از دیدِ پیشینیان، آنها از بسیاری جهات شبیه به هم هستند. اینکه برای جوامعِ گشت‌زن ساکن در بخشِ بالاییِ آمازون، با هواپیما از آسمان پرسش‌نامه و خودکار بیاندازیم کار آسانی نیست^۱. از این روست که هنوز هم دشواری یا غیرممکن بودنِ مطالعه‌ی دیدگاه‌های این جوامع، باعث می‌شود که اهمیتِ حیاتیِ آن برای این دست تحقیقات نادیده گرفته شود. این پارادایمِ تحقیقاتیِ وسیع اما سطحی، شبیه به آن است که ادعا کنیم حقایقِ جهان‌شمول راجع به ماهی‌ها کشف کرده‌ایم و این کار را با مطالعه‌ی رودخانه‌های سرتاسرِ جهان انجام داده‌ایم. پس تکلیفِ ماهی‌های درونِ دریاچه‌ها چه می‌شود؟ و ماهی‌های درونِ نهرها؟ و اقیانوس‌ها؟

^۱ در اینجا نویسنده با استفاده از عنوانِ فیلمِ «The God must be crazy» که فیلمی در موردِ یک جامعه‌ی گشت‌زن است، به شوخی از عبارتِ «The Grad Student must be crazy» استفاده کرده است - م

کریستین هاریس^۱، روان‌شناس، یادآوری کرده است که نتیجه‌گیری‌های باس چیزی بیش از تایید یک سری حرف‌های قدیمی نیست: مثلاً اینکه "مردان نسبت به هرگونه محرک جنسی در مقایسه با محرک عاطفی-هیجانی واکنش جدی‌تری نشان می‌دهند و بیشتر به این نوع محرک‌ها علاقه دارند، یا بهتر قادرند آن را تصور کنند." [۱۰] به عبارت دیگر، مردان در رابطه با آمیزش جنسی بیشتر برانگیخته می‌شوند، زیرا آن را واضح‌تر از زنان تجسم می‌کنند.

وقتی هاریس، واکنش‌های فیزیولوژیک افرادی را که به پرسش‌های باس پاسخ داده بودند بررسی کرد، دریافت که "بین زنان و مردان، در واکنش فیزیولوژیک به خیانت جنسی شریک‌شان تفاوت اندکی وجود دارد"، اما تقریباً همه‌ی زنان همچنان عنوان می‌کردند که خیانت عاطفی برای آنها آزارنده‌تر و ناخوشایندتر از خیانت جنسی خواهد بود. این پژوهش نشان می‌دهد که در مورد خیانت شریک عاطفی-جنسی، تفاوتی قابل‌تامل بین چیزی که زنان واقعاً احساس می‌کنند و چیزی که فکر می‌کنند باید احساس کنند وجود دارد. (در ادامه بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت).

دو روان‌شناس به نام دیوید ای. دی‌استنو^۲ و پیترو سالووی^۳ دریافتند که اشتباهات حتی اساسی‌تری در پژوهش باس وجود دارد. معلوم شد که هنگام پاسخ‌دادن به پرسش‌ها در مورد خیانت فرضی، نظام اعتقادی افراد وارد عمل شده و نقش ایفا می‌کند. این دانشمندان متوجه شدند که "زنان در مقایسه با مردان، بیشتر معتقدند که خیانت عاطفی، خیانت جنسی را نیز به دنبال دارد." {از این رو وقتی زنان خیانت عاطفی را آزارنده‌تر از خیانت جنسی می‌دانند به این دلیل است که بر این باورند اولی، دومی را نیز درون خود دارد-م} به این ترتیب، "انتخاب بین خیانت جنسی و خیانت عاطفی-محور اصلی بحث باس- یک تمایز اشتباه است." [۱۲]

¹ Christine Harris

² David A. DeSteno

³ Peter Salovey

دیوید ای. لیشنر و همکارانش^۱ بر یک نقطه ضعف دیگر انگشت نهادند: در پژوهشِ باس، به شرکت‌کنندگان تنها دو انتخاب داده می‌شود: تجسم خیانت جنسی بیشتر آزارنده است یا تجسم خیانت عاطفی. لیشنر می‌پرسد، اگر هر دو سناریو، افراد را به یک اندازه پریشان کند چطور؟ وقتی لیشنر این گزینه‌ی سوم را نیز اضافه کرد، دریافت که برای اکثر شرکت‌کنندگان هر دو شکل از خیانت به یک اندازه ناراحت‌کننده است. این مسئله یکبار دیگر بر بی‌اعتباری نتیجه‌گیری‌های باس تاکید کرد.^۲ [۱۲]

دیدگاه باس و سایر روان‌شناسان تکاملی مبنی بر اینکه حسادت جنسی تا اندازه‌ای در سرشت انسان جای دارد صحیح است، اما اشتباه آنها این است که یافته‌های خود را به همه‌ی افراد، همه‌ی مکان‌ها و همه‌ی زمان‌ها تعمیم می‌دهند. سرشت انسان از ماده‌ای شدیداً وابسته به محیط ساخته شده است. همچون یک آینه است - و البته آینه‌ای که ترک‌ها و خراش‌های ژنتیکی تغییرناپذیری بر روی آن حک شده است. برای اکثر انسان‌ها، واقعیت تا حد زیادی همان چیزی است که به آنها گفته می‌شود.

همچون تقریباً هر چیز دیگر، حسادت جنسی تحت تاثیر شرایط اجتماعی است و اگر شرایط ایجاب کند به طور واضح می‌تواند به یک حس ناخوشایند ناچیز تقلیل یابد.^۳

¹ David A. Lishner

² برای انتقادهایی جامع‌تر از این پژوهش‌ها نگاه کنید به :

«مبانی شناخت انسان» - اثر مایکل آیزنک - ترجمه آرش حسینیان - چاپ اینترنتی ۱۳۸۷ - فصل ۱۴ - ص ۵۰۹-۵۱۳

^۳ علم واقعی یکی از معدود - اگر نه تنها - ابزارهای قابل اعتماد برای مشاهده‌ی پدیده‌ها فراتر از سوگیری‌ها و تعصبات فرهنگی است، از این رو ضروری‌ست که بدون ترس و واهمه، به کشف سوگیری‌ها و تعصبات فرهنگی موجود در پژوهش‌ها بپردازیم - نویسنده

در میان اقوام سیرینو در بولیوی، حسادت جنسی، در واکنش به اینکه همسر یک فرد معشوقه‌هایی داشته باشد برانگیخته نمی‌شود، بلکه زمانی ایجاد می‌شود که آن مرد یا زن زمان و انرژی زیادی را صرف آن معشوقه‌ها کند. طبق گفته‌ی آلن هولمبرگ^۱، انسان‌شناس، "مفهوم عشق رومانتیک، برای اقوام سیرینو محلی از اعراب ندارد. از نظر آنها، آمیزش جنسی، همچون گرسنگی صرفاً یک سائق است که باید ارضا شود." برای این اقوام، کلمه‌ی «سکوبی»^۲ («من دوست دارم») برای اشاره به هر چیزی که اقوام سیرینو از آن لذت می‌برند مورد استفاده قرار می‌گیرد- خواه غذا باشد، یا جواهرات، یا شریک جنسی. هولمبرگ دریافت که اگرچه "اصطلاحاتی مخصوص لذت شهوانی نیز وجود دارد"، اما "هنگامی که پای لذت به میان می‌آید، این قید و بندهای واژگانی به راحتی کنار گذاشته می‌شوند، و هر اصطلاحی که دم دست باشد مورد استفاده قرار می‌گیرد» [۱۳]

ویلیام کروکر^۳، انسان‌شناس، تایید می‌کند که مردان قوم کانلا به هیچ‌وجه حسادت جنسی نمی‌ورزند. او می‌نویسد: "خواه مردان قوم کانلا در مورد اینکه با این مسئله مشکلی ندارند حقیقت را بگویند یا نه، عملاً آنها حین جشن‌ها و مراسم اجتماعی، همراه با سایر اعضا، زنان‌شان را ترغیب می‌کنند تا رسم و رسوم را به جا آورند... منظور رسم و رسوم مربوط به آمیزش جنسی آیینی با حدود بیست تن از مردان است." با این وجود، مسلم است که شما دوست ندارید با شخصی سر میز پوکر بنشینید که مدعی ست مشکلی ندارد اگر همسرش با حدود بیست مرد آمیزش جنسی برقرار کند.

جوامعی که در بالا بررسی کردیم- از اقوام ساکن در جنگل‌های مه‌آلود برزیل گرفته تا ساکنان دامنه‌های هیمالیا- هریک سازوکارهایی تدبیر کرده‌اند تا حسادت جنسی و انحصارطلبی را به

¹ Allan Holmberg

² *secubi*

³ William Crocker

حداقل برسانند. اما خلاف آن نیز ممکن است. به عبارت دیگر، برخی جوامع، به طور فعالانه اعضایشان را به انحصارطلبی ترغیب و تشویق می کنند.

چه زمان می توان گفت یک مرد یک زن را دوست دارد

ترانه‌ی «وقتی یک مرد یک زن را دوست دارد»^۱ رکوردها را شکست و در صدر برترین ترانه‌ی «Billboard Hot 100» و جدول R&B قرار گرفت.^۲ نسخه‌ی دیگری از آن، ۲۵ سال بعد توسط مایکل بولتون ارائه شد، که این نسخه نیز در صدر جدول بهترین‌ها قرار گرفت. در حال حاضر، در لیست گروه رولینگ استون^۳ این ترانه در میان ۵۰۰ ترانه‌ی برتر تاریخ، رتبه‌ی ۵۴ را به خود اختصاص داده است. هیچ چیزی به اندازه‌ی عشق و آمیزش جنسی، در رسانه‌های غربی برجسته نیست، و ترانه‌ی «وقتی یک مرد یک زن را دوست دارد» یک نمونه از پیام‌هایی است که در سرتاسر جهان بین افراد رمانتیک زمزمه می شود.

اما مگر آقای اسلگ، در این ترانه چه چیزهایی در مورد عشق یک مرد به یک زن می گوید؟ از نگاه او، نشانه‌های یک عشق مردانه‌ی واقعی چیست؟ محدودیت‌های حق تکثیر، اجازه نمی دهد تا متن ترانه را به طور کامل در اینجا بیاوریم، اما بیشتر خوانندگان، متن این ترانه را به طور کامل به یاد دارند. برای یادآوری، وقتی یک مرد، زنی را دوست دارد:

- دچار وسواس می شود و نمی تواند به هیچ چیز دیگری فکر کند.
- حاضر است دنیا را بدهد تا به این زن دست یابد.

¹ "When a Man Loves a Woman"

^۲ متن این ترانه توسط پرسی اسلگ^۲ نوشته شده و اولین بار در ۱۹۶۶ ضبط شده است - نویسنده

³ Rolling Stone

- نسبت به هر گونه تقصیر یا اشتباه این زن نابینا است، و حتی اگر دوستِ نزدیکش تلاش کند تا او را از این موضوع آگاه کند دوستش را کنار خواهد گذاشت.
- تمام پولش را خرج خواهد کرد تا توجه او را به خود جلب کند.
- و آخرین مورد که کم‌اهمیت‌تر از قبلی‌ها نیست: حاضر است در زیر باران بنخوابد اگر این زن چنین چیزی از او بخواهد.

پیشنهاد ما این است که نام این ترانه به این شکل تغییر کند: «وقتی یک مرد از نظر آسب‌شناختی دچار وسواس می‌شود و با پست و ذلیل کردنِ خویش، تمامی احترام و اعتبار خود را فدا می‌کند. (و در هر صورت زن را از دست می‌دهد زیرا به واقع، کدام زن، دوست پسری می‌خواهد که وقتی کسی از او بخواهد حاضر است در کوچه زیر باران بنخوابد؟)»

به همین شکل، ترانه‌ی «هر نفسی که می‌کشی»^۱ که در لیستِ رولینگ‌استون، رتبه‌ی ۸۴ را به خود اختصاص داده است نیز جای بررسی دارد. این یکی از مشهورترین ترانه‌های سال ۱۹۸۳، برای یک ماه برترین ترانه‌ی بریتانیا، و برای دو ماه برترین ترانه‌ی ایالات متحده بوده است. همچنین این ترانه، جایزه‌ی بهترین ترانه‌ی سال را برنده شد و گروه **The Police** بابت این ترانه، جایزه‌ی گرمی آن سال را برای بهترین کارِ پاپ به خانه برد. تا به امروز، این ترانه بیش از ۱۰ میلیون بار در نقاطِ مختلفِ جهان درخواست شده است.

گمان می‌کنیم که متن این ترانه را نیز به خوبی می‌دانید. اما آیا هیچگاه واقعاً به معنای آن توجه کرده‌اید؟ اگرچه این ترانه، به عنوان یکی از بهترین ترانه‌های عاشقانه‌ی همه‌ی دوران‌ها شناخته می‌شود اما متن این ترانه به هیچ‌وجه درباره‌ی عشق نیست.

متن ترانه از چشم‌اندازِ مردی است که درخواستش از سوی یک زن رد شده است. زنی که حاضر نشده است بپذیرد که به این مرد تعلق دارد. مرد می‌گوید که قصد دارد تا قدم به قدم او

¹ “Every Breath You Take”

را دنبال کند، هر حرکتِ او را تماشا کند، و ببیند که این زن شب را با چه کسی می‌گذراند، و از این قبیل چیزها.

آیا واقعاً این یک ترانه‌ی عاشقانه است؟ از دیدگاهِ ما، این ترانه صرفاً شایسته‌ی کسبِ رتبه‌ی اول در جدولِ مربوط به «احمقانه‌ترین ترانه‌ها و همین‌طور خطرناک‌ترین ترانه‌ها از نظرِ تجاوز به حریمِ شخصیِ افراد» است. حتی خودِ استینگ^۱، که این ترانه را پس از بیدار شدن در نیمه‌شب نوشته است هنگامی که خطِ «هر نفسی که می‌کشی/هر تکانی که می‌خوری» از ناخودآگاهش بیرون می‌زند، تا مدت‌ها متوجهِ این موضوع نمی‌شود که «[این ترانه] تا چه اندازه یاوه است.» او در یک مصاحبه خاطر نشان می‌کند که احتمالاً هنگامِ نوشتنِ این ترانه، در حالِ فکر کردن به رمانِ «۱۹۸۴» جورج اورول^۲ بوده است - رمانی در موردِ نظارت و کنترل - و قطعاً نه در موردِ عشق.

از اینها که بگذریم، آیا به راستی حسادتِ جنسی یک مسئله‌ی طبیعی است؟ در پاسخ می‌توان گفت، بستگی دارد. قطعاً ترس یک چیز طبیعی است، و همچون تمام اشکالِ ناامنی، حسادتِ جنسی نیز بیانگرِ ترس است. اما اینکه زندگیِ جنسیِ دیگری، ترس را در ما بیدار می‌کند یا نه، بستگی به این دارد که در جامعه‌ی مذکور، آمیزشِ جنسی، روابط، و شخصیتِ افرادِ چطور تعریف شده باشد. بچه‌ی اول، غالباً نسبت به خواهر یا برادرِ تازه به دنیا آمده‌اش احساسِ حسادت دارد. والدینِ آگاه، به بچه‌ی اول اطمینانِ خاطر می‌دهند که او همواره برای آنها خاص باقی خواهد ماند، و کودکِ تازه به دنیا آمده هیچ‌گونه تهدیدی برای جایگاهِ او محسوب

¹ Sting

² George Orwell

نمی‌شود، و دوست داشتنِ کودکِ دوم، از علاقه‌ی آنها به کودکِ اول نخواهد کاست. چرا قبول اینکه محبتِ مادر یک منبعِ محدود و از نوعِ «بردِ یکی-باختِ دیگری» نیست این قدر آسان است اما محبتِ عاطفی-جنسی یک منبعِ محدود در نظر گرفته می‌شود؟ ریچارد داوکینز^۱، زیست‌شناسِ تکاملی، این پرسش را به سبکِ خاصِ خود می‌پرسد، "آیا برایتان خیلی واضح است که نمی‌توان بیش از یک نفر را دوست داشت؟ به نظر می‌رسد ما این را در مورد دوست داشتنِ فرزندان (والدین سرزنش می‌شوند اگر دست‌کم اینطور وانمود نکنند که به شکلی برابر فرزندان‌شان را دوست دارند)، دوست داشتنِ کتاب‌ها، غذاها، نوشیدنی‌ها^۲، آهنگسازان، شاعران، مناطقِ دیدنی، دوستان و . . . قبول داریم، اما چرا وقتی پای دوست داشتنِ عاطفی-جنسی به میان می‌آید آن را یک استثناء در نظر گرفته و حتی بدون لحظه‌ای فکر کردنِ امکانِ آن را رد می‌کنیم؟" [۱۴]

به راستی دلیلِ این موضوع چیست؟ اگر وابستگیِ اقتصادی- که گریبانگیرِ اغلبِ زنان و فرزندان‌شان می‌شود- وجود نداشت، و باعث نمی‌شد که دسترسیِ جنسی به زنان، تبدیل به یک کالای شدیداً کنترل‌شده شود، آنگاه آیا میزانِ شیوع و تجربه‌ی حسادتِ جنسی در جوامع غربی به شکلِ کنونی باقی می‌ماند؟ اگر تقریباً همه‌ی مردان و زنان به آسانی به امنیتِ اقتصادی و رابطه‌ی جنسی بدونِ احساسِ گناه دسترسی داشتند (همانطور که در بسیاری از جوامعی که پیش‌تر بررسی کردیم، و همین‌طور در میانِ نزدیک‌ترین عموزاده‌های نخستین ما وجود دارد) چطور؟

اگر هیچ زنی نیازی نداشت نگرانِ این باشد که مبادا شریکش او و فرزندانش را بینوا و آسیب‌پذیر ترک کند چطور؟ اگر عمومِ افراد می‌توانستند از این موضوع مطمئن باشند که هرگز در رابطه با یافتنِ شریکِ جنسی با مشکل مواجه نخواهند بود چطور؟ اگر ما در فرهنگی بزرگ

¹ Richard Dawkins

^۲ چون شرابِ سفید دوست داریم، دلیل نمی‌شود شیفته‌ی شرابِ قرمز نباشیم- نویسنده

نمی‌شدیم که از دورانِ خردسالی در گوشِ ما بخوانند که دوست داشتنِ حقیقی، دوست‌داشتنی و سواس‌گونه و انحصارطلبانه است چطور؟ اگر همچون قومِ موسو، ما عزت و خودمختاریِ کسانی را که دوستشان داریم به رسمیت می‌شناختیم چطور؟ به زبانِ دیگر، اگر آمیزشِ جنسی، مهر و دوستی، و امنیتِ اقتصادی همان‌قدر در دسترسِ ما بود که در دسترسِ گذشتگانِ ما بود چطور؟

به راستی، اگر ترس از میان رود، دلیلِ دیگری برای حسادتِ جنسی باقی می‌ماند؟

انسان، شادتر خواهد بود- نه هنگامی که سرطان را درمان کند، یا به مریخ برود، یا تعصباتِ نژادی را پایان بخشد، یا دریاچه‌ی «اری»^۱ را از آب خالی کند، بلکه زمانی که راه‌هایی بیابد تا اجتماعاتِ ابتدایی را دوباره برپا سازد. این آرمان‌شهر من است.

کرت وونگات، جی آر.^۲

به گفته‌ی ادوارد ویلسون، "همه‌ی آنچه می‌توان از بررسیِ تاریخِ ژنتیکیِ انسان نتیجه گرفت این است که در گذشته، در مقایسه با امروز، اخلاقیاتِ جنسیِ آزادانه‌تری بر انسان حاکم بوده است، که طی آن، کارکردِ فعالیت‌های جنسی بیش از هر چیز تحکیمِ پیوندِ اعضای گروه بوده است و تنها در وهله‌ی دوم، به عنوانِ ابزاری برای تولیدمثل مطرح بوده است." [۱۵]

از این بهتر نمی‌توان این موضوع را بیان کرد. اما اگر مسائلِ جنسیِ انسان بیش از هر چیز، سازوکاری برای ایجادِ پیوند در گروه‌های اجتماعیِ همبسته بوده است و مسئله‌ی قطعیتِ

^۱ Lake Erie: یکی از پنج دریاچه‌ی بزرگِ آمریکای شمالی-م

^۲ Kurt Vonnegut, Jr.

پدري، در آن گروه‌ها مطرح نبوده است، آنگاه «روایتِ مرسوم» در موردِ تکاملِ جنسيِ انسان، زیر سوال می‌رود. این پیش‌فرضِ منسوخ که در طولِ تاریخ، زنان همواره خدماتِ جنسيِ خود را در ازای کمکِ مردان در بچه‌داری، تامینِ غذا و محافظت از ایشان، و از این قبیل چیزها، با مردان معامله کرده‌اند، با در نظر گرفتنِ بسیاری از جوامع که در آنها زنان هیچ نیازی به چنین معاملاتی ندارند از اعتبار می‌افتد. روایتِ مرسوم، به جای آنکه به دنبالِ تبیینی معقول برای توضیحِ اینکه چگونه به وضعیتِ کنونی رسیده‌ایم باشد، دیدگاهی آلوده به سوگیری‌ها و تعصباتِ ناشی از اخلاقیاتِ معاصر است، که خود را به شکلِ یک نظریه‌ی علمی بزرگ کرده و از پسِ عینکِ کوژ این تعصبات، به قضاوت در موردِ زمان‌های دور و پیشاتاریخ نیز می‌پردازد، و در تلاش است تا امروز را عقلانی و موجه، و گذشته را مبهم جلوه دهد. والسلام ...

یادداشت‌ها

فصل ۵

چه کسی چه چیزی را در بهشت از دست داد؟

۱. خوانندگانی که علاقه دارند در مورد اینکه چگونه و به چه دلیل گذار از گشت‌زنی به کشاورزی رخ داد بیشتر بدانند، می‌توانند با این دو پژوهش آغاز کنند:

→ Fagan (2004) and Quinn (1995)

۲. کوچران و هارپندینگ^۱ (۲۰۰۹) برخی از این توازی‌ها را متذکر شده‌اند. آنها می‌نویسند، "هم در انسان‌های {اهلی} و هم در حیوانات اهلی ما شاهد کاهش اندازه‌ی مغز، جمجمه‌ی بزرگتر، تغییر رنگ مو یا پشم، و دندان‌هایی کوچک‌تر هستیم." (ص. ۱۱۲)

۳. به آندرسون، در مقاله‌ی «سیاه‌چاله» نوشته‌ی آتول گاواند^۲ در نیویورکر ۳۰ مارس ۲۰۰۹ اشاره شده است. ارزش این مقاله به دلیل بررسی این نکته است که آیا زندان انفرادی به قدری غیرانسانی هست که بتوان آن را یک شکنجه در نظر گرفت. گاواند نتیجه می‌گیرد که البته که اینطور است. و می‌نویسد، "برهم کنش با دیگر انسان‌ها برای انسان بودن امری ضروری است."

۴. Jones et al. (1992), p. 123.

۵. اگرچه به نظر می‌رسد این تنها انسان‌ها و بونوبوها هستند که حین دوران قاعدگی نیز به آمیزش جنسی می‌پردازند، اما هم شامپانزه‌ها و هم برخی انواع دولفین‌ها ظاهراً در آمیزش جنسی با هدف کسب لذت - در مقابل آمیزش جنسی با هدف تولیدمثل - با انسان‌ها و بونوبوها شریکند.

¹ Cochran and Harpending

² Atul Gawande

۶. این اظهارات از پژوهشِ تحسین‌برانگیزِ ونتورا در موردِ خاستگاه‌های موسیقیِ جاز و راک بدست آمده است. ونتورا اینها را در کتابی به نام «ناله‌ی آن مارِ دراز را گوش کن» در سال ۱۹۸۶ به چاپ رسانده است. این کتاب در حال حاضر دیگر چاپ نمی‌شود اما این اثر و سایر آثارِ ونتورا را می‌توانید در آدرسِ اینترنتی زیر بیابید:

<http://www.michaelventura.org/>

نوشته‌ی تامپسون هم در مقاله‌ی ونتورا و هم در تامپسون (۱۹۸۴) موجود است. روبرت فریس تامپسون^۱، برجسته‌ترین مورخِ آمریکا در زمینه‌ی هنرِ آفریقایی می‌گوید که واژه‌ی «فانکی»^۱ از واژه‌ی «لافاکی»^۱ در زبانِ کنگویی آمده است که به معنای نوعی «عرق‌ریختن» ناشی از رقص یا آمیزشِ جنسی است و نه عرق ریختنِ هنگامِ کار کردن. به همین شکل، واژه‌ی «موجو»^۱ی شخص^۱ که در زبانِ کنگویی به معنی «روح» فرد است در اساس به معنای جذابیتِ جنسیِ فرد بوده است. واژه‌ی «بوگی»^۱ از «امبوگی»^۱ می‌آید که به معنای «به طورِ اهریمنی خوب» است. همین‌طور، هر دو واژه‌ی «جاز»^۱ و «جیزم»^۱ احتمالاً از «دینزا»^۱ که در زبانِ کنگویی به معنای "به انزال رسیدن" است آمده‌اند.

فصل ۶

کدام‌ها پدر تو هستند؟

۱. Harris (1989), p. 195.
۲. Beckerman and Valentine (2002), p. 10.
۳. Beckerman and Valentine (2002), p. 6.
۴. Kim Hill is quoted in Hrdy (1999b), pp. 246–247.
۵. برای نمونه، پژوهشگران دریافته‌اند که در میان اقوام باری در کلمبیا و ونزوئلا، ۸۰ درصد از کودکانی که دو یا بیش از دو پدر از نظر اجتماعی مشروع دارند به سن بزرگسالی می‌رسند در حالیکه تنها ۶۴ درصد از کودکانی که با یک پدر رسمی بزرگ می‌شوند تا آن سن دوام می‌آورند. هیل و هرتادو (۱۹۹۶) گزارش دادند که در میان نمونه‌های آنها از ۲۲۷ کودک قوم آچ، ۷۰ درصد از کودکانی که تنها یک پدر رسمی داشتند به سن ده سالگی می‌رسیدند، درحالیکه از بین کودکانی که دو پدر داشتند ۸۵ درصد به این سن می‌رسیدند.
۶. نقل قول از مقاله‌ی سالی لرمان است. این مقاله در آدرس زیر موجود است:
<http://www.alternet.org/story/13648/?page=entire>
۷. Morris (1981), pp. 154–156.
۸. In Beckerman and Valentine (2002), p. 128.
۹. See Erikson's chapter in Beckerman and Valentine (2002).
۱۰. Williams (1988), p. 114.
۱۱. Caesar (2008), p. 121.
۱۲. Quoted in Sturma (2002), p. 17.
۱۳. See Littlewood (2003)
۱۴. در اینجا مخالفان به این موضوع اشاره خواهند کرد که اظهارات مشهور مارگارت مید^۱ در مورد اقوام آزاد دریای جنوب، توسط درک فریمن^۱ (۱۹۸۳) باطل شده است. اما باید

¹ Margaret Mead

بدانید که ابطال فریمن نیز خود باطل شده است. هیرام کاتون^۲ (۱۹۹۰) و سایرین به شکلی قانع‌کننده استدلال کرده‌اند که حمله‌ی خشن فریمن به مید، احتمالاً تحت‌تاثیر اختلال روانی‌ای بوده است که در چندین مورد دیگر نیز منجر به طغیان پارانوئید فریمن شده بوده است. شدت این طغیان‌ها به حدی بوده است که نهایتاً دفتر دیپلماتیک استرالیا، فریمن را از ساراواک^۳ اخراج کرده بود. در حال حاضر، اجتماعات انسان‌شناسی بر این نکته اتفاق نظر دارند که معلوم نیست آیا یافته‌های مید دارای خطا هستند یا نه؛ و اگر هستند این خطاها تا چه اندازه است. نباید فراموش کرد که تحقیق فریمن در مورد جامعه‌ی ساموان^۴، دهه‌ها پس از ورود مبلغین و آموزه‌های مسیحی به این جامعه صورت گرفته است؛ از این رو جای تعجبی ندارد اگر توضیحاتی که او شنیده است با آنهایی که در حدود نیم قرن پیش برای مید نقل شده بود تفاوت‌های بارزی داشته باشد. برای یک بررسی مختصر، نگاه

کنید به : Monaghan (2006)

Ford and Beach (1952), p. 118. ۱۵

Small (1993), p. 153. ۱۶

de Waal (2005), p. 101. ۱۷

Morris (1967), p. 79. ۱۸

<http://primatediaries.blogspot.com/2007/08/forbidden-love.html> ۱۹

Kinsey (1953), p. 415. ۲۰

Sulloway (1998). ۲۱

۲۲. برای آشنایی با دیگر پستان‌دارانی که رفتارهای «به اشتراک‌گذاری» دارند نگاه کنید به:

Ridley (1996) and Stanford (2001)

Bogucki (1999), p. 124. ۲۳

Knight (1995), p. 210. ۲۴

¹ Derek Freeman

² Hiram Caton

³ Sarawak

⁴ Samoans

۲۵. میزان پنهان بودن تخمک‌گذاری در انسان‌ها آنقدری که برخی نویسندگان عنوان کرده‌اند جدی نیست. دلایل خوبی وجود دارد که نشان می‌دهد دستگاه بویایی انسان همچنان قادر به تشخیص زمان تخمک‌گذاری زنان است و اینکه در انسان امروز، در مقایسه با نیاکان انسان، قدرت چنین دستگاه‌هایی به طرز قابل توجهی تحلیل رفته‌اند. برای نمونه نگاه کنید به:

Singh and Bronstad (2001)

علاوه بر این، دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد زنان، به اشکالی، وضعیت زایایی خود را به دیگران اعلام می‌کنند؛ مثلاً از طریق سرنخ‌های دیداری، نظیر استفاده از جواهرات {در زمان تخمک‌گذاری-م} و تغییرات در میزان جذابیت چهره. برای نمونه، نگاه کنید به:

Roberts et al. (2004)

Daniels (1983), p. 69. ۲۶

Gregor (1985), p. 37. ۲۷

Crocker and Crocker (2003), pp. 125–126. ۲۸

Wilson (1978), p. 144. ۲۹

فصل ۷

عزیزدردانه‌ی مامان

۱. Pollock (2002), pp. 53–54.
۲. این نقل قول از مصاحبه با سارا ون گلدر^۱ برداشته شده است، "به یاد آوردن منظور ما: مصاحبه با مالیدوما سومه"، در متن: فصل‌نامه‌ی فرهنگ پایای انسانی، شماره‌ی ۳۴، ص. ۳۰. (۱۹۹۳) – این مصاحبه در آدرس زیر موجود است:
<http://www.context.org/ICLIB/IC34/Some.htm>
۳. Hrdy (1999), p. 498.
۴. Darwin (1871), p. 610.
۵. Leacock (1981), p. 50.
۶. <http://www.slate.com/id/2204451/>
۷. Erikson (2002), p. 131.
۸. Chernela (2002), p. 163.
۹. Lea (2002), p. 113.
۱۰. Chernela (2002), p. 173.
۱۱. Morris (1998), p. 262.
۱۲. Malinowski (1962), pp. 156–157.
۱۳. See Sapolsky (2005)
۱۴. Drucker (2004)
۱۵. حتی ژان ژاک روسو، نماد دیدگاه رومانتیک «وحشی نجیب»^۲، از این مکان‌های طراحی شده برای خلاصی از دست کودکان استفاده می‌کرد. در ۱۷۸۵، بنجامین فرانکلین از بیمارستانی که روسو ۵ فرزند نامشروع خود را در آنجا رها کرده بود بازدید کرد و متوجه شد که میزان مرگ و میر در میان کودکان آنجا ۸۵ درصد است. («غذای بچه» اثر جیل لپور^۳، در نیویورکر، ۱۹ ژانویه، ۲۰۰۹)
۱۶. McElvaine (2001), p. 45.
۱۷. Betzig (1989), p. 654.

¹ Sarah van Gelder

² Noble savage

³ Jill Lepore

فصل ۸

ابهام در مفهوم ازدواج، جفت‌گیری، و تک‌همسری

۱. در همین حین که مشغول نگارش این متن هستیم، تایگر وودز متهم به «خواهیدن با» بیش از دوازده زن در اتوموبیل، در پارکینگ، روی مبل و ... شده است. . . آیا باید فکر کنیم که معنی این حرف این است که او دچار «حمله‌ی خواب» است؟

۲. de Waal (2005), p. 108

۳. مقاله‌ی ترایورز یک نوشته‌ی پایه، در تایید میزان اهمیت مسئله‌ی تامین منابع توسط مردان است. این مقاله بر این نکته تاکید دارد که در مقایسه با سایر عوامل، این یک معیار کلیدی در میان معیارهای زنان برای انتخاب جنسی بشمار می‌شود. اگر به دنبال فهمی عمیق‌تر از تحولات کلی روان‌شناسی تکاملی هستید خواندن این مقاله خالی از فایده نیست.

۴. Ghiglieri (1999), p. 150.

۵. Small (1993), p. 135.

۶. Roughgarden (2007) در آدرس زیر موجود است:

http://www.redorbit.com/news/science/931165/challenging_darwins_theory_of_sexual_selection/index.html.

۷. *The New Yorker*, November 25, 2002.

۸. مقاله‌ی کارت رایت در آدرس زیر موجود است:

<http://www.pbs.org/wgbh/aia/part4/4h3106t.html>

۹. Symons (1979), p. 108.

۱۰. Valentine (2002), p. 188.

۱۱. Article by Souhail Karam, *Reuters*, July 24, 2006.

۱۲. *The New Yorker*, April 17, 2007

۱۳. Vincent of Beauvais *Speculum doctrinale* 10.45

۱۴. Both from Townsend and Levy (1990b)

فصل ۹

قطعیّت پدري: سنگبنای در حال فروپاشی روایت مرسوم

۱. Edgerton (1992), p. 182
 ۲. In Margolis (2004), p. 175
 ۳. Pollock (2002), p. 53
 ۴. برای درک رابطه‌ی پیچیده‌ی بین میزان خشونت در یک جامعه و وضعیت مسائل جنسی در آن جامعه، نگاه کنید به: see Prescott (1975)
 ۵. Quoted in Hua (2001), p. 23
 ۶. Namu (2004), p. 276؛ برای یک بررسی عالی از فرهنگ موسو، به آدرس زیر نگاه کنید:
PBS Frontline World, "The Women's Kingdom," available at www.pbs.org/frontlineworld/rough/2005/07/introduction_to.html
 ۷. Namu (2004), p. 69
 ۸. Namu (2004), p. 8
 ۹. این نگاه مقدس به خودمختاری هر فرد، در بین گشت‌زنان نیز به چشم می‌خورد. برای نمونه، وقتی مایکل فینکل^۱ از اقوام هادزا در تانزانیا بازدید کرد، اعلام کرد که، هادزا به طور رسمی هیچ رهبری ندارد. نام اردوگاه‌ها به طور سنتی بر مبنای نام نر ریش‌سفید انتخاب می‌شود. . . . اما این تشریفات هیچ قدرت ویژه‌ای به آنها نمی‌بخشد. خودمختاری فردی، یک مشخصه‌ی برجسته‌ی قوم هادزا است. هیچ فرد بزرگسالی در هادزا بر دیگری اقتدار ندارد. منبع:
- (National Geographic, December 2009)
۱۰. Hua (2001), pp. 202–203
 ۱۱. Namu (2004), pp. 94–95

¹ Michael Finkel

۱۲. قلمروی زنان در چین

CynthiaBarnes.Slate.com (November 17, 2006):

<http://www.slate.com/id/2153586/entry/2153614>

Goldberg (1993), p. 15 ۱۳

۱۴. (عکس از: کریستوفر ریان) وقتی این زن سالمند را دیدم، متوجه شدم که چهره‌اش از چه قدرت و صلابت زنانه‌ای برخوردار است. امیدوار بودم تا بپذیرد که از او عکس بگیرم. با زبان اشاره، این را از او پرسیدم. او قبول کرد، اما از من خواست که منتظر بمانم؛ سپس سریعاً چند اسم را صدا کرد. دو دختر (نوه؟، نوه‌ها؟) شروع به دویدن کردند. وقتی آنها را در میان بازوانش گرفت، اشاره کرد که آماده است.

۱۵. این کتاب در سال ۲۰۰۲ منتشر شد، در حالیکه کار گلدبرگ تقریباً یک دهه زودتر بیرون آمد، اما تمامی کارهای سندی در مورد مینانگ‌کاباو، از جمله مقالاتی که به استدلال‌های مخالف گلدبرگ مربوط می‌شود، در آن ذکر شده بود- موضوعی که قطعاً شایسته‌ی یادآوری است.

۱۶. منبع: http://www.eurekalert.org/pub_releases/2002-05/uop-imm050902.php

۱۷. منبع: www.eurekalert.org/pub_releases/2002-05/uop-imm050902.php

۱۸. اکثر این نقل قول‌ها از مقاله‌ی دیوید اسمیت^۱ است که در ۱۸ سپتامبر، ۲۰۰۵ در گاردین منتشر شده است. این مقاله در آدرس زیر موجود است:

<http://www.guardian.co.uk/uk/2005/sep/18/usa.filmnews>

یا کار استفن هلدن^۲ در نیویورک تامیز، ۲۴ ژوئن ۲۰۰۵، که در آدرس زیر موجود است:

<http://movies.nytimes.com/2005/06/24/movies/24peng.html? r=2>

۱۹. تریبون اتحاد سن دیگو: "مطالعات نشان می‌دهد که پرندگان- یا اکثر موجودات- تک‌همسر

نیستند." نوشته شده توسط: Scott LaFee, September 4, 2002.

¹ David Smith

² Stephen Holden

۲۰. «تک‌همسری و موشِ علفزار»، *Scientific American* online issue, February 2005, pp.

22-27.

۲۱. از زمانی که اینسل این را گفته چیزها اندکی پیچیده‌تر شده است. اخیراً اینسل و دیگران به دنبال کشفِ هورمون‌های مرتبط با خیانت یا وفاداری در موشِ علفزار، موشِ کوهستان، و موشِ دشت بوده‌اند. همانطور که در ۷ اکتبر ۱۹۹۳ در مجله‌ی نیچر گزارش شد، اینسل و تیمش دریافتند که «وازو پرسین»، هورمونی که حین جفت‌گیری ترشح می‌شود- در جنسِ نر برخی از گونه‌های موش و نه سایرین- ظاهراً در رفتارهای مربوط به حمایت و محافظت از قلمرو نقش ایفا می‌کند. این منجر به گمانه‌زنی در موردِ «ژن‌های تک‌همسری» شده است. نگاه کنید به :

http://findarticles.com/p/articles/mi_m1200/is_n22_v144/ai_14642472

در سال ۲۰۰۸، هاس والوم از موسسه‌ی کارولینسکا در سوئد دریافت که ظاهراً تفاوت‌های افراد در ژنی به نام RS3 334، در اینکه مردان از نظر عاطفی با چه کیفیتی با شریک‌های عاطفی-جنسی‌شان پیوند برقرار می‌کنند نقش دارد. جالب‌تر آنکه، این ژن ظاهراً با اوتیسم نیز پیوستگی‌هایی دارد. منبع مقاله‌ی والوم:

۲۲. *Proceedings of the National Academy of Sciences*, DOI:

10.1073pnas.0803081105

مقاله‌ای که به جمع‌بندی این یافته‌ها می‌پردازد در آدرس زیر موجود است:

<http://www.newscientist.com/article/dn14641-monogamy-gene-found-in-people.html>

فصل ۱۰

حسادت جنسی: یک راهنمای مقدماتی برای طمع به همسر همسایه

۱. Darwin (1871/2007), p. 184
۲. Hrdy (1999b), p. 249
۳. نزد مورخین، این موضوع به عنوان انجیلِ شیطانی یا انجیلِ زناکار شناخته می‌شود. این اشتباه باعث شد تا چاپ‌گران سلطنتی اعتبار خود را از دست بدهند و ۳۰۰ پوند جریمه شوند.
۴. به طرزی گیج‌کننده، قبیله‌ای که «کله‌صاف» نام دارد جزو این قبایل نیست. کله‌ی آنها مسطح بود، همچون شکارچیان پر سفید. در حالیکه کله‌ی افراد قبایل همسایه به شکل عجیبی مخروطی بود.
۵. کپی سیاه-سفید، اسکن شده از:
Eaton, D.; Urbanek, S.: Paul Kane's Great Nor-West, University of British Columbia Press; Vancouver, 1995.
۶. در حقیقت، ماریان فیشر و همکارانش به عکس این موضوع رسیدند: چنانچه خیانت مربوط به فردی با پیوندهای خویشاوندی باشد، افراد آشفته‌گی بیشتری تجربه می‌کنند.
see Fisher, et al. [2009]
۷. Buss (2000), p. 33
۸. Buss (2000), p. 58
۹. Jethá and Falcato (1991)
۱۰. Harris (2000), p. 1084
۱۱. برای یک جمع‌بندی از کارِ باس در مورد حسادت جنسی، نگاه کنید به باس (۲۰۰۰). برای پژوهش‌ها و یادداشت‌های مخالف با دیدگاه او نگاه کنید به:
Ryan and Jethá (2005), Harris and Christenfeld (1996), DeSteno and Salovey (1996)
۱۲. www.epjournal.net/filestore/ep06667675.pdf
۱۳. Holmberg (1969), p. 161

۱۴. از یادداشت‌های مربوط به «در باب وفاداری»؛ منتشر شده در واشینگتن پست در ۲۹ نوامبر،

۲۰۰۷. در آدرس زیر موجود است:

http://newsweek.washingtonpost.com/onfaith/panelists/richard_dawkins/20

[07/11/banishing_the_greeneyed_monste.html](http://newsweek.washingtonpost.com/onfaith/panelists/richard_dawkins/2007/11/banishing_the_greeneyed_monste.html)

Wilson (1978), p. 142 .۱۵

منابع

- Abbott, E. (1999). ***A History of Celibacy***. Cambridge, MA: Da Capo Press.
- Abramson, P. R., and Pinkerton, S. D. (Eds.). (1995a). ***Sexual Nature Sexual Culture***. Chicago: University of Chicago Press.
- (1995b). ***With Pleasure: Thoughts on the Nature of Human Sexuality***. New York: Oxford University Press.
- Acton, W. (1857/2008). ***The Functions and Disorders of the Reproductive Organs in Childhood, Youth, Adult Age, and Advanced Live Considered in their Physiological, Social, and Moral Relations***. Charleston, SC: Bibliolife.
- Adovasio, J. M., Soffer, O., and Page, J. (2007). ***The Invisible Sex: Uncovering the True Roles of Women in Prehistory***. New York: Smithsonian Books.
- Alexander, M. G., and Fisher, T. D. (2003). Truth and consequences: Using the bogus pipeline to examine sex differences in self-reported sexuality. ***The Journal of Sex Research***, 40: 27–35.
- Alexander, R. D. (1987). ***The Biology of Moral Systems***. Chicago: Aldine.
- Alexander, R. D., Hoogland, J. L., Howard, R. D., Noonan, K. M., and Sherman, P. W. (1979). Sexual dimorphisms and breeding systems in pinnepeds, ungulates, primates and humans. In N. Chagnon and W. Irons (Eds.), ***Evolutionary Biology and Human Social Behavior: An Anthropological Perspective*** (pp. 402–435). New York: Wadsworth.
- Allen, M. L., and Lemmon, W. B. (1981). Orgasm in female primates. ***American Journal of Primatology***, 1: 15–34.
- Alvergne, A. and Lummaa, V. (2009). Does the contraceptive pill alter mate choice in humans? ***Trends in Ecology and Evolution***, 24. In press—published online October 7, 2009.
- Ambrose, S. (1998). Late Pleistocene human population bottlenecks, volcanic winter, and differentiation of modern humans. ***Journal of Human Evolution*** 34 (6): 623–651.
- Amos, W. and Hoffman, J. I. (2009). Evidence that two main bottleneck events shaped modern human genetic diversity. ***Proceedings of the Royal Society B***. Published online before print October 7, 2009, doi:10.1098/rspb.2009.1473.
- Anderson, M., Hessel, J., and Dixson, A. F. (2004). Primate mating systems and the evolution of immune response. ***Journal of Reproductive Immunology***, 61: 31–38.
- Angier, N. (1995). ***The Beauty of the Beastly: New Views of the Nature of Life***. New York: Houghton Mifflin.
- (1999). ***Woman: An Intimate Geography***. New York: Virago.
- Anokhin, A. P., Golosheykin, S., Sirevaag, E., Kristjansson, S., Rohrbach, J. W., and Heath, A. C. (2006). Rapid discrimination of visual scene content in the human brain. ***Brain Research***, doi:10.1016/j.brainres.2006.03.108, available online May 18, 2006.
- Ardrey, R. (1976). ***The Hunting Hypothesis***. New York: Atheneum.

- Axelrod, R. (1984). *The Evolution of Cooperation*. New York: Basic Books.
- Bagemihl, B. (1999). *Biological Exuberance: Animal Homosexuality and Natural Diversity*. New York: St. Martin's Press.
- Baker, R. R. (1996). *Sperm Wars: The Science of Sex*. New York: Basic Books.
- Baker, R. R., and Bellis, M. (1995). *Human Sperm Competition*. London: Chapman Hall.
- Barash, D. P. (1977). *Sociobiology and Behavior*. Amsterdam: Elsevier.
- Barash, D. P., and Lipton, J. E. (2001). *The Myth of Monogamy: Fidelity and Infidelity in Animals and People*. New York: W. H. Freeman.
- Barkow, J. H. (1984). The distance between genes and culture. *Journal of Anthropological Research*, 40: 367–379.
- Barkow, J. H., Cosmides, L., and Tooby, J. (Eds.). (1992). *The Adapted Mind: Evolutionary Psychology and the Generation of Culture*. New York: Oxford University Press.
- Barlow, C. (Ed.). (1984). *Evolution Extended: Biological Debates on the Meaning of Life*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Barlow, N. (Ed.). (1958). *The Autobiography of Charles Darwin*. New York: Harcourt Brace.
- Barratt, C. L. R., Kay, V., and Oxenham, S. K. (2009). The human spermatozoon—a stripped down but refined machine. *Journal of Biology*, 8: 63. <http://jbiol.com/content/8/7/63>.
- Bateman, A. J. (1948). Intra-sexual selection in *Drosophila*. *Heredity*, 2: 349–368.
- Batten, M. (1992). *Sexual Strategies: How Females Choose Their Mates*. New York: Putnam.
- Baumeister, R. F. (2000). Gender differences in erotic plasticity: The female sex drive as socially flexible and responsive. *Psychological Bulletin*, 126: 347–374.
- Beach, F. (Ed.). (1976). *Human Sexuality in Four Perspectives*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Bean, L. J. (1978). Social organization. In R. Heizer (Ed.), *Handbook of North American Indians*, Vol. 8: *California* (pp. 673–682). Washington, D.C.: Smithsonian Institution Press.
- Beckerman, S., and Valentine, P. (Eds.). (2002). *Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America*. Gainesville: University Press of Florida.
- Bellis, M. A., and Baker, R. R. (1990). Do females promote sperm competition: Data for humans. *Animal Behaviour*, 40: 997–999.
- Belliveau, J. (2006). *Romance on the Road: Travelling Women Who Love Foreign Men*. Baltimore, MD: Beau Monde Press.
- Behar, D. M., et al. (2008). The dawn of human matrilineal diversity. *The American Journal of Human Genetics*, 82: 1130–1140.
- Bergstrand, C., and Blevins Williams, J. (2000). Today's Alternative Marriage Styles: The Case of Swingers. *Electronic Journal of Human Sexuality*: Annual. On line: http://findarticles.com/p/articles/mi_6896/is_3/ai_n28819761/?tag=content;col1
- Berkowitz, B., and Yager-Berkowitz, S. (2008). *He's Just Not Up For It Anymore: Why Men Stop Having Sex and What You Can Do About It*. New York: William Morrow.

- Berman, M. (2000). ***Wandering God: A Study in Nomadic Spirituality***. Albany: State University of New York Press.
- Bernard, J. (1972/1982). ***The Future of Marriage***. New Haven: Yale University Press.
- Betzig, L. (1982). Despotism and differential reproduction: A cross-cultural correlation of conflict asymmetry, hierarchy and degree of polygyny. ***Ethology and Sociobiology***, 3: 209–221.
- (1986). ***Despotism and Differential Reproduction: A Darwinian View of History***. New York: Aldine.
- (1989). Causes of conjugal dissolution: A cross-cultural study. ***Current Anthropology***, 30: 654–676.
- Birkhead, T. (2000). ***Promiscuity: An Evolutionary History of Sperm Competition and Sexual Conflict***. New York: Faber and Faber.
- (2002). Postcopulatory sexual selection. ***Nature Reviews: Genetics***, 3: 262–273. www.nature.com/reviews/genetics.
- Blount, B. G. (1990). Issues in bonobo (*Pan paniscus*) sexual behavior. ***American Anthropologist***, 92: 702–714.
- Blurton Jones, N., Hawkes, K., and O’Connell, J. F. (2002). Antiquity of postreproductive life: Are there modern impacts on hunter-gatherer postreproductive life spans? ***American Journal of Human Biology***, 14: 184–205.
- Blum, D. (1997). ***Sex on the Brain: The Biological Differences Between Men and Women***. New York: Viking.
- Bodley, J. (2002). ***Power of Scale: A Global History Approach (Sources and Studies in World History)***. Armonk, NY: M. E. Sharpe.
- Boehm, C. H. (1999). ***Hierarchy in the Forest: The Evolution of Egalitarian Behavior***. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Bogucki, P. (1999). ***The Origins of Human Society***. Malden, MA: Blackwell.
- Borofsky, R. (2005). ***Yanomami: The Fierce Controversy and What We Can Learn From It***. University of California Press.
- Borries, C., Launhardt, K., Epplen, C., Epplen, J. T., and Winkler, P. (1999). Males as infant protectors in Hanuman langurs (*Presbytis entellus*) living in multimale groups—defense pattern, paternity and sexual behaviour. ***Behavioral Ecology and Sociobiology***, 46: 350–356.
- Bowlby, J. (1992). ***Charles Darwin: A New Life***. New York: Norton.
- Boyd, R., and Silk, J. (1997). ***How Humans Evolved***. New York: Norton.
- Boyle, T. C. (1993). ***The Road to Wellville***. New York: Viking.
- Boysen, S. T., and Himes, G. T. (1999). Current issues and emergent theories in animal cognition. ***Annual Reviews in Psychology***, 50: 683–705.
- Brizendine, L. (2006). ***The Female Brain***. New York: Morgan Road Books.
- Brown, D. (1970/2001). ***Bury My Heart at Wounded Knee: An Indian History of the American West***. New York: Holt Paperbacks.
- Bruhn, J. G., and Wolf, S. (1979). ***The Roseto Story: An Anatomy of Health***. University of

Oklahoma Press.

Buller, D. J. (2005). ***Adapting Minds: Evolutionary Psychology and the Persistent Quest for Human Nature***. Cambridge, MA: The MIT Press.

Bullough, V. L. (1994). ***Science in the Bedroom: A History of Sex Research***. New York: HarperCollins.

Burch, E. S., Jr., and Ellanna, L. J. (Eds.) (1994). ***Key Issues in Hunter-Gatherer Research***. Oxford, England: Berg.

Burnham, T., and Phelan, J. (2000). ***Mean Genes: From Sex to Money to Food: Taming Our Primal Instincts***. Cambridge, MA: Perseus.

Buss, D. M. (1989). Sex differences in human mate preferences: Evolutionary hypotheses testing in 37 cultures. ***Behavioral and Brain Sciences***, 12: 1–49.

——— (1994). ***The Evolution of Desire: Strategies of Human Mating***. New York: Basic Books.

——— (2000). ***The Dangerous Passion: Why Jealousy Is as Necessary as Love and Sex***. New York: The Free Press.

——— (2005). ***The Murderer Next Door: Why the Mind Is Designed to Kill***. New York: Penguin Press.

Buss, D. M., Larsen, R. J., Westen, D., and Semmelroth, J. (1992). Sex differences in jealousy: Evolution, physiology and psychology. ***Psychological Science***, 3: 251–255.

Buss, D. M., and Schmitt, D. P. (1993). Sexual strategies theory: An evolutionary perspective on human mating. ***Psychological Review***, 100: 204–232.

Caesar, J. (2008). ***The Gallic Wars: Julius Caesar's Account of the Roman Conquest of Gaul***. St. Petersburg, FL: Red and Black Publishers.

Cassini, M. H. (1998). Inter-specific infanticide in South American otariids. ***Behavior***, 135: 1005–1012.

Caswell, J. L., et al. (2008). Analysis of chimpanzee history based on genome sequence alignments. ***PLoS Genetics***, April; 4(4): e1000057. On line:

<http://www.plosgenetics.org/article/info%3Adoi%2F10.1371%2Fjournal.pgen.1000057>

Caton, H. (1990). ***The Samoa Reader: Anthropologists Take Stock***. Lanham, MD: University Press of America.

Chagnon, N. (1968). ***Yanomamö: The Fierce People***. New York: Holt, Rinehart and Winston.

Chapman, A. R., and Sussman, R. W. (Eds.). (2004.) ***The Origins and Nature of Sociality***. Piscataway, NJ: Aldine Transaction.

Cherlin, A. J. (2009). ***The Marriage-Go-Round: The State of Marriage and the Family in America Today***. New York: Knopf.

Chernela, J. M. (2002). Fathering in the northwest Amazon of Brazil. In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), ***Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America*** (pp. 160–177). Gainesville: University Press of Florida.

Chivers, M. L., Seto, M. C., and Blanchard, R. (2007). Gender and sexual orientation

- differences in sexual response to the sexual activities versus the gender of actors in sexual films. *Journal of Personality and Social Psychology*, 93: 1108–1121.
- Clark, G. (1997). Aspects of early hominid sociality: An evolutionary perspective. In C. Barton and G. Clark (Eds.), *Rediscovering Darwin: Evolutionary Theory and Archaeological Explanation*. Archaeological Papers of the American Anthropological Association, 7: 209–231.
- Clark, R. D., and Hatfield, E. (1989). Gender differences in receptivity to sexual offers. *Journal of Psychology & Human Sexuality*, 2: 39–55.
- Cochran, G. and Harpending, H. (2009). *The 10,000 Year Explosion: How Civilization Accelerated Human Evolution*. New York: Basic Books.
- Cohen, S., et al. (2009). Sleep habits and susceptibility to the common cold. *Archives of Internal Medicine*, 169: 62.
- Corning, P. (1994). The synergism hypothesis: A theory of progressive evolution. In C. Barlow (Ed.), *Evolution Extended: Biological Debates on the Meaning of Life* (pp. 110–118). Cambridge, MA: MIT Press.
- Cosmides, L., and Tooby, J. (1987). From evolution to behavior: Evolutionary psychology as the missing link. In J. Dupree (Ed.), *The Latest on the Best: Essays on Evolution and Optimality* (pp. 227–306). Cambridge, MA: MIT Press.
- Counts, D. E. A., and Counts, D. R. (1983). Father's water equals mother's milk: The conception of parentage in Kaliai, West New Guinea. *Mankind*, 14: 45–56.
- Coventry, M. (October/November 2000). Making the cut: It's a girl! ... or is it? When there's doubt, why are surgeons calling the shots? *Ms. Magazine*. Retrieved July 2, 2002 from <http://www.msomagazine.com/oct00/makingthecut.html>.
- Crocker, W. H. and Crocker, J. G. (2003). *The Canela: Kinship, Ritual and Sex in an Amazonian Tribe (Case Studies in Cultural Anthropology)*. Florence, KY: Wadsworth.
- Crocker, W. H. (2002). Canela "other fathers": Partible paternity and its changing practices. In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), *Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America* (pp. 86–104). Gainesville: University Press of Florida.
- Dabbs, J. M. Jr., Carr, T. S., Frady, R. L., and Riad, J. K. (1995). Testosterone, crime and misbehavior among 692 male prison inmates. *Personality and Individual Differences*, 18: 627–633.
- Dabbs, J. M. Jr., Jurkovic, G., and Frady, R. L. (1991). Salivary testosterone and cortisol among late adolescent male offenders. *Journal of Abnormal Child Psychology*, 19: 469–478.
- Daniels, D. (1983). The evolution of concealed ovulation and self-deception. *Ethology and Sociobiology*, 4: 69–87.
- Darwin, C. (1859). *On the Origin of Species by Means of Natural Selection*. London: John Murray.
- (1871/2007). *The Descent of Man and Selection in Relation to Sex*. New York: Plume.

- Davenport, W. H. (1965). Sexual patterns and their regulation in a society of the southwest Pacific. In Beach (Ed.), ***Sex and Behavior***, pp. 161–203.
- Dawkins, R. (1976). ***The Selfish Gene***. New York: Oxford University Press.
- _____ (1998). ***Unweaving the Rainbow: Science, Delusion and the Appetite for Wonder***. Boston: Houghton Mifflin.
- DeMeo, J. (1998). ***Saharasia: The 4000 b.c.e. Origins of Child Abuse, Sex-repression, Warfare and Social Violence, in the Deserts of the Old World***. Eugene, OR: Natural Energy Works.
- Desmond, A., and Moore, J. (1994). ***Darwin: The Life of a Tormented Evolutionist***. New York: Warner Books.
- DeSteno, D., and Salovey, P. (1996). Evolutionary origins of sex differences in jealousy? Questioning the “fitness” of the model. ***Psychological Science***, 7: 367–372.
- de Waal, F. (1995). Bonobo sex and society: The behavior of a close relative challenges assumptions about male supremacy in human evolution. ***Scientific American***, (March): 82-88.
- (1996). ***Good Natured: The Origins of Right and Wrong in Humans and Other Animals***. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- (1998). ***Chimpanzee Politics: Power and Sex among the Apes***. Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press. (Original work published 1982.)
- (2001a). ***The Ape and the Sushi Master: Cultural Reflections of a Primatologist***. New York: Basic Books.
- (2001b). Apes from Venus: Bonobos and human social evolution. In F. de Waal (Ed.), ***Tree of Origin: What Primate Behavior Can Tell Us About Human Social Evolution*** (pp. 39–68). Cambridge, MA: Harvard University Press.
- (2001c). (Ed.). ***Tree of Origin: What Primate Behavior Can Tell Us About Human Social Evolution***. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- (2005a). ***Our Inner Ape: The Best and Worst of Human Nature***. London: Granta Books.
- (2005b). Bonobo sex and society. ***Scientific American*** online issue, February, pp. 32–38.
- (2009). ***The Age of Empathy: Nature’s Lessons for a Kinder Society***. New York: Harmony Books.
- de Waal, F., and Johanowicz, D. L. (1993). Modification of reconciliation behavior through social experience: An experiment with two macaque species. ***Child Development*** 64: 897–908.
- de Waal, F. and Lanting, F. (1998). ***Bonobo: The Forgotten Ape***. Berkeley: University of California Press.
- Dewsbury, D. A. (1981). Effects of novelty on copulatory behavior: The Coolidge effect and related phenomena. ***Psychological Bulletin***, 89: 464–482.
- Diamond, J. (1986). Variation in human testis size. ***Nature***, 320: 488.
- (1987). The worst mistake in the history of the human race. ***Discover***, May.

- (1991). *The Rise and Fall of the Third Chimpanzee: How Our Animal Heritage Affects the Way We Live*. London: Vintage.
- (1997). *Guns, Germs and Steel: The Fates of Human Societies*. New York: Norton.
- (2005). *Collapse: How Societies Choose to Fail or Succeed*. New York: Viking.
- Diamond, L. M. (2008). *Sexual Fluidity: Understanding Women's Love and Desire*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Dillehay, T. D., et al. (2008). Monte Verde: Seaweed, food, medicine and the peopling of South America. *Science*, 320 (5877): 784–786.
- Dindyal, S. (2004). The sperm count has been decreasing steadily for many years in Western industrialised countries: Is there an endocrine basis for this decrease? *The Internet Journal of Urology*, 2 (1).
- Dixson, A. F. (1998). *Primate Sexuality: Comparative Studies of the Prosimians, Monkeys, Apes and Human Beings*. New York: Oxford University Press.
- Dixson, A. F., and Anderson, M. (2001). Sexual selection and the comparative anatomy of reproduction in monkeys, apes and human beings. *Annual Review of Sex Research*, 12: 121–144.
- (2002). Sexual selection, seminal coagulation and copulatory plug formation in primates. *Folia Primatologica*, 73: 63–69.
- Drucker, D. (2004). *Invent Radium or I'll Pull Your Hair: A Memoir*. Chicago: University of Chicago Press.
- Druckerman, P. (2008). *Lust in Translation: Infidelity from Tokyo to Tennessee*. New York: Penguin Two.
- Dunbar, R. I. M. (1992) Neocortex size as a constraint on group size in primates. *Journal of Human Evolution*, 22: 469-493.
- Dunbar, R. I. M. (1993), Coevolution of neocortical size, group size and language in humans. *Behavioral and Brain Sciences*, 16 (4): 681-735.
- Easton, D., and Liszt, C. A. (1997). *The Ethical Slut: A Guide to Infinite Sexual Possibilities*. San Francisco, CA: Greenery Press.
- Eaton, S., and Konner, M. (1985). Paleolithic nutrition: A consideration of its nature and current implications. *New England Journal of Medicine*, 312: 283–289.
- Eaton, S., Konner, M., and Shostak, M. (1988). Stone agers in the fast lane: Chronic degenerative disease in evolutionary perspective. *American Journal of Medicine*, 84: 739–749.
- Eaton, S., Shostak, M., and Konner, M. (1988). *The Paleolithic Prescription: A Program of Diet & Exercise and a Design for Living*. New York: Harper & Row.
- Eberhard, W. G. (1985). *Sexual Selection and Animal Genitalia*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Eberhard, W. G. (1996). *Female Control: Sexual Selection by Cryptic Female Choice*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Edgerton, R. B. (1992). *Sick Societies: Challenging the Myth of Primitive Harmony*.

- New York: The Free Press.
- Ehrenberg, M. (1989). *Women in Prehistory*. London: British Museum Publications.
- Ehrlich, P. R. (2000). *Human Natures: Genes, Cultures, and the Human Prospect*. New York: Penguin.
- Ellison, P. T., et al. (2009). *Endocrinology of Social Relationships*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Elwin, V. (1968). *Kingdom of the Young*. Bombay: Oxford University Press.
- Erikson, P. (1993). A onomástica matis é amazônica [Naming rituals among the Matis of the Amazon]. In E. Viveiros de Castro and M. Carneiro da Cunha (Eds.), *Amazônia: Etnologia e história indígena* (pp. 323–338). São Paulo: Núcleo de História Indígena et do Indigenismo, USP/FAPESP.
- (2002). Several fathers in one's cap: Polyandrous conception among the Panoan Matis (Amazonas, Brazil). In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), *Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America* (pp. 123–136). Gainesville: University Press of Florida.
- Ewen, S. (1976/2001). *Captains of Consciousness: Advertising and the Social Roots of the Consumer Culture*. New York: Basic Books.
- Fagan, B. (2004). *The Long Summer: How Climate Changed Civilization*. New York: Basic Books.
- Fedigan, L. M., and Strum, S. C. (1997). Changing images of primate societies. *Current Anthropology*, 38: 677–681.
- Feinstein, D., and Krippner, S. (2007). *The Mythic Path: Discovering the Guiding Stories of Your Past—Creating a Vision for Your Future*. Fulton, CA: Elite Books.
- Ferguson, B. (1995). *Yanomami Warfare: A Political History*. Santa Fe: NM: School of American Research Press.
- (2000). *War in the Tribal Zone: Expanding States and Indigenous Warfare*. Santa Fe, NM: SAR Press.
- (2003). The birth of war. *Natural History*, July/August: 28–34.
- Ferraro, G., Trevathan, W., and Levy, J. (1994). *Anthropology: An Applied Perspective*. Minneapolis/St. Paul, MN: West Publishing Company.
- Fish, R. C. (2000). *The Clitoral Truth: The Secret World at Your Fingertips*. New York: Seven Stories Press.
- Fisher, H. E. (1982). *The Sex Contract: The Evolution of Human Behavior*. New York: William Morrow.
- (1989). Evolution of human serial pairbonding. *American Journal of Physical Anthropology*, 78: 331–354.
- (1992). *Anatomy of Love*. New York: Fawcett Columbine.
- (2004). *Why We Love: The Nature and Chemistry of Romantic Love*. New York: Henry Holt.
- Fisher, M., et al. (2009). Impact of relational proximity on distress from infidelity. *Evolutionary Psychology*, 7(4): 560-580.

- Flanagan, C. (2009). Is there hope for the American Marriage? *Time*, July 2.
<http://www.time.com/time/nation/article/0,8599,1908243-1,00.html>
- Fleming, J. B. (1960). Clitoridectomy: The disastrous downfall of Isaac Baker Brown, F.R.C.S. (1867). *Journal of Obstetrics and Gynaecology of the British Empire*, 67: 1017–1034.
- Foley, R. (1996). The adaptive legacy of human evolution: A search for the environment of evolutionary adaptiveness. *Evolutionary Anthropology*, 4: 194–203.
- Ford, C. S., and Beach, F. (1952). *Patterns of Sexual Behavior*. Westport, CT: Greenwood Press.
- Fordney-Settlage, D. (1981). A review of cervical mucus and sperm interactions in humans. *International Journal of Fertility*, 26: 161–169.
- Fortenberry, D. J. (2005). The limits of abstinence-only in preventing sexually transmitted infections. *Journal of Adolescent Health*, 36: 269–357.
- Fouts, R., with Mills, S. T. (1997). *Next of Kin: My Conversations with Chimpanzees*. New York: Avon Books.
- Fox, C. A., Colson, R. H., and Watson, B. W. (1982). Continuous measurement of vaginal and intra-uterine pH by radio-telemetry during human coitus. In Z. Hoch and H. L. Lief (Eds.), *Sexology* (pp. 110–113). Amsterdam: Excerpta Medica.
- Fox, R. (1997). *Conjectures & Confrontations: Science, Evolution, Social Concern*. Somerset, NJ: Transaction.
- Fowles, J. (1969). *The French Lieutenant's Woman*. New York: Signet.
- Freeman, D. (1983). *Margaret Mead and Samoa: The Making and Unmaking of an Anthropological Myth*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Friedman, D. M. (2001). *A Mind of Its Own: A Cultural History of the Penis*. New York: The Free Press.
- Fromm, E. (1973). *The Anatomy of Human Destructiveness*. New York: Hold, Rinehart and Winston.
- Fry, D. (2009). *Beyond War: The Human Potential for Peace*. New York: Oxford University Press.
- Gagneaux, P., and Boesch, C. (1999). Female reproductive strategies, paternity and community structure in wild West African chimpanzees. *Animal Behaviour*, 57: 19–32.
- Gallup, G. G., Jr. (2009). On the origin of descended scrotal testicles: The activation hypothesis. *Evolutionary Psychology*, 7: 517-526. Available on line at <http://www.epjournal.net/>
- Gallup, G. G. Jr., and Burch, R. L. (2004). Semen displacement as a sperm competition strategy in humans. *Evolutionary Psychology*, 2: 12–23. Available on line at <http://www.epjournal.net/>
- Gallup, G. G. Jr., Burch, R. L., and Platek, S. M. (2002). Does semen have antidepressant properties? *Archives of Sexual Behavior*, 31: 289–293.
- Gangestad, S. W., Bennett, K., and Thornhill, R. (2001). A latent variable model of developmental instability in relation to men's sexual behavior. *Proceedings of the Royal Society of London*, 268: 1677–1684.

- Gangestad, S. W., and Thornhill, R. (1998). Menstrual cycle variation in women's preferences for the scent of symmetrical men. *Proceedings of the Royal Society of London*, 265: 927–933.
- Gangestad, S. W., Thornhill, R., and Yeo, R. A. (1994). Facial attractiveness, developmental stability and fluctuating symmetry. *Ethology and Sociobiology*, 15: 73–85.
- Ghiglieri, M. P. (1999). *The Dark Side of Man: Tracing the Origins of Male Violence*. Reading, MA: Helix Books.
- Gibson, P. (1989). Gay and lesbian youth suicide, in Fenleib, Marcia R. (Ed.), *Report of the Secretary's Task Force on Youth Suicide*, United States Government Printing Office, ISBN 0160025087.
- Gladwell, M. (2002). *The Tipping Point: How Little Things Can Make a Big Difference*. New York: Back Bay Books.
- (2008). *Outliers: The Story of Success*. New York: Little, Brown and Company.
- Glass, D. P., and T. L. Wright. (1985). Sex differences in type of extramarital involvement and marital dissatisfaction. *Sex Roles*, 12: 1101–1120.
- Goldberg, S. (1993). *Why Men Rule: A Theory of Male Dominance*. Chicago: Open Court.
- Good, K., with D. Chanoff. (1991). *Into the Heart: One Man's Pursuit of Love and Knowledge Among the Yanomama*. Leicester, England: Charnwood.
- Goodall, J. (1971). *In the Shadow of Man*. Glasgow: Collins.
- (1991). *Through a Window: Thirty Years with the Chimpanzees of Gombe*. London: Penguin.
- Goodman, M., et al. (1998). Toward a phylogenetic classification of primates based on DNA evidence complemented by fossil evidence. *Molecular Phylogenetics and Evolution*, 9: 585–598.
- Gould, S. J. (1980). *Ever since Darwin: Reflections in Natural History*. New York: Norton.
- (1981). *The Mismeasure of Man*. New York: Norton.
- (1991). Exaptation: A crucial tool for an evolutionary psychology. *Journal of Social Issues*, 47(3): 43–65.
- (1997). Darwinian fundamentalism. *New York Review of Books*, pp. 34–37. Retrieved December 12, 2002 from <http://www.nybooks.com/articles/1151>.
- Gould, S. J., and Lewontin, R. C. (1979). The spandrels of San Marco and the Panglossian paradigm: A critique of the adaptationist programme. *Proceedings of the Royal Society of London*, 205: 581–598.
- Gould, S. J., and Vrba, E. S. (1982). Exaptation—a missing term in the science of form. *Paleobiology*, 8: 4–15.
- Gould, T. (2000). *The Lifestyle: A Look at the Erotic Rites of Swingers*. Buffalo, NY: Firefly Books.
- Gowdy, J. (Ed.). (1998). *Limited Wants, Unlimited Means: A Reader on Hunter-gatherer Economics and the Environment*. Washington, DC: Island Press.

- Gray, P. B., Kahlenberg, S. M., Barrett, E. S., Lipson, S. F., and Ellison, P. T. (2002). Marriage and fatherhood are associated with lower testosterone in males. *Evolution and Human Behavior*, 23(3): 193–201.
- Gray, P. B., Parkin, J. C., and Samms-Vaughan, M. E. (1997). Hormonal correlates of human paternal interactions: A hospital-based investigation in urban Jamaica. *Hormones and Behavior*, 52: 499–507.
- Gregor, T. (1985). *Anxious Pleasures: The Sexual Lives of an Amazonian People*. Chicago: University of Chicago Press.
- Hamilton, W. D. (1964). The genetic evolution of social behavior. Parts I and II. *Journal of Theoretical Biology*, 7: 1–52.
- (2001). *The Narrow Roads of Gene Land*. New York: Oxford University Press.
- Hamilton, W. J., and Arrowood, P. C. (1978). Copulatory vocalizations of Chacma baboons (*Papio ursinus*), gibbons (*Hylobates hoolock*) and humans. *Science*, 200: 1405–1409.
- Harcourt, A. H. (1997). Sperm competition in primates. *American Naturalist*, 149: 189–194.
- Harcourt, A. H., and Harvey, P. H. (1984). Sperm competition, testes size and breeding systems in primates. In R. Smith (Ed.), *Sperm Competition and the Evolution of Animal Mating Systems* (pp. 589–659). New York: Academic Press.
- Hardin, G. (1968). The tragedy of the commons. *Science*, 131: 1292–1297.
- Harper, M. J. K. (1988). Gamete and zygote transport. In E. Knobil and J. Neill (Eds.), *The Physiology of Reproduction* (pp. 103–134). New York: Raven Press.
- Harris, C. (2000). Psychophysiological responses to imagined infidelity: The specific innate modular view of jealousy reconsidered. *Journal of Personality and Social Psychology*, 78: 1082–1091.
- Harris, C., and Christenfeld, N. (1996). Gender, jealousy and reason. *Psychological Science*, 7: 364–366.
- Harris, M. (1977). *Cannibals and Kings: The Origins of Cultures*. New York: Random House.
- (1980). *Cultural Materialism: The Struggle for a Science of Culture*. New York: Vintage Books.
- (1989). *Our Kind: Who We Are, Where We Came From, Where We Are Going*. New York: Harper & Row.
- (1993). The evolution of human gender hierarchies: A trial formulation. In B. Miller (Ed.), *Sex and Gender Hierarchies* (pp. 57–79). Cambridge, England: Cambridge University Press.
- Hart, D., and Sussman, R. W. (2005). *Man the Hunted: Primates, Predators, and Human Evolution*. New York: Westview Press.
- Harvey, P. H., and May, R. M. (1989). Out for the sperm count. *Nature*, 337: 508–509.
- Haselton, M. G., et al. (2007). Ovulatory shifts in human female ornamentation: Near ovulation, women dress to impress. *Hormones and Behavior*, 51: 40–45.

www.sscnet.ucla.edu/comm/haselton/webdocs/dress_to_impress.pdf

Hassan, F. A. (1980). The growth and regulation of human population in prehistoric times. In Cohen, M. N., Malpass, R. S., and Klein, H. G. (Eds.), **Biosocial Mechanisms of Population Regulation** (pp. 305–19). New Haven, CT: Yale University Press.

Hawkes, K. (1993). Why hunter-gatherers work. **Current Anthropology**, 34: 341–361.

Hawkes, K., O’Connell, J. F., and Blurton Jones, N. G. (2001a). Hadza meat sharing.

Evolution and Human Behavior, 22: 113–142.

— (2001b). Hadza hunting and the evolution of nuclear families. **Current Anthropology**, 42: 681–709.

Heinen, H. D., and Wilbert, W. (2002). Parental uncertainty and ritual kinship among the Warao. In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), **Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America** (pp. 210–220). Gainesville: University Press of Florida.

Henderson, V. W., and Hogervorst, E. (2004). Testosterone and Alzheimer disease: Is it men’s turn now? **Neurology**, 62: 170–171.

Henrich, J., et al. (2005). “Economic man” in cross-cultural perspective: Behavioral experiments in 15 small-scale societies. **Behavioral and Brain Sciences**, 28: 795–855.

Highwater, J. (1990). **Myth and Sexuality**. New York: New American Library.

Hill, K. and Hurtado, M. (1996). **Aché Life History: The Ecology and Demography of a Foraging People**. New York: Aldine de Gruyter.

Hite, S. (1987). **Women and Love: A Cultural Revolution in Progress**. New York: Knopf.
— (1989). **The Hite Report: A Nationwide Study of Female Sexuality**. New York: Dell.

Hobbes, T. (1991). **Leviathan**. Cambridge, England: Cambridge University Press. (Original work published 1651.)

Holmberg, A. R. (1969). **Nomads of the Long Bow: The Siriono of Eastern Bolivia**. New York: The Natural History Press.

Horne, B. D., et al. (2008). Usefulness of routine periodic fasting to lower risk of coronary artery disease in patients undergoing coronary angiography. **American Journal of Cardiology**, 102(7): 814–819.

Houghton, W. E. (1957). **The Victorian Frame of Mind, 1830-1870**. New Haven, CT: Yale University Press.

Hrdy, S. B. (1979). Infanticide among animals: A review, classification and examination of the implications for the reproductive strategies of females. **Ethology and Sociobiology**, 1: 13–40.

— (1988). The primate origins of human sexuality. In R. Bellig and G. Stevens (Eds.), **The Evolution of Sex** (pp. 101–136). San Francisco: Harper and Row.

— (1996). Raising Darwin’s consciousness: Female sexuality and the prehomimid origins of patriarchy. **Human Nature**, 8(1):1–49.

— (1999a). **The Woman That Never Evolved**. Cambridge, MA: Harvard University Press. (Original work published 1981.)

- (1999b). *Mother Nature: A History of Mothers, Infants and Natural Selection*. Boston: Pantheon Books.
- (2009). *Mothers and Others: The Evolutionary Origins of Mutual Understanding*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Hua, C. (2001). *A Society Without Fathers or Husbands: The Na of China*. New York: Zone Books.
- Human Genome Project. (2002). Retrieved November 11, 2002 from <http://www.ornl.gov/hgmis>.
- Ingold, T., Riches, D., and Woodburn, J. (Eds.) (1988a). *Hunters and Gatherers: History, Evolution and Social Change* (Vol. 1). Oxford, England: Berg.
- (1988b). *Hunters and Gatherers: Property, Power and Ideology* (Vol. 2). Oxford, England: Berg.
- Isaac, G. (1978). The food sharing behavior of protohuman hominids. *Scientific American*, 238(4): 90–108.
- Janus, S. S., and Janus, C. L. (1993). *The Janus Report on Sexual Behavior*. New York: Wiley.
- Jaynes, J. (1990). *The Origins of Consciousness in the Breakdown of the Bicameral Mind*. Boston: Houghton Mifflin. (Original work published 1976.)
- Jethá, C., and Falcato, J. (1991). A mulher e as DTS no distrito de Marracuene. *Acção SIDA 9*, Brochure. (Women and Sexually Transmitted Diseases in the Marracuene district.)
- Jiang, X., Wang, Y., and Wang, Q. (1999). Coexistence of monogamy and polygyny in black-crested gibbon. *Primates*, 40(4): 607–611.
- Johnson, A. W., and Earle, T. (1987). *The Evolution of Human Societies: From Foraging Group to Agrarian State*. Palo Alto, CA: Stanford University Press.
- Jones, S., Martin, R. D., and Pilbeam, D. (Eds.) (1992). *The Cambridge Encyclopedia of Human Evolution*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Jung, C. G. (1976). *The Symbolic Life: The Collected Works* (Vol. 18, Bolligen Series). Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Kanazawa, S. (2007). The evolutionary psychological imagination: Why you can't get a date on a Saturday night and why most suicide bombers are Muslim. *Journal of Social, Evolutionary and Cultural Psychology*, 1(2): 7–17.
- Kane, J. (1996). *Savages*. New York: Vintage.
- Kano, T. (1980). Social behavior of wild pygmy chimpanzees (*Pan paniscus*) of Wamba: A preliminary report. *Journal of Human Evolution*, 9: 243–260.
- (1992). *The Last Ape: Pygmy Chimpanzee Behavior and Ecology*. Palo Alto, CA: Stanford University Press.
- Kaplan, H., Hill, K., Lancaster, J., and Hurtado, A. M. (2000). A theory of human life history evolution: Diet, intelligence and longevity. *Evolutionary Anthropology*, 9: 156–185.
- Keeley, L. H. (1996). *War Before Civilization: The Myth of the Peaceful Savage*. New York: Oxford University Press.
- Kelly, R. L. (1995). *The Foraging Spectrum: Diversity in Hunter-gatherer Lifeways*.

- Washington, D.C.: Smithsonian Institution Press.
- Kendrick, K. M., Hinton, M. R., Atkins, K., Haupt, M. A., and Skinner, J. D. (September 17, 1998). Mothers determine sexual preferences. *Nature*, 395: 229–230.
- Kent, S. (1995). Unstable households in a stable Kalahari community in Botswana. *American Anthropologist*, 97: 39–54.
- Kilgallon, S. J., and Simmons, L. W. (2005). Image content influences men's semen quality. *Biology Letters*, 1: 253–255.
- Kingan, S. B., Tatar, M., and Rand, D. M. (2003). Reduced polymorphism in the chimpanzee semen coagulating protein, Semenogelin I. *Journal of Molecular Evolution*, 57: 159–169.
- Kinsey, A. C., Pomeroy, W. B., and Martin, C. E. (1948). *Sexual Behavior in the Human Male*. Philadelphia: Saunders.
- — — (1953). *Sexual Behavior in the Human Female*. Philadelphia: Saunders.
- Knight, C. (1995). *Blood Relations: Menstruation and the Origins of Culture*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Komisaruk, B. R., Beyer-Flores, C., and Whipple, B. (2006). *The Science of Orgasm*. Baltimore: The Johns Hopkins University Press.
- Konner, M. (1982). *The Tangled Wing*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Knauff, B. (1987). Reconsidering violence in simple human societies: Homicide among the Gebusi of New Guinea. *Current Anthropology*, 28(4): 457–500.
- — — (2009). *The Gebusi: Lives Transformed in a Rainforest World*. New York: McGraw-Hill.
- Krech, S. (1999). *The Ecological Indian: Myth and History*. New York: Norton.
- Krieger, M. J. B., and Ross, K.G. (2002). Identification of a major gene regulating complex social behavior. *Science*, 295: 328–332.
- Kuper, A. (1988). *The Invention of Primitive Society: Transformations of an Illusion*. London: Routledge.
- Kundera, M. (1984). *The Unbearable Lightness of Being*. London: Faber and Faber.
- Kuukasjärvi, S., Eriksson, C. J. P., Koskela, E., Mappes, T., Nissinen, K., and Rantala, M. J. (2004). Attractiveness of women's body odors over the menstrual cycle: The role of oral contraceptives and receiver sex. *Behavioral Ecology*, 15(4): 579–584.
- Laan, E., Sonderman, J., and Janssen, E. (1995). Straight and lesbian women's sexual responses to straight and lesbian erotica: No sexual orientation effects. Poster session, 21st meeting of the International Academy of Sex Research, Provincetown, MA, September.
- Laeng, B., & Falkenberg, L. (2007). Women's pupillary responses to sexually significant others during the hormonal cycle. *Hormones and Behavior*, 52: 520-530.
- Ladygina-Kohts, N. N. (2002). *Infant Chimpanzee and Human Child: A Classic 1935 Comparative Study of Ape Emotions and Intelligence*. New York: Oxford University Press.
- Lancaster, J. B., and Lancaster, C. S. (1983). Parental investment: The hominid adaptation. In D. J. Ortner (Ed.), *How Humans Adapt: A Biocultural Odyssey* (pp. 33–65). Washington, DC: Smithsonian Institution Press.

- Larrick, J. W., Yost, J. A., Kaplan, J., King, G., and Mayhall, J. (1979). Patterns of health and disease among the Waorani Indians of eastern Ecuador. *Medical Anthropology*, 3(2): 147-189.
- Laumann, E. O., Paik, A., and Rosen, R. C. (1999). Sexual dysfunction in the United States: Prevalence and predictors. *Journal of the American Medical Association*, 281: 537-544.
- Lawler, R. R. (2009). Monomorphism, male-male competition, and mechanisms of sexual dimorphism. *Journal of Human Evolution*, 57: 321-325.
- Lea, V (2002). Multiple paternity among the M̃ebengokre (Kayopó, Jè) of central Brazil. In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), *Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America* (pp. 105-122). Gainesville: University Press of Florida.
- Leacock, E. (1981). *Myths of Male Dominance: Collected Articles on Women Cross-Culturally*. New York: Monthly Review Press.
- (1998). Women's status in egalitarian society: Implications for social evolution. In J. Gowdy (Ed.), *Limited Wants, Unlimited Means: A Reader on Hunter-gatherer Economics and the Environment* (pp. 139-164). Washington, DC: Island Press.
- LeBlanc, S. A., with K. E. Resgister. (2003). *Constant Battles: The Myth of the Peaceful, Noble Savage*. New York: St. Martin's Press.
- Lee, R. B. (1968). What hunters do for a living, or, how to make out on scarce resources. In R. Lee and I. Devore (Eds.), *Man the Hunter* (pp. 30-48). Chicago: Aldine.
- (1969). !Kung bushman subsistence: An input-output analysis. In A. Vayde (Ed.), *Environment and Cultural Behavior* (pp. 73-94). Garden City, NY: Natural History Press.
- (1979). *The !Kung San: Men, Women and Work in a Foraging Society*. Cambridge, England: Cambridge University Press.
- (1998). Forward to J. Gowdy (Ed.), *Limited Wants, Unlimited Means: A Reader on Hunter-gatherer Economics and the Environment* (pp. ix-xii). Washington, DC: Island Press.
- Lee, R. B., and Daly, R. (Eds.). (1999). *The Cambridge Encyclopedia of Hunters and Gatherers*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Lee, R. B., and DeVore, I. (Eds.). (1968). *Man the Hunter*. Chicago: Aldine.
- Le Jeune, P. (1897/2009). *Les relations des Jesuites. 1656-1657*. Toronto Public Library.
- LeVay, S. (1994). *The Sexual Brain*. Cambridge, MA: The MIT Press.
- Levin, R. J., and Wagner, G. (1985). Orgasm in women in the laboratory: Quantitative studies on duration, intensity, latency and vaginal blood flow. *Archives of Sexual Behavior*, 14: 439-449.
- Levitin, D. J. (2009). *The World in Six Songs: How the Musical Brain Created Human Nature*. New York: Plume.
- Lilla, M. (2007). *The Stillborn God: Religion, Politics and the Modern West*. New York: Knopf.
- Lindholmer, C. (1973). Survival of human sperm in different fractions of split ejaculates.

Fertility and Sterility 24: 521–526.

Lippa, R. A. (2007). The relation between sex drive and sexual attraction to men and women: A cross-national study of heterosexual, bisexual and homosexual men and women.

Archives of Sexual Behavior, 36: 209–222.

Lishner, D. A., et al. (2008). Are sexual and emotional infidelity equally upsetting to men and women? Making sense of forced-choice responses. **Evolutionary Psychology**, 6(4): 667–675. Available on line at <http://www.epjournal.net/>

Littlewood, I. (2003). **Sultry Climates: Travel and Sex**. Cambridge, MA: Da Capo Press.

Lovejoy, C. O. (1981). The origin of man. **Science**, 211: 341–350.

— (2009). Reexamining human origins in light of **Ardipithecus ramidus**. **Science**, 326: 74, 74e1-74e8.

Low, B. S. (1979). Sexual selection and human ornamentation. In N. A. Chagnon and W. Irons (Eds.), **Evolutionary Biology and Human Social Behavior** (pp. 462–487). Boston: Duxbury Press.

MacArthur, R. H., and Wilson, E. O. (1967). **Theory of Island Biogeography (Monographs in Population Biology, Vol. 1)**. Princeton, NJ: Princeton University Press.

MacDonald, K. (1990). Mechanisms of sexual egalitarianism in Western Europe. **Ethology and Sociobiology**, 11: 195–238.

Macrides, F., Bartke, A., and Dalterio, S. (1975). Strange females increase plasma testosterone levels in male mice. **Science**, 189(4208): 1104–1106.

Maines, R. P. (1999). **The Technology of Orgasm: "Hysteria," the Vibrator and Women's Sexual Satisfaction**. Baltimore: Johns Hopkins University Press.

Malinowski, B. (1929). **The Sexual Life of Savages in North-Western Melanesia: An Ethnographic Account of Courtship, Marriage and Family Life Among the Natives of the Trobriand Islands, British New Guinea**. New York: Harcourt Brace.

— (1962). **Sex, Culture and Myth**. New York: Harcourt Brace.

Malkin, C. J., Pugh, P. J., Jones, R. D., Jones, T. H., and Channer, K. S. (2003). Testosterone as a protective factor against atherosclerosis—immunomodulation and influence upon plaque development and stability. **Journal of Endocrinology**, 178: 373–380.

Malthus, T. R. (1798). **An Essay on the Principle of Population: Or a View of Its Past and Present Effects on Human Happiness; with an Inquiry Into Our Prospects Respecting the Future Removal or Mitigation of the Evils which It Occasions**.

London: John Murray. Full text: <http://www.econlib.org/library/Malthus/malPlong.html>

Manderson, L., Bennett, L. R., and Sheldrake, M. (1999). Sex, social institutions and social structure: Anthropological contributions to the study of sexuality. **Annual Review of Sex Research**, 10: 184–231.

Margolis, J. (2004). **O: The Intimate History of the Orgasm**. New York: Grove Press.

Margulis, L., and Sagan, D. (1991). **Mystery Dance: On the Evolution of Human Sexuality**. New York: Summit Books.

Marshall, L. (1976/1998). Sharing, taking and giving: Relief of social tensions among the !Kung. In J. Gowdy (Ed.), **Limited Wants, Unlimited Means: A Reader on Hunter-**

- gatherer Economics and the Environment** (pp. 65–85). Washington, DC: Island Press.
- Martin, R. D., Winner, L. A., and Dettling, A. (1994). The evolution of sexual size dimorphism in primates. In R. V. Short and E. Balaban (Eds.), **The Differences Between the Sexes** (pp. 159–200). Cambridge, England: Cambridge University Press.
- Masters, W., and Johnson, V. (1966). **Human Sexual Response**. Boston: Little, Brown.
- Masters, W., Johnson, V., and Kolodny, R. (1995). **Human Sexuality**. Boston: Addison-Wesley.
- McArthur, M. (1960). Food consumption and dietary levels of groups of aborigines living on naturally occurring foods. In C. P. Mountford (Ed.), **Records of the Australian-American Scientific Expedition to Arnhem Land, Vol. 2: Anthropology and Nutrition**. Melbourne, Australia: Melbourne University Press.
- McCarthy, F. D., and McArthur, M. (1960). The food quest and the time factor in aboriginal economic life. In C. P. Mountford (Ed.), **Records of the Australian-American Scientific Expedition to Arnhem Land, Vol. 2: Anthropology and Nutrition**. Melbourne, Australia: Melbourne University Press.
- McDonald, R. (1998). **Mr. Darwin's Shooter**. New York: Atlantic Monthly Press.
- McElvaine, R. S. (2001). **Eve's Seed: Biology, the Sexes and the Course of History**. New York: McGraw-Hill.
- McGrew, W. C., and Feistner, T. C. (1992). Two nonhuman primate models for the evolution of human food sharing: Chimpanzees and callitrichids. In J. Barkow, L. Cosmides, and J. Tooby (Eds.), **The Adapted Mind: Evolutionary Psychology and the Generation of Culture** (pp. 229–243). New York: Oxford University Press.
- McNeil, L., Osborne, J., and Pavia, P. (2006). **The Other Hollywood: The Uncensored Oral History of the Porn Film Industry**. New York: It Books.
- Mead, M. (1961). **Coming of Age in Samoa: A Psychological Study of Primitive Youth for Western Civilization**. New York: Morrow. (Original work published 1928.)
- Menzel, P., and D'Aluisio, F. (1998). **Man Eating Bugs: The Art and Science of Eating Insects**. Berkeley, CA: Ten Speed Press.
- Mill J. S. (1874). On the Definition of Political Economy, and on the Method of Investigation Proper to It. **London and Westminster Review**, October 1836. In, **Essays on Some Unsettled Questions of Political Economy**, 2nd ed. London: Longmans, Green, Reader & Dyer.
- Miller, G. (1998). How mate choice shaped human nature: A review of sexual selection and human evolution. In C. Crawford & D. Krebs (Eds.), **Handbook of evolutionary psychology: Ideas, issues, and applications** (pp. 87-129). Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum.
- (2000). **The Mating Mind: How Sexual Choice Shaped the Evolution of Human Nature**. New York: Doubleday.
- Mitani, J., and Watts, D. (2001). Why do chimpanzees hunt and share meat? **Animal Behaviour**, 61: 915–924.

- Mitani, J. C., Watts, D. P., and Muller, M. (2002). Recent developments in the study of wild chimpanzee behavior. *Evolutionary Anthropology*, 11: 9–25.
- Mithen, S. (1996). *The Prehistory of the Mind*. London: Thames and Hudson.
- (2004). *After the Ice: A Global Human History*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- (2007). Did farming arise from a misapplication of social intelligence? *Philosophical Transactions of the Royal Society B*, 362: 705–718.
- Moore, H. D. M., Martin, M., and Birkhead, T. R. (1999). No evidence for killer sperm or other selective interactions between human spermatozoa in ejaculates of different males in vitro. *Proceedings of the Royal Society of London B*, 266: 2343–2350.
- Monaghan, P. (2006). An Australian historian puts Margaret Mead’s biggest detractor on the psychoanalytic sofa. *The Chronicle of Higher Education*, 52(19): A14.
- Money, J. (1985). *The Destroying Angel: Sex, Fitness & Food in the Legacy of Degeneracy Theory, Graham Crackers, Kellogg’s Corn Flakes & American Health History*. Buffalo, NY: Prometheus Books.
- (2000, Fall). Wandering wombs and shrinking penises: The lineage and linkage of hysteria. *Link: A Critical Journal on the Arts in Baltimore and the World*, 5: 44–51.
- Morgan, L. H. (1877/1908). *Ancient Society or Researches in the Lines of Human Progress from Savagery through Barbarism to Civilization*. Chicago: Charles H. Kerr & Company.
- Morin, J. (1995). *The Erotic Mind: Unlocking the Inner Sources of Sexual Passion and Fulfillment*. New York: HarperCollins.
- Morris, D. (1967). *The Naked Ape: A Zoologist’s Study of the Human Animal*. New York: McGraw-Hill.
- (1981). *The Soccer Tribe*. London: Jonathan Cape.
- (1998). *The Human Sexes: A Natural History of Man and Woman*. New York: Thomas Dunne Books.
- Moscucci, O. (1996). Clitoridectomy, circumcision and the politics of sexual pleasure in mid-Victorian Britain, in A. H. Miller and J. E. Adams (Eds.), *Sexualities in Victorian Britain*. Bloomington: Indiana University Press.
- Moses, D. N. (2008). *The Promise of Progress: The Life and Work of Lewis Henry Morgan*. Columbia, MO: University of Missouri Press.
- Namu, Y. E. (2004). *Leaving Mother Lake: A Girlhood at the Edge of the World*. New York: Back Bay Books.
- Nishida, T., and Hiraiwa-Hasegawa, M. (1987). Chimpanzees and bonobos: Cooperative relationships among males. In B. B. Smuts, D. L. Cheney, R. M. Wrangham, and T. T. Struhsaker (Eds.), *Primate Societies* (pp. 165–177). Chicago: University of Chicago Press.
- Nolan, P. D. (2003). Toward an ecological-evolutionary theory of the incidence of warfare in preindustrial societies. *Sociological Theory*, 21(1): 18–30.
- O’Connell, J. F., Hawkes, K., Lupo, K. D., and Blurton Jones, N. G. (2002). Male strategies and Plio-Pleistocene archaeology. *Journal of Human Evolution*, 43: 831–872.

- Okami, P., and Shackelford, T. K. (2001). Human sex differences in sexual psychology and behavior. ***Annual Review of Sex Research***.
- O'Neill, N., and O'Neill, G. (1972/1984). ***Open Marriage: A New Life Style for Couples***. New York: M. Evans and Company.
- Ostrom, E. (2009). A general framework for analyzing sustainability of ecological systems. ***Science***, 325: 419-422.
- Parker, G. A. (1984). Sperm competition. In R. L. Smith (Ed.), ***Sperm Competition and Animal Mating Systems***. New York: Academic Press.
- Perel, E. (2006). ***Mating in Captivity: Reconciling the Erotic and the Domestic***. New York: HarperCollins.
- Pinker, S. (1997). Letter to the Editor of ***New York Review of Books*** on Gould. Retrieved January 22, 2002 from <http://www.mit.edu/~pinker/GOULD.html>.
- (2002). ***The Blank Slate: The Modern Denial of Human Nature***. New York: Viking Press.
- Pochron, S., and Wright, P. (2002). Dynamics of testis size compensates for variation in male body size. ***Evolutionary Ecology Research***, 4: 577–585.
- Pollock, D. (2002). Partible paternity and multiple maternity among the Kulina. In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), ***Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America*** (pp. 42–61). Gainesville: University Press of Florida.
- Potts, R. (1992). The hominid way of life. In Jones, S., Martin, R. D., and Pilbeam, D. (Eds.) (1992). ***The Cambridge Encyclopedia of Human Evolution***. Cambridge, UK: Cambridge University Press, pp. 325-334.
- Potts, M., and Short, R. (1999). ***Ever since Adam and Eve: The Evolution of Human Sexuality***. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Pound, N. (2002). Male interest in visual cues of sperm competition risk. ***Evolution and Human Behavior***, 23: 443–466.
- Power, M. (1991). ***The Egalitarians: Human and Chimpanzee***. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Pradhan, G. R., et al. (2006). The evolution of female copulation calls in primates: A review and a new model. ***Behavioral Ecology and Sociobiology***, 59(3): 333–343.
- Prescott, J. (1975). Body pleasure and the origins of violence. ***Bulletin of the Atomic Scientists***, November: 10–20.
- Pusey, A. E. (2001). Of apes and genes. In F. M. de Waal (Ed.), ***Tree of Origin: What Primate Behavior Can Tell Us About Human Social Evolution***. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Quammen, D. (2006). ***The Reluctant Mr. Darwin: An Intimate Portrait of Charles Darwin and the Making of His Theory of Evolution***. New York: Norton.
- Quinn, D. (1995). ***Ishmael: An Adventure of the Mind and Spirit***. New York: Bantam Books.

- Raverat, G. (1991). *Period Piece: A Cambridge Childhood*. Ann Arbor, MI: University of Michigan Press.
- Reid, D. P. (1989). *The Tao of Health, Sex & Longevity: A Modern Practical Guide to the Ancient Way*. New York: Simon & Schuster.
- Richards, D. A. J. (1979). Commercial sex and the rights of the person: A moral argument for the decriminalization of prostitution. *University of Pennsylvania Law Review*, 127: 1195–1287.
- Richards, M. P., and Trinkaus, E. (2009). Isotopic evidence for the diets of European Neanderthals and early modern humans. In press (published online before print August 11, 2009, doi: 10.1073/pnas.0903821106).
- Ridley, M. (1993). *The Red Queen: Sex and the Evolution of Human Nature*. New York: Penguin.
- (1996). *The Origins of Virtue: Human Instincts and the Evolution of Cooperation*. New York: Viking.
- (2006). *Genome: The Autobiography of a Species in 23 Chapters*. New York: Harper Perennial.
- Rilling, J. K., et al. (2002). A neural basis for social cooperation. *Neuron*, 35: 395–405.
- Roach, M. (2008). *Bonk: The Curious Coupling of Sex and Science*. New York: Norton.
- Roberts, S. C., et al. (2004). Female facial attractiveness increases during fertile phase of the menstrual cycle. *Proceedings Biological Sciences*, August 7; 271, 5: S270–2.
- Rodman, P. S., and Mitani, J. C. (1987). Orangutans: Sexual dimorphism in a solitary species. In B. B. Smuts, D. L. Cheney, R. M. Seyfarth, R. W. Wrangham, and T. T. Struthsaker (Eds.), *Primate Societies* (pp. 146–154). Chicago: University of Chicago Press.
- Roney, J. R., Mahler, S.V., and Maestriperi, D. (2003). Behavioral and hormonal responses of men to brief interactions with women. *Evolution and Human Behavior*, 24: 365–75.
- Rose, L., and Marshall, F. (1996). Meat eating, hominid sociality and home bases revisited. *Current Anthropology*, 37: 307–338.
- Roughgarden, J. (2004). *Evolution's Rainbow: Diversity, Gender and Sexuality in Nature and People*. Berkeley: University of California Press.
- (2007). Challenging Darwin's Theory of Sexual Selection. *Daedalus*. Spring Issue.
- (2009). *The Genial Gene: Deconstructing Darwinian Selfishness*. Berkeley: University of California Press.
- Rousseau, J. J. (1994). *Discourse Upon the Origin and Foundation of Inequality Among Mankind*. New York: Oxford University Press. (Original work published 1755.)
- Rüf, I. (1972). Le 'dutsee tui' chez les indiens Kulina de Perou [The 'dutsee tui' of the Kulina Indians of Peru]. *Bulletin de la Société Suisse de Américanistes*, 36: 73–80.
- Rushton, J. P. (1989). Genetic similarity, human altruism and group selection. *Behavioral and Brain Sciences*, 12: 503–559.
- Ryan, C., and Jethá, C. (2005). Universal human traits: The holy grail of evolutionary psychology. *Behavioral and Brain Sciences*, 28: 2.
- Ryan, C., and Krippner, S. (2002, June/July). Review of the book *Mean Genes: From Sex to*

- Money to Food, Taming Our Primal Instincts. *AHP Perspective*, 27–29.**
- Safron, A., Barch, B., Bailey, J. M., Gitelman, D. R., Parrish, T. B., and Reber, P. J. (2007). Neural correlates of sexual arousal in homosexual and heterosexual men. ***Behavioral Neuroscience***, 121 (2): 237–48.
- Sahlins, M. (1972). ***Stone Age Economics***. New York: Aldine de Gruyter.
- (1995). ***How “Natives” Think: About Captain Cook, for Example***. Chicago: University of Chicago Press.
- Saino, N., Primmer, C. R., Ellegren, H., and Moller, A. P. (1999). Breeding synchrony and paternity in the barn swallow. ***Behavioral Ecology and Sociobiology***, 45: 211–218.
- Sale, K. (2006). ***After Eden: The Evolution of Human Domination***. Durham, NC: Duke University Press.
- Sanday, P. R. (2002). ***Women at the Center: Life in a Modern Matriarchy***. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Santos, P.S., Schinemann, J.A., Gabardo, J., Bicalho, Mda. G. (2005). New evidence that the MHC influences odor perception in humans: A study with 58 Southern Brazilian students. ***Hormones and Behavior***. 47(4): 384–388.
- Sapolsky, R. M. (1997). ***The Trouble with Testosterone and Other Essays on the Biology of the Human Predicament***. New York: Simon & Schuster.
- (1998). ***Why Zebras Don’t Get Ulcers: An Updated Guide to Stress, Stress-related Diseases and Coping***. New York: W. H. Freeman and Company.
- (2001). ***A Primate’s Memoir: A Neuroscientist’s Unconventional Life Among the Baboons***. New York: Scribner.
- (2005). ***Monkeyluv: And Other Essays on Our Lives as Animals***. New York: Scribner.
- R. M. Sapolsky and L. J. Share (2004). A pacific culture among wild baboons: Its emergence and transmission. ***PLoS Biology***, 4(2): e106.
<http://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC387274/>
- Savage-Rumbaugh, S., and Wilkerson, B. (1978). Socio-sexual behavior in ***Pan paniscus*** and ***Pan troglodytes***: A comparative study. ***Journal of Human Evolution***, 7: 327–344.
- Scheib, J. (1994). Sperm donor selection and the psychology of female choice. ***Ethology and Sociobiology***, 15: 113–129.
- Schlegel, A. (1995). The cultural management of adolescent sexuality. In P. R. Abramson and S. D. Pinkerton (Eds.), ***Sexual Nature / Sexual Culture***. Chicago: University of Chicago Press.
- Schrire, C. (1980). An inquiry into the evolutionary status and apparent identity of San hunter-gatherers. ***Human Ecology***, 8: 9–32.
- Seeger, A., Da Matta, R., and Viveiros de Castro, E. (1979). A construção da pessoa nas sociedades indígenas brasileiras [The construction of the person in indigenous Brazilian societies]. ***Boletim do Museu Nacional (Rio de Janeiro)***, 32: 2–19.
- Semple, S. (1998). The function of Barbary macaque copulation calls. ***Proceedings in Biological Sciences***, 265(1393): 287–291.

- (2001). Individuality and male discrimination of female copulation calls in the yellow baboon. *Animal Behaviour* 61: 1023–1028.
- Semple, S., McComb, K., Alberts, S., and Altmann, J. (2002). Information content of female copulation calls in yellow baboons. *American Journal of Primatology*, 56: 43–56.
- Seuanez, H. N., Carothers, A. D., Martin, D. E., and Short, R. V. (1977). Morphological abnormalities in spermatozoa of man and great apes. *Nature*, 270: 345–347.
- Seyfarth, R. M. (1978). Social relationships among adult male and female baboons: Behavior during sexual courtship. *Behaviour*, 64: 204–226.
- Shackelford, T. K., Goetz, A. T., McKibbin, W. F., and Starratt, V. G. (2007). Absence makes the adaptations grow fonder: Proportion of time apart from partner, male sexual psychology and sperm competition in humans (*Homo sapiens*). *Journal of Comparative Psychology*, 121: 214–220.
- Shaw, G. B. (1987). *Back to Methuselah*. Fairfield, IA: 1st World Library.
- Shea, B. T. (1989). Heterochrony in human evolution: The case for neoteny reconsidered. *Yearbook of Physical Anthropology*, 32: 93–94.
- Sherfey, M. J. (1972). *The Nature and Evolution of Female Sexuality*. New York: Random House.
- Shores, M. M., et al. (2004). Increased incidence of diagnosed depressive illness in hypogonadal older men. *Archives of General Psychiatry*, 61: 162–167.
- Shores, M. M., Matsumoto, A. M, Sloan, K. L., and Kivlahan, D. R. (2006). Low serum testosterone and mortality in male veterans. *Archives of Internal Medicine*, 166: 1660–1665.
- Short, R. V. (1979). Sexual selection and its component parts, somatic and genital selection, as illustrated by man and the great apes. *Advances in the Study of Behavior*, 9: 131–158.
- (1995). Human reproduction in an evolutionary context. *Annals of New York Academy of Science*, 709: 416–425.
- (1998). Review of the book *Human Sperm Competition: Copulation, Masturbation and Infidelity*. Retrieved January 22, 2000 from <http://wwwvet.murdoch.edu.au/spermology/rsreview.html>.
- Shostak, M. (1981). *Nisa: The Life and Works of a !Kung Woman*. New York: Random House.
- (2000). *Return to Nisa*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Siepel A. (2009). Phylogenomics of primates and their ancestral populations. *Genome Research* 19:1929-1941.
- Singer, P. (1990). *Animal Liberation*. New York: New York Review Books.
- Singh, D., and Bronstad, P. M. (2001). Female body odour is a potential cue to ovulation. *Proceedings in Biological Sciences*, 268(1469): 797–801.
- Small, M. F. (1988). Female primate sexual behavior and conception: Are there really sperm to spare? *Current Anthropology*, 29(1): 81–100.
- (1993). *Female Choices: Sexual Behavior of Female Primates*. Ithaca, NY:

- Cornell University Press.
- — — (1995). *What's Love Got to Do with It? The Evolution of Human Mating*. New York: Anchor Books.
- Smith, D. L. (2007). *The Most Dangerous Animal: Human Nature and the Origins of War*. New York: St. Martin's Press.
- Smith, J. M. (1991). Theories of sexual selection. *Trends in Ecology and Evolution*, 6: 146–151.
- Smith, R. L. (1984). Human sperm competition. In R. Smith (Ed.), *Sperm Competition and the Evolution of Animal Mating Systems* (pp. 601–660). New York: Academic Press.
- Smuts, B. B. (1985). *Sex and Friendship in Baboons*. New York: Aldine.
- — — (1987). Sexual competition and mate choice. In B. B. Smuts, D. L. Cheney, R. M. Seyfarth, R. W. Wrangham, and T. T. Struthsaker (Eds.), *Primate Societies* (pp. 385–399). Press. Chicago: University of Chicago
- Sober, E., and Wilson, D. (1998). *Unto Others: The Evolution and Psychology of Unselfish Behavior*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Speroff, L., Glass, R. H., and Kase, N. G. (1994). *Clinical and Gynecologic Endocrinology and Infertility*. Baltimore, MD: Williams and Wilkins.
- Sponsel, L. (1998). Yanomami: An arena of conflict and aggression in the Amazon. *Aggressive Behavior*, 24: 97–122.
- Squire, S. (2008). *I Don't: A Contrarian History of Marriage*. New York: Bloomsbury USA.
- Sprague, J., and Quadagno, D. (1989). Gender and sexual motivation: An exploration of two assumptions. *Journal of Psychology and Human Sexuality*, 2: 57.
- Stanford, C. (2001). *Significant Others: The Ape—Human Continuum and the Quest for Human Nature*. New York: Basic Books.
- Stoddard, D. M. (1990). *The Scented Ape: The Biology and Culture of Human Odour*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Strier, K. B. (2001). Beyond the apes: Reasons to consider the entire primate order. In F. de Waal (Ed.), *Tree of Origin: What Primate Behavior Can Tell Us About Human Social Evolution* (pp. 69–94). Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Sturma, M. (2002). *South Sea Maidens: Western Fantasy and Sexual Politics in the South Pacific*. New York: Praeger.
- Sulloway, F. (April 9, 1998). Darwinian virtues. *New York Review of Books*. Retrieved December 12, 2002 from <http://www.nybooks.com/articles/894>
- Symons, D. (1979). *The Evolution of Human Sexuality*. New York: Oxford University Press.
- — — (1992). On the use and misuse of Darwinism in the study of human behavior. In J. H. Barkow (Ed.), *The Adapted Mind: Evolutionary Psychology and the Generation of Culture* (pp. 137–159). New York: Oxford University Press.
- Szalay, F. S., and Costello, R. K. (1991). Evolution of permanent estrus displays in hominids. *Journal of Human Evolution*, 20: 439–464.

- Tanaka, J. (1987). The recent changes in the life and society of the central Kalahari San. ***African Study Monographs***, 7: 37–51.
- Tannahill, R. (1992). ***Sex in History***. Lanham, MD: Scarborough House.
- Tarín, J. J., and Gómez-Piquer, V. (2002). Do women have a hidden heat period? ***Human Reproduction***, 17(9): 2243–2248.
- Taylor, S. (2002). Where did it all go wrong? James DeMeo's Saharasia thesis and the origins of war. ***Journal of Consciousness Studies***, 9(8): 73–82.
- Taylor, T. (1996). ***The Prehistory of Sex: Four Million Years of Human Sexual Culture***. New York: Bantam.
- Testart, A. (1982). Significance of food storage among hunter-gatherers: Residence patterns, population densities and social inequalities. ***Current Anthropology***, 23: 523–537.
- Theroux, P. (1989). ***My Secret History***. New York: Ivy Books.
- Thompson, R. F. (1984). ***Flash of the Spirit: African & Afro-American Art & Philosophy***. London: Vintage Books.
- Thornhill, R., Gangestad, S. W., and Comer, R. (1995). Human female orgasm and mate fluctuating asymmetry. ***Animal Behaviour***, 50: 1601–1615.
- Thornhill, R., and Palmer, C. T. (2000). ***A Natural History of Rape: Biological Bases of Sexual Coercion***. Cambridge, MA: The MIT Press.
- Tierney, P. (2000). ***Darkness in El Dorado: How Scientists and Journalists Devastated the Amazon***. New York: Norton.
- Todorov, T. (1984). ***The Conquest of America***. New York: HarperCollins.
- Tooby, J., and Cosmides, L. (1990). The past explains the present: Emotional adaptations and the structure of ancestral environments. ***Ethology and Sociobiology***, 11: 375–424.
- (1992). The psychological foundations of culture. In J. H. Barkow, L. Cosmides, and J. Tooby (Eds.), ***The Adapted Mind: Evolutionary Psychology and the Generation of Culture*** (pp. 19–136). Oxford, England: Oxford University Press.
- (1997). Letter to the Editor of ***New York Review of Books*** on Gould. Retrieved January 22, 2002 from http://cogweb.english.ucsb.edu/Debate/CEP_Gould.html.
- Tooker, E. (1992). Lewis H. Morgan and his contemporaries. ***American Anthropologist***, 94: 357–375.
- Townsend, J. M., and Levy, G. D. (1990a). Effect of potential partners' costume and physical attractiveness on sexuality and partner selection. ***Journal of Psychology***, 124: 371–389.
- (1990b). Effect of potential partners' physical attractiveness and socioeconomic status on sexuality and partner selection. ***Archives of Sexual Behavior***, 19: 149–164.
- Trivers, R. L. (1971). The evolution of reciprocal altruism. ***Quarterly Review of Biology***, 46: 35–57.
- (1972). Parental investment and sexual selection. In B. Campbell (Ed.), ***Sexual Selection and the Descent of Man*** (pp. 136–179). Chicago: Aldine.
- Turchin P. (2003). ***Historical Dynamics: Why States Rise and Fall***. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Turchin, P., with A. Korateyev. (2006). Population density and warfare: A reconsideration.

Social Evolution & History, 5(2): 121–158.

Turner, T. (1966). *Social Structure and Political Organization among the Northern Kayapó*. Unpublished doctoral dissertation, Harvard University, Cambridge, MA.

Twain, M. (1909/2008). *Letters from the Earth*. Sioux Falls, SD: Nu Vision Publications.

Valentine, P. (2002). Fathers that never exist. In S. Beckerman and P. Valentine (Eds.), *Cultures of Multiple Fathers: The Theory and Practice of Partible Paternity in Lowland South America* (pp. 178–191). Gainesville: University Press of Florida.

van der Merwe, N. J. (1992). Reconstructing prehistoric diet. In S. Jones, R. Martin, and D. Pilbeam (Eds.), *The Cambridge Encyclopedia of Human Evolution* (pp. 369–372). Cambridge, England: Cambridge University Press.

van Gelder, S. (1993). Remembering our purpose: An interview with Malidoma Somé. *In Context: A Quarterly of Humane Sustainable Culture*, 34: 30.

Ventura, M. (1986). *Shadow Dancing in the U.S.A.* Los Angeles: Jeremy Tarcher.

Verhaegen, M. (1994). Australopithecines: Ancestors of the African apes? *Human Evolution*, 9: 121–139.

Wade, N. (2006). *Before the Dawn: The Lost History of Our Ancestors*. New York: The Penguin Press.

Wallen, K. (1989). Mate selection: Economics and affection. *Behavioral and Brain Sciences*, 12: 37–38.

Washburn, S. L. (1950). The analysis of primate evolution with particular reference to the origin of man. Cold Spring Harbor Symposium. *Quantitative Biology*, 15: 67–78.

Washburn, S. L., and Lancaster, C. S. (1968). The evolution of hunting. In R. B. Lee and I. DeVore (Eds.), *Man the Hunter* (pp. 293–303). New York: Aldine.

Watanabe, H. (1968). Subsistence and ecology of northern food gatherers with special reference to the Ainu. In R. Lee and I. Devore (Eds.), *Man the Hunter* (pp. 69–77). Chicago: Aldine.

Wedekind, C., Seebeck, T., Bettens, F., and Paepke, A. J. (1995). MHC-dependent mate preferences in humans. *Proceedings of the Royal Society of London*, 260: 245–249.

— — — (2006). The intensity of human body odors and the MHC: Should we expect a link? *Evolutionary Psychology*, 4: 85–94. Available on line at <http://www.epjournal.net/>

Weil, A. (1980). *The Marriage of the Sun and the Moon*. Boston: Houghton Mifflin.

White, T. D. (2009). *Ardipithecus ramidus* and the paleobiology of early hominids. *Science*, 326: 64, 75–86.

Widmer, R. (1988). *The Evolution of the Calusa: A Nonagricultural Chieftdom on the Southwest Florida Coast*. Tuscaloosa: University of Alabama Press.

Wiessner, P. (1996). Leveling the hunter: Constraints on the status quest in foraging societies. In P. Wiessner and W. Schiefenhovel (Eds.), *Food and the Status Quest: An Interdisciplinary Perspective* (pp. 171–191). Providence, RI: Berghahn.

Wilbert, J. (1985). The house of the swallow-tailed kite: Warao myth and the art of thinking in images. In G. Urton (Ed.), *Animal Myths and Metaphors in South America* (pp. 145–182). Salt Lake City: University of Utah Press.

- Williams, G. C. (1966). ***Adaptation and Natural Selection: A Critique of Some Current Evolutionary Thought***. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Williams, W. L. (1988). ***The Spirit and the Flesh: Sexual Diversity in American Indian Culture***. Boston: Beacon Press.
- Wilson, E. O. (1975). ***Sociobiology: The New Synthesis***. Cambridge, MA: The Belknap Press of Harvard University Press.
- (1978). ***On Human Nature***. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- (1998). ***Consilience: The Unity of Knowledge***. New York: Knopf.
- Wilson, J. Q. (2003). The family way: Treating fathers as optional has brought social costs. ***The Wall Street Journal***, January 17, p. 7.
- Wilson, M. L., and Wrangham, R. W. (2003). Intergroup relations in chimpanzees. ***Annual Review of Anthropology***, 32: 363–392.
- Wolf, S., et al. (1989). Roseto, Pennsylvania 25 years later—highlights of a medical and sociological survey. ***Transactions of the American Clinical and Climatological Association***, 100: 57–67.
- Woodburn, J. (1981/1998). Egalitarian societies. In J. Gowdy (Ed.), ***Limited Wants, Unlimited Means: A Reader on Hunter-gatherer Economics and the Environment*** (pp. 87–110). Washington, DC: Island Press.
- Won, Yong-Jin and Hey, J. (2004). Divergence population genetics of chimpanzees. ***Molecular Biology and Evolution***, 22(2): 297-307.
- World Health Organization. (1998). ***Female Genital Mutilation: An Overview***. Geneva, Switzerland.
- Wrangham, R. (1974). Artificial feeding of chimpanzees and baboons in their natural habitat. ***Animal Behaviour***, 22: 83–93.
- (2001). Out of the ***Pan***, into the fire: How our ancestors' evolution depended on what they ate. In F. de Waal (Ed.), ***Tree of Origin: What Primate Behavior Can Tell Us About Human Social Evolution*** (pp. 119–143). Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Wrangham, R., and Peterson, D. (1996). ***Demonic Males: Apes and the Origins of Human Violence***. Boston: Houghton Mifflin.
- Wright, R. (1994). ***The Moral Animal: The New Science of Evolutionary Psychology***. New York: Pantheon.
- Wyckoff, G. J., Wang, W., and Wu, C. (2000). Rapid evolution of male reproductive genes in the descent of man. ***Nature***, 403: 304–308.
- Yoder, V. C., Virden, T. B. III, and Amin, K. (2005). Pornography and loneliness: An association? ***Sexual Addiction & Compulsivity***, 12: 1.
- Zihlman, A. L. (1984). Body build and tissue composition in ***Pan paniscus*** and ***Pan troglodytes***, with comparisons to other hominoids. In R. L. Susman (Ed.), ***The Pygmy Chimpanzee*** (pp. 179–200). New York: Plenum.
- Zihlman, A. L., Cronin, J. E., Cramer, D. L., and Sarich, V. M. (1978). Pygmy chimpanzee as a possible prototype for the common ancestor of humans, chimpanzees and gorillas. ***Nature***, 275: 744–746.

Zohar, A., and Guttman, R. (1989). Mate preference is not mate selection. ***Behavioral and Brain Sciences***, 12: 38–39.



در کانال تلگرام کارنیل هر روز انگیزه خود را شارژ کنید 😊

<https://telegram.me/karnil>

 @karnil